سفرنامہ لندن

اقبالہ دام مختار الملک سالار جنگ بہادر مدار المہام عالیجناب نواب میر

کے معتمد بہادر جنگ صدیق نواب جناب عالی

صاحب بالقابہ نواب میر صاحب علی ولایت سید جناب

مطبوعہ العجائب محمدی

سفرنامہ لنڈن

نواب میر تراب علیخان بہادر سالار جنگ

مختار الدولہ و مختار الملک دام اقبالہ و اجلالہ

مؤلفہ

عالیجناب نواب صدیق یار جنگ بہادر معتمد دفتر ملکی

سرکار عالی

حسب خواہش سید و ثابت علیصاحب نبیرہ نواب

صاحب بالقابہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بہ غرہ محرم سنہ ۱۳۰۳ کہ عالیجناب غلام صادق صاحب خال این خا
مہر ولایت علی ابن سید محمود مرحوم باقتضاے موسم برشگال
کتب خانہ عالی حضرت نانا صاحب قبلہ المخاطب نواب صدیق یار جنگ
مدظلہ العالی سے فرمودند فقط این خاکسار شریک نگرانی بود در سفر
لندن و دہلی کہ ہنگام ہر دو سفر حضرت نواب صاحب ممدوح الالقا
اتفاق تالیف و تحریر آن شدہ بود واقفا آنرا از کتب خانہ جدا سا
باصرار تمام بنظر فائدۂ خاص و عام براے طبع آن تعالی حضرت
کردم حضرت ممدوح بپاس خاطر این خاکسار حکم طبع آن فرمو
الحق این سفرنامہ است کہ مستحران واقعات را تجربہ جدید و از گذشت
کنندگان گوشہ حضر را فائدہ واضح و حظ سفر حاصل
میگرداند فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل سفر البرّ والبحر وسیلةً للظفر وسبباً لحصول المقاصد والمرام وجعل مراکبهما العجلة الناریة والسفینة الدخانیة للمستعجلین الی بلوغ المنازل والمقام وصلی الله علی افضل النبیین والمرسلین محمد الی یوم القیام وعلی آله سفاین النجاة من الآلام وصحبه نجوم الفوز للطالب رایت للانام امّا بعد حمد وثنا این مختصریست در احوال روزنامچه سفر بحر و بر حضرت فریدون فر سلیمان اقتدار کیوان وقار برج فلک حشمت و بختیاری نجم فلک کامگاری نوشیروان معدلت سکندر مقدرت ارسطو فطرت افلاطون فطنت مصدر مراحم بزرگوار مظهر عواطف داور دادار نواب میر تراب علیخان سالار جنگ بهادر شجاع الدوله مختار الملک دام الله اقباله افاض علی العلمین برّه واحسانه که در سنه الف ومائتین وتسعین وثلث بسمت ولایت انگلستان بوقوع رسید وچنانچه نواب صاحب ممدوح الالقاب

ذکر ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری

تاریخ هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۳ هجری روز مبارک دوشنبه بساعت هفت اندرون
شصت و ده و دو دقیقه و خدام سوار عجله دخانی شده در ریل استیشن تنگم لی قریب
نواخت ساعت ده برای خاصه و از آنجا در شاه آباد قریب دو ساعت بانتظار ریل
مدت توقف نموده باز سوار شده در کلیانی مختصر اقامت فرموده من بعد بوقت ساعت
پنج از شب داخل پونا شدند و بسبب اینکه جهاز بمبئی در ینولایه موجود است لهذا اراده آنجا
فرموده همین جا بانتظار رسیدن نواب ویسرای گورنر جنرل بهادر که از ولایت عازم کلکته
بوده سه روز یعنی سه شنبه و چهار شنبه و پنجشنبه که هشتم و نهم و دهم ماه ربیع الاول باشد قیام
نموده و شب جمعه بساعت سه سوار عجله دخانی گردیده در عمل دوازده روز جمعه با استیشن بمبئی
رسیده فی الفور هفده ضرب توپ سلامی سر گردیده و از آنجا سوار بگی بدریا رسیده بسوار
کشتی بر جهاز سوار شدند و بگی اسباب بوسیله کشتیها بر جهاز سوار نمایند و نواب صاحب احمد و ح
[illegible] بجهان روز [illegible] بملاقات ویسرای گورنر جنرل بهادر دام اقباله رفتند
شنبه دوازدهم ماه [illegible] مشتهر شد که امروز بوقت ساعت هشت از شام
[illegible] خواهد شد و سکون خواهد رفت و حرکت جهاز خواهد شد و جمیع
[illegible] حسب از [illegible] بذات خود تکلیف برداشته که از [illegible] و از پونا کلیه
[illegible] بمبئی تیاری [illegible] از قسم وغیره سفر ولایت لندن خاص
[illegible] سید عبد [illegible] صاحب [illegible] مطبع سرکار رفته بودند بعد نواختن ساعت ده

از شب همه مطلوبات بر جهاز رسانیدند لیکن زیاده تر از همه ضرورت لنگی با رسید صاحب موصوف
و ... پیپه آب که در جهاز خیلی قلت آن بوده است با دیگر مطلوبات مصروف بود و چیزی نه لاحق
بود لهذا به حافظ صاحب سعر از تکلیف رفتن بمبی مع شیخ مهتاب آدم احقر داده شد و سید صاحب
موصوف انهیم بحافظ صاحب فهمانیدند که جهاز تا ساعت هفت روان خواهد شد قبل از این
در جهاز رسیدن مناسب است چنانچه آنها رفتند و مشغول با شترای مطلوبات ماندند و دفعتهً بعد
و پاس خبر مشتهر شد که امروز جهاز به نواخت ساعت پنج روان خواهد شد لاجرم رقعه بجانب
صاحب موصوف نقیب تحریر در آمد که وقتیکه قبل از این نشان داده شده بود تبدیل شد
لهذا هیچگونه انتظار فراهمی یکی اشیا نموده هر قدر که بدست شده باشد گرفته با سرع
احیان معاودت سازند لیکن بعد مدت دراز از تحریر خانصاحب که ملتدن رسیده
واضح شد که محمد عثمان کتابت مذکوره نصف شب از یکشنبه رسانیدند و هم درین عرصه
حکم بر داشت لنگر شده قریب بود که روانگی جهاز بعمل آید و آرزو نه صاحب موصوف
در سرکار بمعروض رسانیدند که بعضی از اشیای ضروری بدست آدم مذکور از بمبی طلبیده شده است
فی الحال اگر توقف در روانگی جهاز شود آدم در ینجا میرسد فرمودند که برای چند ساعت تا کی
توقف نموده شود عرض کردند که قطع نظر از رسیدن اشیاء مطلوبه اگر آدم نخواهد رسید
نامه نگار خیلی تکلیف لاحق نخواهد شد و نامه نگار درین معرکه که هر کس از همراهیان خود
مثل نواب نظام یار جنگ غیره آمده از حال آدم بجکایر فرستاده اند و تا کی خواهد آمد مسر سید
هندا زود تر از زیادت ... سرکار سیخیرانه ایستاده بوده خداوند نعمت ... خود منفعت

شیخ صاحب رحمة الله علیه تشریف آورده بودند سند دیگر فرمودند عرض کردم
که در وقت [illegible] سرکار [illegible] است و در تعیین کرده شده بود که جهاز اندرون ساعت
هفت روان خواهد شد اندرون عرصه مذکور جهاز روان نه شد و حالا که وقت مبدل شده
[illegible] توقف گردید فرمودند که فی نفسه وقت روانگی جهاز ساعت جهاز جدا جدا است
[illegible] صاحب [illegible] ساعت [illegible] وقت معینه جهاز را ساکت کنانیده و هرگاه در
[illegible] شیخ محمد عثمان صاحب
[illegible] معلوم شد که شیخ صاحب [illegible] هنگام جلوه او که شب ساعت
[illegible] خود [illegible] خود حقیر در باب عدم انتظار رسیدن آدم
صدور حکم روانگی جهاز معروض داشت و روان شد

کیفیت سواری جهاز

روان شدن جهاز [illegible] ازین احباب برای خلوص محبت متبوعین خود نسبت به نگارنده
وعده ادای خدمت شیخ [illegible] نمودند و بار منت نهادند بهر حال تا شام که حرکت خفیفه
جهاز بود چیزی [illegible] مفهوم نگردید چون آفتاب عالمتاب سر بسجده صلوة مغرب نهاد
و نور قمر شب [illegible] عالم گردید آب که عاشق ماه تابان است انچنان دریا
جوش و خروش گردید که ازان همه سکان جهاز را حرکت و خیلی غشی جاری گردید صرفیان
اگر صرف توان حرکات اربعه را ناجایز شمرده اند درینمقام بالجزم والقطع یقین شد و به
حرکات [illegible] بی مهلت یکدم باین کثرت و تواتر و توالی جاری شده که آنها هم قایل عدم

اغلب خود را متنفض یافتند کسی نبود که غشی نشود دوار سر و شدت صفرا استفراغ آورده
نیافته باشد خصوصاً خدا بیامرز کبیر نفسی خود را وعده خدمت نموده بودند لیکن هیچ حالت تا
رفع این شکایت از حال آقایان خود غافل و عاطل ماندند تا بخدمت کسی چه رسد تربیت
حرکت غیر معتاد و نصب العین ساختن جهاز است برکشتی زدن با صعوبت تمام حرکت قیاس نموده گردش
با مرتاض جامع متفق و خیلی محسوس بود و انجا نیست و بناء محسوس است حرکت اضطراری حرکت
اختیاری مقدم و حرکت غیر اختیاری انجا بر حرکت مرتعش قدم طرفه اینکه اگرچه این جهاز خیلی
مستحکم و مضبوط فاما عرض آن دوازده ذرعه و طول آن تقریباً نود ذرعه است بنابر آن
تموج صدمات هوا خیلی محرک و موجب توحش امر صعب است و بسبب این بی لنگی هم جهاز که همیشه در
شبانه روزی یکصد و سی صد میل سیر فقط حالا زیاده از نهصد میل راه نمیرود و با همه که
دو ترتیب شش کلی متوالی بحالت ضعف و شدت و ریاستی بوده اند فاما از احباب فیاض [illegible]
پرورش فرمای پیر و جوان در بین ایشان هم خیلی مستقر الحواس بوده پرسان حال تمام [illegible]
از توابع خود بوده اند بعینه بدین قول که شب اول که بعد روانگی جهاز از اینجا [illegible]
بر بالای جهاز گذشته برای ادای نماز مغرب به حجره فرودگاه خود رسید نماز عشا [illegible]
تنها بالا تخته نشسته بوده [illegible] فرمود
متجسس [illegible] بال شدیدی بر سر رسیده گفتند که اینجا گرمی است [illegible]
[illegible] باشند از هوای [illegible] دست گرفته [illegible]
و نارنج برای خوردن دادند چیزی نوش کرده [illegible]

عرصه نواب صاحب با خداوند نعمت دام اقباله پرسان حال هرکس شده نزد احقر تشریف فرما شده

از فانسامان وغیره هستند رک حال شدند احقر از تشریف فرمای سرکار مطلع شده فوراً

ایستادم ارشاد شد که شما تکلیف نه کنند بر جای خود باشند و الا در هیچ تعظیم و تکریم آمده و شدند مخلّی

بالطبع موقوف شده تکلیف عاید خواهد شد مراحم خداوندی و نعمت نظر کرده بیت من بعد هر صبح

و شام از حال هر خاص و عام غافل نبوده پرسان حال هر یک از توابع شکسته بال بوده اند

بنا بر علیه بلا اختیار هر لحظه بر آن این شعر ورد زبان هر یک از همراهیان بوده است شعر

عمرت دراز باد که تا دور مشتری ما از تو بهره‌ور هم تو از عمر برخوری

بهر حال از دوازدهم تا پانزدهم یعنی روز یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه هر یکی با القدر حوصله تنگ

صدمهٔ جهاز لاحق ماند و بعد آن خواه بسبب استفراغ و اخراج مواد صفراوی یا بسبب عادت

تخفیف در دوران سر و غشی گردید بعد پانزدهم در دریای سقوطره اتفاق گذر جهاز گردید

وجه تسمیه بحر سقوطر

وجه تسمیه آنچنان ظاهر شده که بکنار یمین دریا جزیره سقوطر است که صبر سقوطری از آنجا ست

و تا نوزدهم ماه ربیع الاول سنه روان عبور در وسط دریای بزرگ ماند که درین تاریخ ها

نه زاغ و زغن و نه کدام طیر از طیور آسمانی و ناجیلی نه قطعه زمینی از دور مرئی و محسوس شد

فقط بر سر دور فلک در زیر افلاک و در تحت آن آب نیجا ظهور قدرت الهی است و حفظ صاحب

الاوامر والنواهی و بتاریخ نوزدهم روز شنبه بساعت یازده قطعه بحر کناره خورد قرین آن کوه

ذکر جبیر العظم که آنرا بیر العلی بساعت سیگویند از دور محسوس گردیده وایهم بساعت نیز بعید که جناب

حضرت خاتم اصحاب عبا یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه بقصد جهاد با کفار در اینجا تشریف فرما

شده بودند میگویند که تا حال نشان سم اسب علیکه در اینجا نصب فرموده بودند بوده است

والله اعلم بحقیقة الحال و بتاریخ بستم روز یکشنبه بوقت ساعت یازده از روز کشتیهای خود از دور

منظر آمد و واقفان حال گفتند که الحمد لله علی احسانه کیفیت بندر عدن شد بر عدن رسیدن

رسیده و بحکم تمنای دیدن زمین که ما همه خو کرده آن بوده ایم سرور دخول خیابات عدن حاصل

گردیده و از انجام نواب حسب الحکم خداوند نعمت دام اقباله روزنامچه از مقام بلده تا وصول عدن

بکاغذ جهره واری برای ملاحظه حضور پر نور نویسانیده و خطی بدستخط خاص نواب بشیر الدوله

بهادر معتمد صدر المهام عدالت تسطیر فرموده و خطوط توابع همراهی که بنجا بنای خود نوشته

همه در یک لفافه ضخیم بند نموده بسبیل ڈاک روانه فرمودند بمجرد توقف بمسافت دو کروه عدن از دریا

کشتیهای چوبی خرد خرد که در آن اطفال و نوجوانان قوم سمالی نشسته بودند رسیده

اطراف جهاز حلقه نموده در خواست انعام ساختند خداوند نعمت دام اقباله نواب

نظام یار جنگ و میر ریاضت علی صاحب و غیره را حکم دادند که روپیه ها بطور خیرات در دریا انداختند

بمجرد یکه روپیه انداخته میشد بسرعت چستی در دریا غوطه زده بدست می آوردند و بمعطی

مینمودند و آنقدر در دریا شناوری بی خطر و بیباکی مینمودند که هیچ آنکه ماهران فن شنا

در ملک ما در حیاض و تالابها شناوری مینمایند خود به دولت مع دیگر توابع سرکار سوار کشتیها

بمعاینه شهر و امکنه عدن تشریف بردند و نامه نگار بسبب نبودن دم بجای خود نشست

حاکم آنجا که عدن هم تحت اوست بتقدیم مراسم تکریم نواب مستوجب التوقیر و التعظیم پرداخته

وسواری‌های نیزه‌دار در سواری سرکار داشتند سرکار بعد ملاقات حاکم مذکور از خوشدلی
برخاستن جی ملاقات نمودند و چون بعضی وجوه موقع زیارت درگاه حضرت سید عیدروس
قدس سره العزیز نبود لهذا چهار صد و پیسکینی نذر رسانیده بدرگاه موصوف فرموده نماز
حیات شان آن بزرگوار مشهور است که در اینجا برکه واقعست و در درگاه مرتضی در آن
تست هنگام صحت می‌شد اینهم میگویند که حینی که سید صاحب موصوف در عدن تشریف
آورده بودند یک قدم و نشان ظهور کرامت شان از آسمان نشر باید فقط حاکم کیمپ پنجاه
راس گوسفند تعین بعنوان هدیه و وکیل برت جنگ بهادر که در عدن موجود بود چیزی
فواکه و شیرینی‌ها بعنوان نذر در سرکار گذرانیده سید عبدالوهاب صاحب داروغه مطبخ
سرکار مع یک فرد تفصیل یادداشت خریدن اسباب باورچیخانه ملحوظا حفظا ما تقدم کرده خیلی
مرتکب خاطر سرکار نمودند دانسته همگی اشیا را بیرون خود اگرچه گران بودند غالبا بمقتضای
الضرورات تبیح المحذورات خرید نموده همه اشیا را برای العیال بر جهاز حواله کسان مجهول
الاسم کرا عتماد در اینها نبند نموده خود بجهاز رسیده سوار شدند و در اینجا تیاری روانگی جهاز
و حین برداشتن لنگر که ساعت چهار مقرر بود رسیده در انتظار رسیدن اسباب چال داروغه
صاحب چون فعل در رسیدن بود غالبا بمقتضای اینکه کرد که یافت باعث توجهات داروغه
صاحب آدم اینجا نیز مع اسباب در بمبئی ماند چگونه عوض آن در اینجا نشود بهر حال جهاز روانه شد
و اسباب در وقت نرسید مقوله من جرب المجرب حلت به الندامه صادق گردید هر کس به زرات
رای جناب سید صاحب موصوف تحسین و آفرینها نمودند بهر حال قادر توانا ذات قدسی صفات

جناب داروغه صاحب را که عالمی از مائده بی مائده شان متمتع است سلامت دارد بدرگاه

از محاذی عدن نگاه نمودند یک جهاز دودی بنظر آمد و مردم بسر شدن توپ شناختند که

بابت ... است وقت ساعت چهار از شب گردید که ضلع یمن شروع شده باب مندب که آنرا

باب سکندر میگویند بنظر در آمد و بعد صبح که بیست و یکم ماه حال روز دوشنبه است بحر قلزم که بعض جا

تموج در کیف آن گونه سرخی ظاهر میشود پیش آمد بطرف مشرق بلاد یمن و سمت مغرب

جبال سودان بنظر میرسیدند و امروز در سمت قبله خلاف افتاد آخر الامر حسب تجویز حکیم جنگ

جهاز برکه از فن ریاضی ماهر بوده اند و نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله نیز بتقریر جهاز موصوف را

پسند فرمودند به سمت قطب شمالی قرار یافت و بعد نه ساعت از شب بیست و دوم روز سه شنبه

سه قطعه کوه علیحده علیحده بطرف یمن [illegible] جهاز محسوس شدند زبانی جابره عرب [illegible] جنگ

جهاز رو واضح شد که این جبال از آثار آدم مخالع است و جهاز [illegible] بعد نصف شب از بالای مخالع

گذر خواهد نمود امروز بیست و دوم روز سه شنبه هوای شدید نیست و تموج کم و هنوز چند

از جبال غیره بحر دو سه جهاز بنظر رسیده و بسبب عدم تموج دریا بسبب کثرت عمق رنگ آب

سیاه محسوس میگردد و به شب بیست و دوم روز چهارشنبه ماهیهای کلان حائل جهاز شدند

کپتن جهاز خدمتیان و غیره را برای دفع آنها مامور ساخت چنانچه چند تا نیزه ها خورده کناره

اختیار کردند و جهاز بلا حرج روان شده سر نیزه ها از اثر خون آنها رنگین بود روز بیست و دوم

بعد ظهر هوا سرد شد تاریخ بیست و سوم بوقت هشت ساعت شیشه سیماب به هشتاد درجه بعد

در کپتن [illegible] از تپ صفراوی به شب بیست و سوم چیزی [illegible] شدند تاریخ بیست و چهارم

روز پنجشنبه سردی زیاد شد شیشه سیماب هشتاد و هفت درجه بود و بعد از ظهر بیست و سوم ماه و
چهارم هوا مقابل جهاز میوزید و تکان زیاد شد و بعضی اشخاص را باز چیزی دوران لاحق
گردید و تاریخ بیست و پنجم روز جمعه بعد صبح قدری تموج بود و بعد یکپاس آنقدر حرکت در جهاز
گردید که بعضی باستفراغ و اکثری بدوران سر مبتلا شدند و طاقت نداشتند که غذا بخورند ناگاه
هرچند باصرار احباب که در شکم خالی اثر دوران زیاده تر ظاهر میشود میخواست که چیزی بخورد
و نان زیاده از دو سه لقمه خوردن نتوانست و از تحریر ضروری سرکاری نیز عاجز ماند روز
دیگر آن که بیست و ششم ماه و روز شنبه باشد اگرچه همین دوران لاحق بود و فاما بضبط تمام کار
سرکار را بانجام رسانیده بعلت شدت زیادتی دوران جهاز در ایستادن و مشی نمودن و نشستن و نبشتن
و برخاستن و طمانیت تامه در چشم بسته غلطیدن بعضی از خدمه سرکار ظاهر نمایند که بیست و ششم
بعد نواخت ساعت ده ملاحیان جهاز که زبان آنها انگریزیست از دور کوه طور که
ذکر آن در قرآن مجید در سوره تین وغیره واقعست و محل معراج حضرت موسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام است معاینه کنانیدند و میگویند که در آنجا شخصی شمع هم محسوس میشد و چنان
مینگفتند که اینجا معبد یهود است و بعضی از عربان که در جهاز بوده اند چنان ظاهر ساختند
که کوه سینین بوقت ساعت ده روز شنبه بنظر درآمد والله اعلم بحقیقة الحال همین روز چند
منارهای مصر نیز بکناره دریا بنظر درآمد و بساعت نه از شب یکشنبه از دور چند چراغان
معاینه شد و در همه جهاز اینمعنی مشتهر شد که بندر سویس که از علاقه مصر است قریب رسیده
غرض که بعد یکساعت جهاز را لنگر دادند زیرا که از اینجا تا لب دریا است که از این طرف

دریای اعظم تا بطرف دیگر فاصله میدارد و میگویند که پیشتر برای رسیدن از این طرف بسمت
دیگر خشکی بود و اهل جهاز فرود شده بحاکم مصر خراج و محصول اموال داده از آنجا بتجویز
بار بردار و پیاده و سواری تا بحر دیگر خود را بصعوبت تمام میرسانیدند بنابران سرکار انگلیسیه
و فرانسیس و غیره اهل حکومت باصرار تمام بوالی مصر فهمایش نموده بصرف زر خطیر زمین خشک را
کنده آب این دریا بطرف دریای دیگر رسانیدند اگرچه بظاهر بعضی جا عرض ناله بقدر شصت
درعه و اکثر جا باندازهٔ یکصد و یا یکصد و نیم و یا دو صد درعه است فاما اطراف ناله از حیله که سنگ
و عدم کردی راه قابل عبور نیست فقط بقدر یک یا دو جهاز ره شده وسطی آن صاف و درست
و هر دو جانب کناره سنگ صاف و درشت و در رفتن و برگشتن جهاز در آنجا محل خطر است و در هر طرف
نشان آهنی نصب شده است و درینجا جهاز بوقت شب نمی برند که مقام خطر است بهر حال صبح
بست و هفتم روز یکشنبه دیده شد که از طرف خدیو مصر حاکم سویس از قوم اهالی بوده اند بجهاز
آمده از نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله ملازمت حاصل نموده از طرف خدیو مصر استفسار
خیریت نمودند نواب صاحب بعد ادای شکریه فرمودند که انشاء الله تعالی امید است که بوقت مراجعت
بذات خود مشرف ملاقات خدیو خواهم شد بعد چای نوشی رخصت انصراف حاصل نمودند از
جهاز تا بندر سویس چیزی مسافت بود و لیکن بعضی الکنه کنار دریا صاف محسوس میشدند
خیلی خوب و با صفا و نیز فاصله کرده تخمیناً آبادی سویس بنظر می آمد معلوم میشد که آبادی
تا دو دست در آنجا برای روانگی جهاز جمع شده بودند چون لنگر برداشتند و جهاز یکی
بعد دیگری روان شد این مرکب متعاقب همه بود و بعد زوال یکبجتن بیست جهاز و دیگر جهاز

ورود ببندر سویس

به تاربرقی خبر رسید که جهازیکه پیشتر از همه روانه شده است در ناله تعرض آن شده باید که جهازها
تا رفع تعرض جهاز پیشتر لنگر بیندازند و پیشتر روان نشوند روز یکشنبه ساعت ربع کم نه لنگر
جهاز به برداشته شد طی مسافت سی و دو میل در ناله شده بود که بعض ضرورتها چنین لنگر در یک
تالاب وسیع که در میان ناله واقع است افتاد سببش این بود که یکروز پیشتر از اینکه جهاز سواری ما
همه ها در ناله رسد کدامی جهاز خود در ناله به سبب نالیاقتی جهاز ران تخته شکسته مانع عبور مرور
دیگر جهازات شده جهازات آنطرف و جهازات این طرف هر دو طرف لنگر نموده بودند بار
بعد از عصر پنج جهاز و امروز بیست و هشتم ماه حال صباح دو جهاز آنطرف که این طرف رسیدند
جهازهای اینطرف هم که مع جهاز سواری اینجانب همچنان شش جهاز لنگر انداخته بوده
در حد نظر بودند و سه آن شاید دو سه جهاز غایب از نظر چیزی دورتر بودند آنطرف روانه
شدند و ساعت نه جهاز ما به اسمعیلیه رسید و اسمعیلیه جاییست که خدیو سابق مصر در اینجا
عمارت عالیشان بنا نهاده اند و هم هنرمند کامل مسیو سیوپرس سپ جی سی ایس آئی از قوم
فرانس مجوز تیاری ناله و مهتمم تعمیر آن بوده اند مکانی برای خود ساخته و دیگر مکانات خرم
بوده اند و اطراف مکانات باغچه‌ها و درختان سرو و غیره رسته و میگویند که در هنگام تابستان
آب و هوای اسمعیلیه خیلی خوش میباشد در اینجا از آبادی بحسب طلب اهل جهاز نقیلات و غیره
برای مصرف جهاز رسید مسافت تمامی ناله سوئیس هشتاد و چهار میل یعنی چهل و دو کروه
بوده است و درین ناله پنج تالاب واقع و میگویند که این تالابها قدیم بوده اند و معلوم نیست
که قدرتی اند یا مصنوعی و درین ناله جهاز بحساب شش ساعت پنج میل مسافت طی نمایند زیاده

و بهر دو طرف تالهٔ پشته‌های ریگ که رنگ آن مثل صندل سفید و یا زرد تر ازین بنظر می‌آید
و بهمین سبب رنگ مردم مقیم نیز مشابه آن بوده است و تجویز تیاری نهر با این نمو شده نهر را
از میان هر یک ازین تالاب میگذرد و قطع نظر ازین که از تجویز تیاری نهر نو مسافت کمتر
شده فایدهٔ دیگر نیست که در نهر چونکه سوای یک جهاز نمیرود درین تالابها دفعتاً جهاز از
انطرف داخل میشوند جهازات، ازینطرف هم داخل شده جهازات هر دو طرف از همدیگر گذشته
پیشتر میروند زیرا که تالابها خیلی وسیع بوده اند مگر آب این تالابها هم شور است و صرف
تیاری این نهر قریب چهار ده کرور سکهٔ انگریزی است و بتاریخ بیست و هشتم روز دوشنبه
قریب دو ساعت باز یک جهاز از جهازهای پیشرو جهاز ما بخشکی رفت لهذا بشب بیست و نهم
هم در نهر توقف ضرور افتاد و بصبح بیست و نهم روز سه شنبه جهاز سواری ما هم بوقت شش
بسبب حرکت از هوا بطرف خشکی رفت و تا دو ساعت از رفتار درماند و باز روان شد
این نهر برای رفتار جهازها اینقدر کم عرض است که از متحرک شدن جهاز از هوا و یا از
غفلت جهازرانان بطرف خشکی میرود و تا دو یا سه ساعت و یا زیاده ازان از رفتار
باز میماند و چونکه هر دو طرف کناره خیلی قریب است جهاز را ریسمان کلفت بسته بر کناره
که چوبهای ضخیم مستحکم نصب نموده اند و یک نوک همان ریسمانها از آنجا میبندند و چرخ که
بالای جهاز نصب میباشد از آن ریسمانها پیچیده چرخ میدهند تا جهاز بطرف
چوبکه بر کناره نصب میباشد کشیده میشود و از آن روان میگردد و [illegible]
جهاز بساعت دو بمقام پورت سعید رسید که آنرا انگریزان تحریف نموده

پورت ماند میگویند این مقامیست جدید العمران که سعید پاشا خدیو مصر بعد تیاری
نهر بر کناره دریا بنا ساخته اند و آن جائیست خوش فزا و خوش آب و هوا بازارات آن خیلی
مناسبت و ترتیب بنا ساخته شده اند بازار قوم انگریزان و اتالیان که اینها از
عیسویان اند جداگانه و بازارهای عربان محمدی المشرب و بازارهای یهودیان که
موسوی المذهب اند علیحده مسافرخانجات آنها که بالفعل باصطلاح اینجا هوتیل میگویند
و در آنجا طعام و چای و حقه همه آماده میباشد آنهم برای هر یک قوم در بازار آنها علیحده موجود
و اکثری از ترکان بیرون هوتیل بر کرسیها نشسته و تختهای چوبی پیش خود گذاشته در بازی
که مثل شطرنج میباشد مصروف و پیش آنها حقهای کلان سفید که بزبان اینجا آنها کلان کلان
میباشد و بر دو گذاشته هر کدام میکشد و اینجائیان شکلی هستند فراغت بوده اند که گویا از دنیا و ما فیها
کاسه‌ای گذشته اند دکاکین غله و بقولات و اثمار همه چیده شده و سیب لیموی آنجا بقدر نارنج
کلان است کاهی یکدام جا آنچنین لیمو دیده نشده و علی هذا القیاس تمامی اینجا کلان و خیلی
شاداب در آن دریاسه تخم می برآید و سیب هم بهتر مائل بترشی است و در بقولات سالگم
خرفه و گده و شلجم و آلو و گزر و دیگر بقولات مختصه اینجا که نامش معلوم نیست در بازار
دیده شد و در بازار اهل عرب مسجد عالیست و در میان چوک باغ عامه است تا نیم ساعت
در آنجا توقف نموده آب نهر که خدیو مصر از آنجا که بفاصله دراز واقعست آورده
خیلی شیرین و بامزه بود و اراده کپتان جهاز بود که جهاز در یکساعت بیچ لنگر بردار مگر
چونکه یکطرف کناره جهاز در خشکی آمده بود و تمام شب لنگر انداختن ضرور افتاد و سامان

هلال ماه ربیع الثانی ۱۳۰۹ هجری بمعاینه درآمد و مقارن همان حال یک جهاز بزرگ که شاید
گاهی چشم فلک هم ندیده باشد از آن خدیو مصر از عقب ما نمایان شد مردم که ایستاده بودند بجا هر سو
می‌شدند و اندرون آن معلوم نیست که چقدر مردم بودند تمام شب در آنجا لنگر نمود و علی الصباح
چند آواز اذان از جهاز آمد همه عربان و اهل اسلام بودند شنیدن بانگ صلوة که از چند روز
اذان باستماع اذان ناآشنا بودند متمتع شدند مردم میگفتند که جهاز مذکور خاص از سرکار
خدیو مصر است برای جنگ با اهل زنگبار روانه شده صباح غره ماه ربیع الآخر
روز چهارشنبه جهاز روان شده از جهاز روز تا دوم و سوم و چهارم آنقدر جهاز
تکان ماند که همه مردم از غشی و استفراغ شده هوش بجا ماند و نه حواس و تا پنجم
روز یکشنبه تکان جهاز کم شده بعد نواخت ساعت یک آثار کوههای ملک اطالیه نمایان
شده دامن جبال آبادی مردم قوم مذکور که یکی از کلاه پوشان است نشستند منظر عجیبی
با عمارات و کشتهای زراعت بفاصله دو میل محسوس شده و قریب مغرب یک آبادی عظیم که
در آن هزارها مکانات معظم بنا شده بود بنظر رسید بدریافت معلوم شد که نام آباد
مذکور برج کلبری قرشت است و بتاریخ ششم ماه روز دوشنبه در شغل دو پاس
قریب شهر نیپلس که در آنجا از بندر عوام نیپل است رسید هنوز جهاز در دریا بود که
بعضی از اعزه ریاست اطالیه برسم مشایعت بجهاز آمده از نواب صاحب خلد الله نعمت
دام اقباله مستفید التلاقی شدند و بعد از مغرب توپ لعبه و هفده اندرون شهر
گردید این اقبال خداداد محض بافضال ایزد و بهیال قادر متعال است که در ملک غیر

بهمچو تعظیم و تکریم که شایان شأن شاهان باشد منصه ظهور رسید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و همدرین عرصه من جانب جنرل صاحب پادشاه کشتی برای فرود از جهاز رسید خداوند نعمت معه
جنرل و بعضی از همراهیان سوار شده داخل شهر شدند بفور ورود در بلده باز یازده
ضرب توپ سر گردید و بعد روانگی اسباب سرکار کمپنی و اسباب ذاتی نامه نگار و داروغه صاحب
باورچیخانه و خانسامانه حسب الحکم باتفاق سوار کشتی شده بکنار آبادی فرود آمدیم
و درینجا از طرف سرکار اسپ گاری عمده و بیشتر تیار بود بر آن سوار شده بر سر راه باغ عمارت
که خیلی طولانی و عرض کم دارد و سیر دیگر باغات و دکاکین و عمارات معاینه نموده
داخل حویلی که فرودگاه مقرر یافته بود شدیم میگویند که درینجا دو لک مردم از غنا تا
فقرا بظاهر چنان معلوم میشود که مردم زیاده از تعداد مذکور بوده باشند مردان و زنان
قوم مذکور همه صبیح و ملیح طرفه اینکه چشمان آنها سیاه و ازرق و موهای آنها غیر مجعد
و حسن و جمال از دیگر اقوام حبشیه بیشتر اند و در خیل یا بحر قوم حبشیه کدام کس از دیگر
قوم بنظر نرسیده الا بعضی از اهل هنود اند فاما در لباس و غیره خیلی از عیسویان مشابه اند
و آنها درینجا اکثر شش منزل و هفت منزل بوده اند و بتاریخ هشتم ماه ربیع الآخر سنه حال
روز چهارشنبه اتفاق معاینه یک مکان شاهی شد که دران بسیار قطعات آئینه
حلب شاهی و درختان زردوزی آتشکی از آن یا ب صد کنول است و فرش قالین و
اطلس مکلل و طرز کهنه مکان و فرش آن مخالف دیگر مکانات است و جای جلوس پادشاه
بسیار عمده و ... کرسی زرین مخمل بکار زردوزی و بالای آن چتر بزرگ مرصع ...

و دیده است داروغه صاحب مکافات میگفت که این یک مکان پادشاهیست شمشیر چند
قطعات هم بهمین قسم دیگر اماکن هم بوده اند که قدامت آنها بهزار رسیده است و بعضی بهفت
دوصد سال است و بعضی سه صد سال و بعضی چهار صد سال سوای آن یک مکان قصر خانه
بمعائنه رسیده که در آن قضا و بر سلاطین بنای بنی اسرائیل مثل حضرت یعقوب و حضرت
یوسف و حضرت عیسی و غیره علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام اند و لعبتهای بزرگ قوی
مردمان سابق از سنگ مجملی تراشیده تعبیه نموده اند و مردمان اینجا میگویند که تخت فرعون
همین است و کوهی مقابل عمارات کنار دریا واقعست بر قلل آن سوراخی گویند که آن سوراخ
کبریتیست و از آن شب و روز دخان بلا فاصله برآید و امروز مدار المهام و اقبال الملک
نیز برای سیر آن رفته اند میگویند که قبل از سه صد سال معدن مذکور را جوشش عظیم گردید
از آن روغنی برآمده همه آبادی شهر را که در دامن کوه و دشت در گرفت و همه بیابانیان
و هلاک شدند اما هنوز آنها اهل نیپل میکنند و روغن مذکور بقدرت قادر توانا محافظ
ابعاد شده تا حال مردگان باقی اند مثلا اگر مادر بچه خود را شیر مینوشاند بهمان حالت
باقیست و کسیکه بوقت غذا خوردن استخوان میخاید بهمان نمط بنظر می آید و ظروف های
برنجی و غیره آنوقت که برآمده است در عجائب خانه نیپل تا حال موجود است از طرف
حاکم آنجا مزدوران مقرر اند و اسباب و امکنه قدیمه می برآرند و از آنجا اکثر مردم برای
معائنه سیر میروند قضا و بیا آنجا در کتب جداگانه ترتیب نموده صورت آن میدارند و شتابانه
میفروشند تا تاریخ نهم ماه ربیع الآخر روز پنجشنبه بهنگام نواخت دو بجا سیکی پلی ولندم

خیمه‌گاه پادشاه انگلیس اسباب شده و در بیشه هر دو طرف زراعت و اشجار میوه‌دار
درختان انگور و توت برای شیره و تابستان بسبب خیره و طرفه نیکو درخت‌ها بوده
محبوب درختان میوه بر کوه که هر دو طرف بیشه واقع اند تا انهار یا جفری ختند برآنکه
تختهای زراعت موجود است نبود تمام از ساعت دو تا ساعت شب هر روز
خیال کرده شد تا یک شب بیست لزیر ساعت باشد یا نه نشد شب به ده ساعت رسیده
پیش از طرف پادشاه یک وزیر شخص آمده بر تکاپوی آینه وار
در آن ساعت هم منصوب بوده خداوند نعمت داد اقبال مع همراهیان سوار شده
تحمل بر قلیل شد چون شب زیاده شده بود و چندان بیقراری نشد و مع سید
سید الواحد صاحب بر قدر قلیل از غذا اکتفا نمی‌آمد هم همراه بود جمیع خداوند نعمت دام
اقباله با قمام الدوله بهادر و معتمد جنگ بهادر و مستر شول صاحب کپتان
اوسم حکیم سید علیخان بهادر و میر تقی علیخان صاحب و میر ریاضت علیخان صاحب و ناصر شاه صاحب
سید حسین صاحب بلگرامی بملاقات پادشاه رفتند پادشاه تو زک و احتشام بر آمده شده
شصت سال بیست شمشیر در گلو به انداخته بجا شده استفسار حال فرمود
العباحب ممدوح جواب مناسب دادند و از حال مردمان همراهی استفسار کرده
ن کردند که حبشی جمعدار عرب و غیره اهل سپاه اند سید علیخان
بی بندوق تمام خود ترتیب داده رخصت دادند هر روز
عبد الواحد صاحب و غیره همراهیان بدین مکان گرما رفته بودند بیان کردند که

جبلی ... و ... اند و دو صحن و دو فوارهٔ کلان که بسیار آب از آن میریزد و ... و انجائیکه
آب ... قریب یک کرور ... آن ... است که در این جا ... لغت
... آن ... آنجا ... [illegible] ... اگرچه بنا یا
پانزده حاله است و در هر کدام یک ... غیره و ... آن ... یافته
و آثار متبرکات حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و نیز قضاء ... اشیای ...
... در آنجا موجود است ... روز شنبه نواب صاحب ... خداوند نعمت دام اقباله ...
ملاقات شاهزاده و سفیر انگریز و مفتی قسطنطنیه تشریف فرما شده بودند آنها تعظیم
تمام ... بعد نصف النهار ... کلان است و بیشتر ...
بود هر گاه بر رعایا دست جور و ستم دراز نمود آنها پیش پادشاه اطالیا که آن وقت ...
داشت استغاثه نمودند پادشاه جمعیت کشی نموده ... کرده ...
عرصه دوازده سال شده و مرد ضعیف نود ساله است مکانات ... و نیز
اشیای تحفه مثل کشتی ساق ... بزرگ و سنگهای کلان ... از خداوند نعمت
دام اقباله با خلاق تمام ملاقات نموده مکانات و اشیای تحفه و کتابخانه خود ...
و کتب آنجا ... زبان اطالی انگریزی و عبری عربی هم بسیار است چنانچه همراهیان سرکار
قاموس و دیگر کتب بخط عربی در آنجا دیدند میگویند که این شهر اگرچه فی الحال منفرد
و از ... پادشاه است ... [illegible]
[illegible]

تجارت پیشه و مسافرین وغیره در اینجا می‌آیند و می‌مانند و بسر کار هم بسبب ورود تجار
و فواید کثیر حاصل است بتاریخ دوازدهم روز یکشنبه باشتیاق معاینه مکان گرجا که دیده مردم
که امروز یکشنبه روز عبادت قوم اتالی است و دین آن معتقد است ناچار وقت سه پهر
نامه نگار باتفاق سید عبدالوهاب صاحب برای سیر شهر بگاری کرایه سوار شده بسیر باغها آمدیم
بگمان سیر شهر کنانیده با قصد انتخاب گرجا باید علی الرغم تصور در باب هیچگونه متعرض نشدند
اندرون مکان نشده مکانی عظیم است صحنش خیلی فراخ و وسیع و همه فرش سنگ و در دو جا
آن دو حوض است و فواره آن اگرچه بقدر نیمه ذرعه است مگر از آن آب بقدر یک نیزه
بالا و در طول یا پهنای هم بقدر یک نیزه تراوش میکند گویا شکل کوشکی از آبشیانه عیان است
گاهی بهیچ فواره چنین گلدسته دیده نشده و عجب تماشایی است که حوضها از آب مملو میباشد
و هرگز نمی‌بینیم که آب منزلیع نمیشود و بخلاف قیاس ملک هند لکن شاید که مخرج از اندرون آن
که محسوس نمیشود و از آنجا آب بدیگر طرف میرود و همین قسم در شهر هم اکثر حوضها است
بعضی سنگین اند که از دهان شیرها و نرگاوهای سنگ سیاه و بعضی از دهان نعشها آب
روز و شب جاریست آب باین افراط است و شادابی و طراوت باین مرتبه که تماشا
در کدام شهر دیده باشد سیزدهم ماه حال روز دوشنبه در ساعت دهم سوار ریل
قصد فلورنس که شهریست از ملک اتالیا کرده شده و متعلقات دیگرجات نقاچیله
دو میل سه میل بنظر میرسد و تختهای زراعت و میوه و تختهای انگور در دو جا
و لا تحصی و کوهها و کمپانیه در آمد و قریب یک میل از ریل کوههای بزرگ بود که زیر آن

ابر سیاه و سرد متموج بود و چون بوقت ساعت هفت از دیل فرود شدیم بسبب حرکت
و تموج و اهتزاز باد انچنان برد شدید لاحق شده که در تشویش و هراس چرچیو جان گرفته
راه یافت باری در عمل هشت از شب بهزار خرابی در هوتل فرود آمدیم تاریخ چهارم
ماه حال بتقریب دیدن سر هری عنبر صاحب خانسامان سرکار به ملاقات و صحبت بود و او در منزل اینجا
آمده گفتند که اینجا برودت بسیار شروع شده است بالفعل و لباس گرم در ملک نیز
نظر برین باتفاق شفیقی سید عبدالوهاب صاحب بتماشا رفته اول ملاحظه گرجای آنجا کرده
عمارت بزرگ است اگرچه از گرجای شام کمتر است مگر با اینهمه عمارت طلبه و سنگ بست و نقش
با سنگهای انواع و اقسام مرتب شده بسیار عمده است سرکمان بزرگ دو دو در یک طرف گرجا
که مسجد است اکثر از پادریان بالا نشسته آب و از طلبه معلوم نیست که نماز میخوانند یا قرآن
انجیل میخوانند بهر حال از سیر آنجا فراغ یافته در بازار رفته یک کرته بانانی که گنده و خیلی گرم
است بقیمت دو گینی که معادل مبلغ بیست و سه روپیه حالیست خریده گرفته ازان تشویش
دفع صدمه برودت شده و درین شهر یک جوی بار لطیف از اندرون شهر روان است
و شاپها بسیار از قسم لعبتهای سنگ مرمر و غیره و ظروف چینی و دیگر اسباب انواع و اقسام
موجود است مردم اینجا هم لباس حسین و خلیق با اکثر زبان هندی میفهمند بعضی ازان زبان
انگریزی واقف از یازدهم روز چهارشنبه باینجا مقام نموده شانزدهم روز پنجشنبه بوقت
ساعت نه سوار ریل شده قریب شام بمقام [illegible] رسیدیم مقام مذکور جای عجیب و غریب
و یقین است که بر روی زمین هیچ جا نبوده باشد یعنی مکانات شش هفت منزله و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در میان آبادی و دران اثنا

[illegible] بر روی [illegible]

[illegible] چیزی عجیب باشد اندرون

[illegible] چیزی که بر آورده

[illegible] آنچه

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] خداوند نعمت فرموده‌اند این شهر را معاینه نموده [illegible]

[illegible] شده [illegible] آنچه [illegible] دیده و تحریر سرکاری فرصت دست نداد که

بالخصوص [illegible] وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن وقت [illegible]

[illegible] بعضی میگویند که در زمان [illegible] این ملک که این شهر [illegible]

[illegible] سمت [illegible] اسباب خود [illegible] اختیار نموده در دریا

[illegible] دیگر [illegible] شده [illegible]

[illegible] بیان نا نموده و بعضی میگویند که [illegible] که آن [illegible] بوسیدگی

از آب [illegible] بیان عبارت نا نموده [illegible] الله اعلم بحقیقة الحال [illegible]

چونکه باب مناره بیشتر نقد یکصد و ... وقت گویا از مناره ... بسیار ... چند ...
که تقدیر شصت و بیست چهل ... زائد چونکه ... تمام ... واجب تشریح بود
لهذا التفات صعود دست نداد و قبال این نداد نعمت و اقبال بر مناره مذکوره

بچشم توجه ما کی تمام که صعود بر آن خیلی دشوار است صعود نفرمودند و تنزیه آمدند تشریف
روز یکشنبه ساعت هشت سوار ترن شده قریب مغرب داخل ... که از عمارات ... ایتالیا
شده شب با ... تشریف پذیر بوده روز دوشنبه بیستم ماه روان صبح برآمده تمام روز و آخر
روز سه شنبه بیست و یکم ماه در شهر فرانس که آنرا پاریس میگویند ساعت هشت داخل شهر
طرفه با ... است که بیست و دوم روز چهارشنبه روز مقرری داخل شدن ... بود
لاکن ... عرفت ربی بفسخ العزائم و نیز ... ما ذا تکسب غداً هر گاه که ...
وارد ... داخل ... شده قریب زینه رسید و خواستند که پای مبارک بر زینه نهند
فرش سنگهای مصقل و کفش هم صاف و انگریزی بود در قدم مبارک لغزش شده
بر زمین افتادند ... صاحب بهادر که قریب تر بود سر مبارک ... شان ...
یافت ... از صدمه ... محفوظ ...
نصیب ... شده بود و هر چند که ...
... همراهی ...
قدم ... آنوقت ...
... زمین و زبان ... چشم ...

ورود ... پاریس

نمایان شده که منفصل جدا شده است ڈاکتر آلوال که در همراه بیت چیزی قصه گشتن نما
از ترکیبات صعوبت انگیز نمودن خواهش میرشتو رنگ صاحب گفت که حکیم سید علی خان بهادر
واقف مزاج اند و متعاقب میرسند تا رسیدن شان توقف سازند درهمین گفتگو حکیم
صاحب موصوف نیز رسیده معاینه نموده چنان قرار دادند که بهتر آنست که جنرل ڈاکٹر انجا را
طلبیده شود و به تدبیر او با اتفاق معالجه پرداخته خواهد شد سه روز قبل از این میجر
فرزر صاحب بهادر که بعزم ولایت از جده بانتظار قدوم سرکار مع اعظم علی خان صاحب قائم خانی
در اینجا مقیم بودند صاحب موصوف ڈاکتر را طلب نموده ڈاکتر مذکور که خیلی تجربه کار و مستعد
نواب صاحب را از یک پهلو به پهلوی دیگر نموده منظر غایر پا را اسیا نموده تشخیص گفت که هر دو پا از
استخوان منقد رسیده و نه کوفته و نه شده بلکه در عرق پیچ آمده است و بعلاج سه روزه
دفع خواهد شد چنانچه از پوست خشخاش تکمید صاحب گردیده وقت چهار گهری روز باقی مانده
نامه نگار با سید عبد الرحمان صاحب رفته دیده عرض نمود که بسبب عدم حرکت پا افتاده و بازدن
مجبورم زیرا که بخود بخود حرکت و بعد از تسکین می شود عرض کردم این عجلت و سرعت
در حرکات از عادات جبلیه سرکار است لاکن اکنون حسب تجویز اطبا پنج چهار روز
حرکت پا را اندک آرام خواهید داد فرمودند که روز پنجشنبه و جمعه و شنبه تاریخ بیست و سوم
و بیست و چهارم و بیست و پنجم دعوت صاحبان لندن بوده آنرا قبول کرده بودم حالا
رفتن نمی توانم لهذا از ان مرا خیلی شرمم است معروض گردید که این امر ناچار است
از ضعف مکان اگر برسیدن لندن و رفتن به دعوت توقف شد البته مقام شرم میبود

حالا ناچاریست صحت کامل انفعل و حرکت مناسب نیست دوم ماه روز
چهارشنبه تمام شب بسبب بی خوابی ماند علی الصباح قدری خواب آمد از نکاه و پیشتر
که درست نشده بود درست هم شده گویند اما قدر راه یافته نیست سوم روز پنجشنبه
معلوم شد که شب گذشته دشمنان جناب نواب اعلیحضرت خداوند نعمت دام اقباله از هیچ تب کرده
بودند و شب بخوابی ماند وقت صباح خواب آمد روز جمعه گذشت بلکه غسل هم فرمودند
چیزی پا را حرکت هم دادن نتوانستند تا پنج نیست چهارم روز جمعه بسلام نشستم و دیدم
که بفضل شافی مطلق به تو تمام آرام فرموده بودند شب خواب آمده و تب که هیچ عارض
نشده بود بیامده و در روز دیگر افاقه هست نیست پنجم و نیست ششم روز شنبه و یکشنبه
مبارک تسکین یافته و در میونخ به سرکار فرود آمده اند آن گرانه مثل منگو بید و در
مکان دوازده صد حجره کلان مرتب بکیج و کرسی میز و چنگیک و دیگر ضروریات بوده اند
کرایه هر روزه هر یک حجره بیست و پنج روپیه است و خرج طعام کسانیکه خبری سخورند
آن بوده است و این مکان شش منزل است و مردم دریچه پائین ربالا که میبرند
بر تخته چوبی دو کوچ متقابل هم نهاده اند و این مردم بر یک منزل می نشینند و آنرا بالا
کشیده کسان هر منزل اب منزل آنها گذاشته تا درجه بالا میبرند و بهمین طور
مردمان بجهر منزل را نیز از منازل پائین میبرساند نیست و هفتم ماه ربیع الآخر روز دوشنبه
خودم دولت برای تفریح هوا وقت سه پاس از فرودگاه تا گاری به کرسی نشسته از آنجا
به گاری سوار شده و سیر شهر با پس تشریف فرما شدند و بعد رجعت کلیسا ... بوقت فرود

[illegible] هوا از حد در گرمی [illegible] تالیف شده بتاریخ [illegible] هشتم روز شنبه وقت [illegible]

نامه [illegible] برای نشستن [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] تشریف داشتند [illegible] نشستن خیابان [illegible]

نشسته [illegible] الخیر باشند [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] نشسته بامر [illegible] برنشستن

[illegible] فرمودند که [illegible] نشستن

[illegible] فرمودند [illegible] تحریر [illegible] علیه [illegible]

بیاد [illegible] آمده [illegible] آورده بملاحظه گذرانید

و در آن [illegible] که هرگاه [illegible] دست خود [illegible] تنگ [illegible] خود [illegible]

دست بالا صعود میکند و بسقف خانه می‌چسپد و هرگاه او [illegible] بدست [illegible]

اگر محل [illegible] سقف نباشد تا یک ذرع از دست گذاشته باشند بر فلک صعود [illegible]

خداوند نعمت [illegible] سه مرتبه فرود آورده و بالا گذاشتند و فرمودند که بهتر از [illegible]

هست و این شغل [illegible] خوب بوده است از حکیم صاحب [illegible] تعریف [illegible]

فرمودند [illegible] عرض نمودند که [illegible] عرض میکنند که هر قدر [illegible]

مستقل [illegible] شود [illegible] معاودت [illegible] خواهد شد [illegible]

[illegible] نمود که [illegible] خرج [illegible] است چنانچه این لطیفه [illegible]

[illegible] شده فرمودند که فی الحقیقه [illegible] همین گوله موضوع شده است [illegible]

نامه نگار [illegible] از کار [illegible] خاست [illegible] جناب [illegible]

که با [illegible] شده آنها را معاینه نمایند و فرمودند [illegible] نگار [illegible] در باب [illegible] طبیعت خوب

[illegible]

[illegible] روزنامه [illegible] مرحمت [illegible]

تمام روز و شب جمعه [illegible] شعبان [illegible] ۱۲۹۳ [illegible]

روز جمعه [illegible] شد [illegible] خط [illegible]

همراه [illegible] سرکار [illegible] روزنامه [illegible] و سرکار [illegible]

شده [illegible] شنبه شب سرکار [illegible] خواب [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] عرق النساء [illegible] شده [illegible] یکشنبه [illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز [illegible] وقت صباح [illegible] بوقت [illegible]

[illegible] شنبه [illegible]

جواب خط نوشتم و برای فرستادن خطوط آمی اینجانب نیز که در عرضه قریب خود در
آنجا میرسیم تحریر نموده بر رشته روانه کردم بعد نواخت ساعت چهارم مسیو [illegible] جنگ بهادر بفرودگاه
اینجانب آمده گفتند که همراه من برای سیر مراد آباده نمائید چنانچه به بگی کرایه نشسته بیک سمت
شهر روانه شدیم سمتی سبزه برای پیاده و سوار علیحده علیحده دیده شد و هر دو طرف [illegible]
عام تصور بلند واقع و نمود ای اینکه [illegible] بهر کوچه آتش گرفتگان سه نفر [illegible] تو تو [illegible]
گلستان شده کوچه کرده به هر دو جانب باغ عامه هزارها کرسی و کوچ ها به سر سبزه آراسته شده
که بیکس به هیچ پیاده روی خسته خاطر باشد بر آن نشسته آرام یابد و هزارها گلهای [illegible] ریحان
جمیع اصناف هم بر رستاها جابجا [illegible] و از [illegible] و کانهای نفیس مع اسباب [illegible]
آبتخته بندی آن از آئینه ها است هر دو طرف بوده اند و درختان سایه دار هر دو جانب
رسته از قسم توت و غیره به بنت کاشته شده اند بعضی رسته آنقدر بست که به کاهی
از تماشای منظر نمی آید تا کجائی که خیلی بلند است [illegible] در آنجا دو حوض که در اطراف آن
تماثیل است و از دست [illegible] هر دو آنها شب روز آب میریزد و دیگر فواره کلان در سطح
از فیلها عاری زیاده تر است خیلی خوشنما بوده قریب مغرب معاودت گردیده از سرکار
هر کسی که در باب [illegible] لندن استدراک [illegible] جواب تردید که [illegible] بودم
میداوند و [illegible] منظور اقدس بود که [illegible] یا اورتک الله [illegible] عابی سبتی
که در کلام مذکور را [illegible] واقع شده است نموده بتاریخ نهم ماه حال روز شنبه از آنجا لندن
اراده کرده شود تقریبا بتاریخ چهارم روز شنبه سرکار بالغت [illegible] منشی انگریزی از

حکم داوند که مستر راک صاحب مقیم لندن بنویسند که اراده بدولت بتاریخ نهم ماه حال با راده
لندن سمت تقسیم پذیرفته است در آنجا بند و بست سواری جهاز و ریل کرده شود مجرد
استماع این عرض نمودند که چونکه سرکار پیشتر فرموده بودند که تا بتاریخ هفتم ماه روان قصد
لندن کرده خواهند شد نظر برین قبل ازین به راک صاحب در باب بند و بست سواری جهاز و ریل در
تاریخ مذکور نوشته شده و همان روز تیار خواهند بود سرکار استماع این تعیین که خلاف منظور بود
سکوت فرمودند شنبه و چهارشنبه در آنجا مقیم بوده تا بتاریخ هفتم روز پنجشنبه در [illegible]
سوار ریل شده و در محل [illegible] در اسٹیشن [illegible] توقف فرمودند اکثری
از اعزه صاحبان بهادر در آنجا ملاقات نمودند و از عنایات انگریزی در زبان انگریزی چیزی از
قسم اسپیچ که مشتمل بر مدح می باشد خواندند و بعد از آن انگریز صاحبان ایستاده شکر نموده خوشی
نمودند و لفظ هر که کلمه خوشی است بر زبان جاری نمودند بار دیگر از آنجا سوار کشتی [illegible] بالای زینه
جهاز فرود آمدند در آن وقت کشتی نجده که صاحب آنجا [illegible] از زینه بسبب مقام [illegible] بوده
تاسف از [illegible] جاری گردیده [illegible] شامل حال بود [illegible] فرود آمده در [illegible]
ورزیده در آن حال اگرچه در جهاز تکان آنقدر نبوده فاما بسبب گونه تشنج و [illegible] زیاد
خیلی برودت طاری شده بود [illegible] که در روم خریده بود [illegible]
عمل شش ساعت از جهاز فرود آمده سوار ریل شدند در [illegible] توقف در [illegible] سواری آنجانب
قمقام الدوله بهادر و مقدم جنگ بهادر و مستر [illegible] صاحب سید عبدالله صاحب میر فضل علی [illegible]
نظام یار جنگ بهادر و برادر زاده [illegible] صاحب مستوفی [illegible] کرده رسم استقبال [illegible]

[illegible] شجاع الدوله بهادر گذشته [illegible]

[illegible] مذکور گذشته [illegible]

[illegible]

[illegible] خواست [illegible]

[illegible] بیان کردند که در همین نزدیکی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ما چیزی [illegible]

[illegible] شده [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible]

[illegible] شده بود خواهد [illegible]

[illegible] مرض شده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible] تعجب [illegible] که نجابت [illegible] تحریر [illegible] نجابت [illegible] صاحب

از معجزه [illegible] آمده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا معلوم [illegible]

در اینجا تمام [illegible] تحریر سرکار [illegible] [illegible] ارشاد [illegible] نمود [illegible] آدم [illegible]

اصحاب معجزه سابقین [illegible] مشهور [illegible] مختصر معلوم شده اگر [illegible] بخطی [illegible]

[illegible] شده باشد [illegible] [illegible] [illegible] نماید [illegible] آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سرکار [illegible] بهادر [illegible] آدم

فدوی [illegible] عرض نمودند ارشاد شد که [illegible] آدم را [illegible]

نخواهند فرمود [illegible] هرگاه [illegible] [illegible] حاضر شده فرمودند که شما

آدم را بولایت فرستادند عرض نمود که هرگاه جناب شما فرمودند پس [illegible] روانه نمودن

خواهم توانست فرمودند که فرستادن آدم [illegible] حسن شده [illegible] حضرت عبد المقتدر

شاه صاحب قبله [illegible] [illegible] روانه نمودن آدم همراه [illegible] صاحب بهادر

در باب [illegible] [illegible] [illegible] جواب زبانی داده [illegible] فرستادن آدم همراه [illegible]

نمیتواند شد پس از [illegible] مضمون [illegible] معلوم میشود که شاید از طرف سرکار [illegible]

بهادر در باب فرستادن آدم حکم شده است فرموده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطلاع داده [illegible]

[illegible] جناب [illegible] [illegible] [illegible] آدم [illegible] [illegible]

تصمیم خواهد یافت شنیدن این جواب ساکت شدم بهر حال یک دو هفته گذشت روز دو شنبه

علی الصباح عنایت نامه حضرت شاهزاده صاحب ممدوح ورود فرمود و در آن مرقوم بود که [illegible]

روانه شدن یک آدم همراه [illegible] صاحب بهادر [illegible] صاحب [illegible] انگریزی

نواب اکرم الدوله بهادر تجویز نمودم فاما جواب ثانی منشی محمد امیر الدین صاحب چنان رسید که کدام [illegible]

از امور مطلوبه قابل تعمل نیست بنابران چونکه تنها یک آدم را روانه نمودن مناسب نبود لهذا [illegible]

منشی عبد الکریم [illegible] مشار الیه [illegible] را برادر [illegible] حافظ عبد الصمد [illegible]

متوکل علی الله روانه کرده شد [illegible] اسوار [illegible] معاودت خواهند نمود [illegible]

[illegible] خواهند [illegible] عنایت نامه مذکور اگر [illegible] آدم خیلی [illegible] بود [illegible]

شدم فاما [illegible] شان خیلی [illegible] غیره [illegible]

محله [illegible] زبان انگریزی در اینجا چگونه خواهند رسید [illegible] خیال [illegible]

نواب اکرم الدوله بهادر از پیشگاه نواب صاحب [illegible] باین مضمون ورود نمود که [illegible]

گردیده [illegible] شاهزاده [illegible] آدم برای ایشان [illegible]

روانه لندن نموده اند اگرچه اینجانب برای دادن اخراجات سفر از طرف سرکار قرار داده ام

اما تنها بسبب عدم زبان دانی و وقفیت از رسوم انگلستان بسیار تکلیف خواهند برداشت [illegible]

مذکور هم زیاده تر تردد لاحق گشت فاما در مقام فضل الهی ملاحظه نمودنیست که چگونه کار [illegible]

تفصیل این اجمال آنست که [illegible] روز [illegible] تحریر [illegible] طلب اینجانب شده [illegible]

[illegible] اینکه از تحریر [illegible] فراغ یافته در صدد [illegible] بودم که مستر [illegible] صاحب [illegible]

روبروی سرکار حاضر شده در زبان انگریزی معروض داشتند که دو آدم منشی صاحب از کلکته رسیده اند

سرکار از اینجانب پرسیدند که آدمان شما آمدند عرض کردم که صبح خط حضرت شاه صاحب در باب

روانه نمودن آدمان رسیده مگر از کیفیت رسیدن آدمان اطلاع نیست فرمودند که جنرل صاحب

میگویند که آنها درین مکان رسیده اند عرض کردم که از عرصه روبرو حاضرم غالباً آمده

باشند باز فرمودند که دو آدم چرا فرستادند عرض کردم که دو سبب باشد اولاً اینکه صاحب جنید شاه صاحب

بنواب مکرم الدوله بهادر در باب روانه نمودن یک آدم همراه فرزند صاحب و بانوین صاحب و ثانیاً

چیتهی انگریزی هم به معیت آدم تحریر اطلاع داده جواب بانی خیانی گفته فرستادند که احیاناً

هر دو امر مطلوب صاحب وقت نمیکنند هر گاه که دیر شد لهذا فرستادن تنها یک آدم بایین مسافت

دور دراز متعذر بود دو کس را متوکلاً علی الله روانه نموده اند ثانیاً آنکه درینجا حاضر دست دو آدم

یکی برای کار دفتر و دیگری برای کار ذاتی بود سرکار در اثنا راه ملاحظه فرموده باشند که خدمتگاری

اسباب و اثاثه وغیره بحفظ و حمایت ایزدی گذاشته بسته دفتر و قلمدان که تعلق به هشت نیزات خود

برده تمام زمین سعیدان سیر رفت و حالا که در کدام سرکار کاغذ نیستان نیست که بنویسند و دفتر

بردار هم نمایند تصور ای آن ایزد و تبارک و تعالی خداوندان نعمت را برای

رفاه و آسایش مردم خلق فرموده هست نه برای احتمال مشاق و تصدیع ویزیر شاه صاحب موصوف

سفر را بنابر ذات خود داده اند فرمودند که از سرکار روداینده خواهد شد عرض کردم که اگرچه

نواب مکرم الدوله بهادر هم در باب دادن خرج ایما فرموده اند لیکن اگر منظور نباشد

مضایقه ندارد باز ارشاد شد که از سرکار روداینده خواهد شد بعد این مکالمه سکوت فرمودند

چون بردن آدم سید عبدالله صاحب و حکیم سید محمد صاحب خان بهادر و زر تمیز خود علی صاحب و سعی خیر صاحب
خانسامان وغیره همراهیان به بشاشت تمام مبارک باد رسیدن همرده آدم و او خود به
همت و جرأت حضرت شاه صاحب وضعوت که با مداد و دنیا و متوکلا علی الله سوار نموده خود آنها
بمصداق کلام معجز نظام وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ بلا هیچ حرج رست رفعز و دگار بسرکار
رسیده تحسین ذکر و فکر گفتند که در غیبت لحاظ تکلیف معتقدان خود داشته با وصف مخافت
سرکاری هیچ کار سترگی نمودن کار شاه صاحب است و چون بحجره خود رسیدم همرده آدم را نیافتم که
که چند کس شان قبقام الله در انها در رواده صاحب و دیگر همراهیان گرد آنها حلقه نموده
و حوالات معدالکی و کیفیت جهد دریافت مینمودند آنها فقط حضرت شاه صاحب و دیگر احباب
جهد و فا پیش نمودند تعدادا معاینه نمودم و مسرور شدم اولاً شکر حق و ربگانه و ثانیا حضرت
شاه صاحب و جمیع زاده سوری نمودم ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این کار حضرت
شاه صاحب بود و بنده را دیگری با وصف مخافت سرکاری و تخویف دیگران همرده آدمان
بانواع و اقسام که تفصیل آن ازو آنها شنیده شد نیست هیچ جرأت و همت نمی‌شد بدو رسیدن
از محالات و ممتنعات بوده ابنیم غور کرده بیت که وصول آدمان مذکور فی الحقیقت
بدون تائید باطنی حضرت ممدوح نبوده بهت بعینه بر همین قول اگشت که منجمله همرده آدم
مذکور مسمی عبدالکریم که نام گذار ده و وقات خوب دارد حین قیام در جهاز بر زنگبار بار
افتاده و جهازی تند دریده و جهاز روانه شده و سوا سی آن انگریزی که امین حجه
آدم خدمتگذاری او نموده همراه آمد خود او جاد بود بسیار در خدمتگذاری تکلیف و او نظر

بهر دو امر مذکور دو هم باین لحاظ که تا آن زمان بخود معلوم نیست که چگونه زیست یعنی بلا تنخواه

ماندن و تنها هم رواست بهر دو گاه خواهم رسید بیانند زیرا که لندن شهر عظیم الشان است

میگویند که چهل لک مردم در اینجا بوده اند و چنین قسم اماکن لا تعد و لا تحصی بسیار در آنجا

خیالات که آن شب شب جمعه بود بنوم رفت بخواب می بیند که حضرت شاه صاحب

در دنیا سفر نمایند که بچه سبب فکر مینمائی انشاء الله العزیز تراست مطلوب خود خواهی رسید

و دست بر پشت نهاده و فرمودند که هیچ اندیشه مساز که ما بتائید تو هستیم اینجا هستیم شاه

صاحب تصنیفه تزکیه ذاتی دیده نیست و فهمیده هذا من فضل ربی روز دیگر که دوم

ماه جمادی الثانی ... روز شنبه بود وقت سلام باز سرکار از حال کرایه جهاز

کسی مستفسر شدند عرض کردم که برای هر کس شش صد روپیه تجویز به نیز رسیده است در موقع

یافته عرض کرده شد که شاه صاحب از طرف خود دعا و سلام نوشته اند و اینهم تحریر فرموده

که از نواب اکرم الدوله بهادر هر چند جهت روانگی یک آدم همراه فرزند صاحب و یا بو صاحب

و یا دادن چیزی نوشتم اما این درخواست مقرون تلقی نشده لهذا توکل بخدا اینها را

فرستاده ام خواهند رسید فرمودند که این مضمون دیروز عرض کرده بودند عرض کردم

که دیروز مضمون خط ... بود حالیا مضمون آن خط شاه صاحب است که همراه آدمان

رسیده و بعد یک هفته در باره تیاری خلعت سفر برای همه کسان مذکور عرض

کردم فرمودند که برای باورچیان تیار شده عرض کرده شد و آنها پوشیده اند و از آن

بعد مسرا محفوظ مانده شب و روز در دعای دولت مصروف اند حکم شد که ...

بگویند که تیار کنانیده خواهند داد چنانچه در عرصهٔ یک هفته برای هر کس دو جفت و دو پوشش تیار شده
مرحمت گردید و سوای آن مبلغ هشت روپیه سکه کمپنی نقد به فی کس جهت خریدی جوره کفش
و پاتابه و گلوبند از سرکار دستیاب شده بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الاولی سنه … دو دواکتران
حاذق از طرف شاهزاده صاحب برای معالجه پای سرکار آمدند و دیدند و چنان قرار دادند که علاج
بهتر ازین نیست که پا را تا … ببندند و … بر کوچ راست غلطیده آرام باید داد اگر اندرون این
مدت استادن و بیرون بر آمدن خواهند ممکن نیست مگر آینده سوار … ممکن نخواهد بود همین را
سرکار قبول فرمودند چنانچه یک کوچ نوعیکه بیرون نخواهند و از حوائج ضروریه نیز فراغ یابند تیار
نموده … دیگر آوردند بتاریخ بیست و پنجم ماه حال روز … شنبه غسل هم فرمودند لاکن حالا هیچ
… میگویند که … پا … خواهد ماند شاید در تشخیص ایشان چیزی خلل راه یافته
که گاهی چنان میگویند گاهی چنین در بین زمان که معالجه آنهاست سرکار هیچ نگویند … گفته …
تخلف نمیتوانند فرمود و بتاریخ بیست و ششم ماه حال شاهزاده صاحب دعوت نواب صاحب ساعت هفت
شب … نواب صاحب ممدوح یک ساعت قبل از خدمت به دعوت نامه نگار را طلب نموده ارشاد کردند که امروز
در … شاهزاده صاحب رفتن ضرور است نزد شما لباس … است عرض کردم یک شیروانی …
سیاه … مشجر و … فرمودند که برای چنین کار رنگی هم … عرض کردم
ساده کار فرمودند که … تعیین انگریزی هم … عرض کردم که نیست ارشاد شد که نزد سید
عبدالوهاب هم اسباب پوشش … عرض کردم معلوم نیست دریافته معروض میدارم بعد از
… آمده به سید صاحب موصوف گفتم که ارشاد … است روبرو رفته اگر منظور باشد …

ورنه خیلی معقول بیان نمودند اینجانب را هم در عقد شرکت نمایند چنانچه دیروز رفته عرض کرده بودند که پیشتر دو بار
آنقدر کپاس زمین که قابل همراهی باشد بنده دست سرکار از حضوری آنجناب معاف فرمایند فرمودند در
شما با زحال محمد صدیق در شرکت رفتن چیست عرض کردند که ما هر دو رفتن و نرفتن شریک هستیم هم
اوشان هم نخواهند رفت بنا علیه خاموش شدند بعد مع نظام یار جنگ بهادر و میر ریاضت علی صاحب
و میر تهور علی صاحب قبل مغرب تشریف فرما شدند و در آنجا بر کرسی نشسته از شاهزاده صاحب وغیره اخوی
ملاقات نمودند و شاهزاده صاحب بکمال اخلاق و اشفاق پیش آمدند و سرکار دیگر همراهیان را بعد فراغ
از حاضری از فرودگاه طلب فرمودند سلام آنها شده و تعداد کسان مذکور زینت مقام الدوله بهادر
و معتمد جنگ بهادر و رستم جنگ بهادر و نسیم علی صاحب و اعظم علیخان صاحب و در عرصه دوازده ساعت از شب اتفاق
معاودت دست داد و تاریخ بیست و هشتم سرکار بدعوت سعد الله صاحب بهادر وقت شب مع نظام یار جنگ بهادر
و سید علیخان بهادر و میر ریاضت علی صاحب تشریف فرما شدند و دیگر همراهیان را بعد فراغت ساعت ده
شب طلب فرمودند چنانچه صاحبان مذکورة الصدر رسیدند از آنجا همه ها در ساعت دوازده
بفرودگاه واپس رسیدند از آنجا که احتمال مشقت سفر غرض اصلی نواب صاحب خداوند نعمت دام اقبالهم
ملاقات ملکه معظمه بود و اوشان درین روزها در قصر که شهر بیت و در حوالی لندن که از آنجا
بسواری گاری دخانی در عرصه چهار ساعت در آنجا رسیدن میتوانند بنا بر علیه تاریخ بیست و هشتم ماه
حال روز پنجشنبه سرکار بنواخت ساعت دو از لندن بسواری مع نظام یار جنگ بهادر و میر تهور علی صاحب
و حکیم سید علیخان بهادر تشریف فرما شدند و وقت شب اتفاق ملازمت دست داد تا مدتی بر روی
کرسی شده تشریف برده خدمتگار کشتی ... بیست و پنج مهر اشرفی که باصطلاح آنجا از خیمی

و گوسفند پیشکش کردند نواب صاحب نوشته‌اند که از کرسی فرود آمده گذرانند لیکن سلطان ممانعت فرمودند نواب صاحب
معروض داشتند که چون حضرت بعنوان عصا تیار کرده آورده‌ام در بغل با تکیه داده سه بار حاضر شده
نذر بگیرند به کمال اشتیاق و غایت اخلاق که از سجیه و لطف ذات ایشان بود دست فرموده دیگر
انگشتری دیده شده که عصا نقلی سابق زده از آن سقوط می‌شود همانا همچنان زنجیر
خود دیگر گرفتند و خود قریب‌تر رسیده نزدیک شده با اشاره دست و ابرو قبول فرموده تا دیر
مکالمات عنایت فرمودند و در آن وقت شاهزاده نیز نزدیکی گفته همه حاضر بودند علی
الخصوص نواب صاحب و همراهیان خیلی محظوظ شدند و تحفه‌ها ملاحظه نمودند و به جاست کردند
صاحب نواب صاحب گفته فرستادند که علی الصباح آدمان خود را با لباس تحفه‌ها به ملاحظه در آرند
آن همه تحفه‌ها لفافه‌ها سرکار با مندیل‌های سرخ و لباس‌های رنگین زرد و زری نزد شما فرستاده
رفتند بوقت سواری تحفه‌ها را به نظر عنایت ملاحظه نموده تبسم فرمودند و در همان تاریخ
قبل از تشریف فرمائی سرکار نامه‌نگار حسب الحکم کاغذ دستخط طلب تیار نموده در
حاضر شده عرض کنانیده ارشاد شد که به وقت دیگر دستخط کرده خواهد شد باوصف آن
توقف نمودم چونکه بعضی از صاحبان بهادر رسیده حاضر بودند بعد برخاست آنها روبرو
رفته عرض کردم که کاغذ دستخط طلب آماده نیست فقط خط موسومه نواب خورشید جاه بهادر
و دو قطعه رقعه موسومه شما را از دور آن بسیار پیشدست فرمودند که حاضر سازند
چنانچه حاضر کردم و بر آن دستخط نموده مرحمت فرمودند بیرون آمده مهر لفافه
گردید نامه مخصوص نموده خطوط همراهیان روبرو گذرانیدم ارشاد شد که به

بهادر جنگ حواله کردم چونکه از سرانجام دهی کار متعلقه سکندر پیش شده فرصت یافتم و در حجره خود
آمده خواستم که بخوابم که بغتةً آواز قرع باب حجره بگوش خود گفتم که کدام صاحب هستند بیایند
آمدند دیدم که مولوی حسین علی گرامی هستند به جنگ نشانیده در دست خط نواب اقبال الدوله بهادر
موسومه نواب نظام الملک آصف جاه بهادر و مسوده جواب آن که خط و عبارتش از این سید صاحب موصوف
بود آمد و گفتند که مسوده را بر کاغذ برافشان مبیضه نموده و مهر اگرچه در آن اکثری از اغلاط
لفظی و معنوی بود از آن هیچیک متعرض نشده فقط بر یک لفظ نقض یعنی قلیلی که بضاد
منقوط نوشته بودند تعرض نمودم و گفتم که نقض بضاد بمعنی حرکت عرق است و بمعنی قلیل
بذال معجمه است فرمودند که آنچه شما میگوئید غلط است گفتم که آنچه شما میگوئید بالیقین غلط است اگر
اینوقت کتاب لغت حاضر بودی همین وقت غلطی آن ثابت کردمی گفتند که بهر معنی شرط سازم
گفتم که قبول است در صورتیکه نقض بمعنی قلیل لغت باز ثابت شود یک ماهوار خود میدهم و اگر خلاف
آن باشد یک ماهوار شما هم خواهم گرفت گر اولاً بگوئید که ماهوار شما چیست گفتند که بعقیده و بعد
گفتم که الحمد شد دو صد روپیه زیاده از ماهوار من است و فائده مفت به تحقیق امر ذا موقوف
به معاینه لغت ماند و سید صاحب بوقت رخصت باز تاکید شدید گفتند که انتظار برباد خود
داشته باشید که بعد از ذال درین جمله نباید نوشت مگر بضاد نویسند قبول کردم و سید صاحب رخصت
شدند و بعد ربع ساعت باز آواز قرع باب بگوش رسید گفتم بیایند دیدم که باز سید صاحب
موصوف تکلیف نموده اند آمده نشسته اند و گفتند که بعد برخاستن از نزد شما خوب غور کردم
بیادم آمد که گفته شما صحیح است و من به غلطی بودم الحال نقض بذال بنویسید گفتم که من شرط بردم

سید لطیف صاحب قبول نمودند پرسیدم که آیا در لغت ملاحظه فرمودند جواب دادند که نه ملکه نموده
بخیالم رسید که هندی نزال صحیح است لاکن بروز دیگر زبانی راوی صحیح معلوم شد که کتاب لغت
رود بهدی سرکار بود از نزد سرکار گرفته خود دیده داشته اند در آن ملاحظه نمودند رجعنا الی القصه
نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله بتاریخ هفتم ماه روز جمعه در عمل ساعت یازده انده پس بعد فراغت
از ملاقات ملکه معظمه در لندن بخوابگاه خود مراجعت فرمودند این روز دعوت و تهیه محفل
مهام ملک هند بود در گرس تیاری روشنی بخوبی عمل آمده قبل مغرب صاحب موصوف مع بیگمی کس انگریز
به دعوت آمدند سرکار همراهیان برای حاضر بودن بوقت نواخت ساعت ده ارشاد فرمودند
چنانچه جمعداران عرب و نامه نگار سید محمد الدین صاحب وغیره بوقت معهود حاضر ماندند صاحبان
بهادر که بعد حاضری از مکان بالا فرود آمدند نزد صاحب موصوف وغیره از همراهیان هم ملاقات
مصافحه نموده تا ساعت دوازده توقف نموده بخوابگاه خودها مراجعت نمودند بتاریخ
هفتم روز شنبه قواعد جمعیت انگریزی بود نواب صاحب مع همراهیان بنابر ملاحظه آن تشریف
فرما شدند اینجانب را از ان اطلاعی نبود داروغه صاحب بمنزل اینجانب تشریف آوردند فرمودند
که امروز وقت قواعد جمعیت انگریزی میشود نواب صاحب و دیگر همراهیان سرکار بنابر سیر آن رفته اند
اگر ما هم که از اینجا قریب است اراده نمائیم هر آئینه احسن خواهد بود چنانچه بعد ادای نماز ظهر با اتفاق
رفتیم مردم تماشائی هزارها فراهم شده بودند به هزار وقت قریب تر از مقام قواعد شدیم
فاما رخصت نیافتیم زیرا که تکتها بحسابیکه بیشتر آمده بودند با بهمانقسیم شده و آنها اجازت
داخل شدن بمقام تماشا یافتند و اهل پولیس گفتند که اکنون هیچ کدام تکت باقی نیست

تا شب باهم رسید در آن مجمع هزارها از زن و مرد و همراه ما عباس علی خیاط سرکار هم بودند
یک مردک پانزده ساله از قوم انگریز درمیان ازدحام از جانب پشت او در نخند
سوزن خلانید تا مبرزه بجانبش نگردیده زده و ضرب نمود چونکه مقدمه انگریزی خیلی نازک
و اینجانب نزدیک بود بمیان آمده فهمایش نمود و متفارق اینحال که اینجانب عقب اردوی
صاحب و عقب من محمد علی کاغذتراش و عبدالکریم دفترکشا و شیخ منهی آدم داروغه صاحب
و عباس علی مذکور بود یک زنکه در عالم نشه بوسه کاغذتراش گرفت و مشتی زده شد
نمود و بهمین نزدیکی بطرف اینجانب میخ نمود فی الفور او را دفع نمودم داروغه صاحب
آنوقت بطرف اینجانب گردیده و دید هر دو آن زنکه مستوره بچستی و چالاکی تمام دست
خود بر زنخدان داروغه صاحب رسانیده خود را تمام گرفته بوسه گرفته و بانعیوان
قند مکرر گرفتن بوسه دیگر آماده شد بود و داروغه صاحب بزودی او را کناره فرمودند
ما مردم هم بتماشائی پیش آمدیم و در زبان انگریزی گفت که ایشان عادت نبوده اند
از خود چرا مزاحمت مینمایند بعد این سانحه از انجا مراجعت نموده بقرودگاه رسیدیم
و این خبر در لشکر سرکار مشتهر شد صباح آن چون برای سلام سرکار رفتیم بر در دولت هم
که میر محفوظ علی صاحب طبیب و حکیم سید علیخان بهادر و غیره از داروغه صاحب استفسار آن وقایع مینمو
دند و سید صاحب موصوف علی الرغم آنچه نسبت خود گذشت نسبت نامه نگار میگفتند
و چون صاحبان موصوف از اینجانب پرسیدند آنچه گذشته بود بیان نمودم میر عیسی
صاحب راست به پیشی سرکار رفته این کیفیت بیان نمود اینجانب که نزدیک دروازه

سرای بابا صاحب رفت شنیدم که همین گفتگو است بیرون توقف نمودم زیرا که اندیشه تمعنی بود
که مبادا امر کراهت اعضا نفرمایند چون کلام تمام شد در رفته سلام نموده نزدیک
شدن خواستم بآواز بلند فرمودند بیا آمدی دیدنت چه بود آنچه گذشته بود عرض کردم تبسم
نموده فرمودند که چه سبب است زنگ شده داروغه صاحب گرفته عرض کردم که داروغه
صاحب العصر بدبده در بیانی از حق میخورند ازان بر چهره او غیرت بسیار است لهذا مطبوع
طبع او افتاد و بسیار قهقهه فرمودند درین عرصه داروغه صاحب رسیدند ارشاد سرکار شد
که شما بگویید که چگونه گذشت عرض کردند که ملا محمد صدیق را بوسه داد بمجرد شنیدن این تمعنی
آواز بلند گفتم که بدا اخبان عظیم بیشتر گفتند که بسوی من اراده ... دفع نمودم ارشاد شد که
که عمر و وجاهت او بچه طور بود عرض کردند که شاید بست و پنج ساله بوده باشند
باز بطرف اینجانب متوجه شده فرمودند که این چگونه است عرض کردم که آنچه بیشتر گفته ام
صحیح و درست است بابا صاحب سرکار و غیره دیده اند باری تمعنی خیلی محظوظ شدند و قهقهه ها
کرده فرمودند فقط او را تجویز یافته بود که دعوت سه روزه لفیف صاحب بهادر مع دیگر صاحبان
بهادر در فیروز نگاه کرده شود لکن چونکه مکان فرودگاه آنقدر وسعت ندارد که برای حاضری
صاحبان موصوف و تعارف نامبرده کفایت علیه چنان قرار یافت که بیرون شهر خیمه ها از زنان
صاحب موصوف در اینجا طعام حاضری تیار کنانیده شود و از اینجا طعام سلامی تیار کنانیده
فرستاده شود چنانچه حسب اعداد نعمت ام قباد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخری سنه اثنا
روز دوشنبه مع همراهیان بعد نواخت ساعت یازده و فراغت از خاصه فرمودن تشریف

فراشده بعد سیر تماشای کارخانه اقوات فراغ از ضیافت صاحب موصوف و غیره تشریف
فرمای فرودگاه شدند تاریخ پانزدهم روز سه‌شنبه قریب ساعت ده از روز حکیم سید نجف بهادر
به مقام فرود آمده حکم سرکار رسانیده که برای ملازمت ملکه معظمه تیار مع [illegible] قریب ساعت
دهم از اینجا به لندن روانه شوند چنانچه داروغه صاحب فرمانده تیار بکارهای ضرور فارغ شدیم
و از آنجانب از اعظم صاحب [illegible] که به فرودگاه تحلیف نموده بودند [illegible] نموده که تا قبای سیاه
پوشیده شود [illegible] انگریزی مشروع از رنگ آب [illegible] صاحب موصوف [illegible] قرار یافت که انگریزی
در بر کرده شود چنانچه همبرین معنی انگریزی [illegible] علاوه همه حافظ
عبدالصمد خان صاحب که با اصرار تمام [illegible] همراه خود [illegible] که آن [illegible]
بر کمر [illegible] ساخته [illegible] بر سر کرده از فرودگاه مع دیگر کسان یعنی مقام الدوله
بهادر و مقدم جنگ بهادر [illegible] جنگ بهادر [illegible] علی صاحب میرزا [illegible] اعظم [illegible] سید
عبدالوهاب صاحب [illegible] مستر [illegible] صاحب [illegible] تا اسٹیشن رسیدیم و از اینجا سوار
گاری [illegible] شده [illegible] از اینجا سوار گاری شده بدولت سرای ملکه معظمه رسیدیم
و نسبت مقام [illegible] لیکن [illegible] لندن ساخته [illegible] نموده
بسیار دور [illegible] قریب [illegible] ملکه معظمه اکثر [illegible] هوا خوری [illegible]
در آنجا سکونت پذیر میشوند دروازه [illegible] بیرون آن [illegible] دروازه [illegible] شده
نیلے درست [illegible] چون در دروازه اندرون رسیدیم [illegible]
شده [illegible] اندرون مکان [illegible] بالائی [illegible] گفتند [illegible] جناب

کرد و اکثر مکانات پادشاهی کنانیدن بعد بارها بانی خواهد شد چنانچه قطعات مکانات که یکی
بدیگری پیوسته بود و هر یکی برنگ و وضع خوش و درست بود ملاحظه در آمد و در و دیوار و سقف
و دیوارها اکثر کار طلائی بود و یک گلدان طلائی که قطر آن البته بقدر یک و نیم ذرعه بود
بکمال حسن و خوبی در آنجا داشته شده بود مهتمم کنانیدن سیر گفت که آن در یک لک
روپیه تیار شده است و در سه مکانات اسلحه که در آن هزارها بندوق و پستول و شمشیر و
کتاره و جنبیه و سپر و خود و بکتر و آئینه متعدد و بانواع و اقسام هر ملک و شمشیر سلطان شهید
و شمشیر بهادر مرحوم که بر آن نام شان کنده بود و عماری اهل هند و پالکی مغرق بجواهر
و یک ضرب توپ عمده که اکثر آن طلائی و بعضی مرصع طلا که از آن [illegible]
و بعد دیگر اسباب روسا و راجگان هند و دگر نشست و ضعیت داشت [illegible]
موجب عبرت بینا ناظرین گردید القصه بعد اتمام سیر اکثر قصاید و تعینا انبیای علیهم السلام
و سلاطین سلف معروض گردید که از سیر مکانات سرکاری فراغ حاصل شد دست چپ
ماهیه را مهتمم در یک کوچه مسقف که عرض آن تخمینا پنج ذرعه و طول آن سی چهل ذرعه باشد
بود ماهیه ملک عشرة کامله یک صف استاده با تمام خدمتگاران دست بسته ایستاده
بعد دو لمحه شاهزادی صاحبه با لباس سیاه تشریف فرما شده مقابل صف ماهیه ایستاده همه ها
سلام نمودند در جواب به تهنیت تمام مرحبا نیدند جمعداران عرب و غیره که مغرق با لباس
زری کمخاب و غیره بودند از سید حسین صاحب که از صف اعلیحضرت قریب ملکه معظمه ایستاده بودند
پرسیدند که ایشان کیستند عرض کردند که ایشان جمعداران عرب و سپاه پیشه اند اگرچه اینجا نبا

در صف اخیر فی الجمله از شاهزادی صاحبه نسبت دیگران نقاب ما ایستاده بود با اینهمه لباس
و غیره عبور را ملاحظه نموده از سید صاحب معز پرسید که ایشان کدام کس هستند عرض کردند که معتمد
مختار الملک بهادر هستند چون معنی آن نفهمید باز استدراک فرمودند که معتمد به معنی دار و معروف
و تعهد که ایشان بیرسی نظر فارسی هستند باز فرمودند که لباس ایشان سفید بچه سبب خوش نما
ساختند که در دکن اکثر لباس سفید میپوشند باز استدراک شد که در آن ایشان بسیار دراز بچه سبب
جواب دادند که دستور پوشاک اهل دکن بهمین عنوان بوده است باز توقف نموده از عمر اینجانب
استفسار فرمودند سید صاحب معز الیه دریافت از اینجانب نموده بقیاس در زبان انگریزی
گفتند که شصت سال است پیر گوید و قهقه فرموده سلام رخصت گرفته چهار قدم از قیامگاه خود تجاوز
شده اندرون مکان رفته باز در همان عرصه شاهزاده کوچک و شاهزادی خورد را که عمر
هر دو به تفاوت یکسال پانزده و شانزده ساله بوده باشد همراه آورده فرمودند که این پسر و دختر
ما است با همه ما مراتب آداب تسلیم تقدیم رسانیدیم و شاهزاده مذکور به هیچ مرض لاحق است
که هرگاه جسم از ناخن بحسب ضرورت بخراشند خون جاری میشود و لهذا جمیع اطبای حذاق اینجا
بعد تقدیم تدابیر شتی و نیز بدافعه آن حیران حکم داده اند که مرض مذکور رفع شدنی نیست بلکه این
کس زیاده از شش ماه جان بر نخواهد شد بنابران ملکه معظمه او را بسیار عزیز و دوست میدارند
زیرا که او را سفر آخرت در زمان قریب پیش آمدنی است هر دو شاهزاده و شاهزادی
با همه دا دیده خوش و تبسم با ملکه معظمه دوات و قلم طلب فرموده سید حسین صاحب گفتند
که اسامی حاضرین نوشته دهند چنانچه آنها نوشته داده و مجالس اسامی مکتوبه بدستخط خود

گرفته اراده محل فرمودند ما همه ها سلام نمودیم و بوقت رخصت صاحبان خود گفتند

که اینهمه مطبخ ما بدولت ملاحظه کنانیده باشند چنانچه حاضری برده جای طعام تجویز نمودند چنانچه

در مطبخ بردند اکثری از زنان و بعضی از مردان در پخت اطعمه و تیاری نان و کباب

انواع و اقسام مصروف و مشغول اند از اینجا ما را در مکانی و خدام را بمکانی دیگر که

در آنجا میز و کرسی ها بتکلف تمام نهاده بودند بردند اینجانب مع اعظم علی خان صاحب علیحده بر کوچ

نشست و بقیه ها بر کرسیهای عمده گرداگرد میز جلوس نمودند اروند صاحب سنجان صاحب

در اینجانب برای آمدن و نشستن بر میز اصرار نمودند خالد صاحب که خیلی محتاط اند بجای خود

نشستند اینجانب بپاس خاطر اروند صاحب تجویز اینکه اگر نواب صاحب مو نشستن این مجلس نخواهند

نشنید که به میز نشستن نشیند نخواهند نمود بنابران اینجانب هم بر کرسی نشسته همه ها

چایی نوشیدند و بعضی طعام شیرینی خوردند و اروند صاحب پر میوه و قدری شیرینی تناول

فقط به میوه انگور و شفتالو و قسمی دیگر که سرخ رنگ و ترش و همراه شکر میخورند و دیگر میوه نیست که

خوشه آن پیدا شود و مثل گوندنی در اینجا اند و ران مینمایند اکتفا نمود و بعد فراغ از

طعام و شراب حکم شد که بگی چهار اسپی و دو اسپی از طویله سرکاری که بسته آید همه ها سوار کنانیده جلوخانه

از طرف بنگله که سیرگاه ما بوده گذر کنانیده سیر همه صحرای سیرگاه و شکارگاه خاص کنانیده

به آتیشن برده بر گاری خانی سوار کنانیده عینی روانه سازند چنانچه حسب الحکم هر دو

گاری حاضر شده بر گاری چهار اسپی مقدم جنگ اعظم علی خان صاحب و سید حسین صاحب بگرامی

و مستر مسری صاحب اینجانب و بر گاری دو اسپی قوام الدوله بهادر و علم جنگ بهادر و سید عبدالوهاب

و میر ریاست علیاحضرت پرنس ولیس صاحب سوار شدیم در هرگاه که گاری در بلوخانه از طرف پرنس آمده بود

ملکه معظمه روانه شد بعد تمام مع شاهزاده و دو شاهزادی ملاحظه فرمودند ما همه سلام تعظیم تمام

نمودیم بعد صاحبان تقسیم شدند و در اینجا گاری باران تا چهار ده میل سیر صحرا کنانیدند همه صحرا

دو درختان کلان کلان همه بطور قطار نسبت تمام نصب بود و صدها آهوان پیدا در صحرا

مذکور بچه سر در نگر با چیان تمام که خوف شکاری هیچگونه نبوده است بودند و اشتار در راه صحرا چند

مکان متصل با هم پیوسته کلان تر بود بطبعانه در آمده در اینجا گاری باران متوقف شدند

از آنها سبب وقف دریافت کرده شد گفتند که این دولت سرای شاهزادی صاحبه ملکه معظمه

است و حکم است که هر کسی که از بالای روشنخانه خود گذر نماید ضرور است که اطلاع به ساکنان

آنها شود بعد اکنون ایلچی نمودند و در انگریزی مهمان خرم مدرسه است مسطر هنری صاحب

نوشتانیده بهجت تمام انگریزی که دستخط اصحاب عشره کنانیده بملاحظه شاهزادی صاحبه فرستاده

یکی با چیتر بود در هرگاه قریب یکساعت از روز مانده بود به اسٹیشن رسیدیم گاری دخانی

برای سواری شهزاده و شهزادی که ایشان هم از ونسر عازم لندن بوده در اسٹیشن

منتظر تیاری گاری دخانی بودند در یک دبه فلان با همه ده کس و در دیگر دبه شاهزاده

صاحب و شاهزادی صاحبه نشسته روانه شدند و قریب مغرب بفرودگاه رسیدند ملکه معظمه

در زبان انگریزی که چنین میگویند گویا این لقب است که مشتمل بر هیچ است دو کشور

علم است و هند و رعیتی که همه رعایا ملقب به امپرس که بمعنی شاهنشاه است نموده

عمرش اکنون پنجاه و هفت ساله است و شوهر ایشان را از این دار فانی انتقال نموده

عرصه پانزده سال شد علامت پیری از چهرهٔ ایشان نمایان است و از طرف شاهزاده
مریض خیلی مغموم میباشند بسیار خلیق اند که با هیچ با مردم غربا استفادهٔ التفات فرموده‌اند
و عملی ... نیت ایشان به آسایش و آرام بندگان خالق انام مجبول است با وقت
مصرعهٔ مشهور که ... دولت نه به خدای کسر الغلط؛ حسب حال بیاید می‌آید و همین تمیز
حسن نیت خیر طویت ترقی روز به جلوه پذیر مرآت ظهور میگردد و فی الحقیقت رضش تا
مردم و رعایا و برایای ... محض توجهات نواب صاحب خداوند نعمت دوام اقباله و عمت خصائصه
جلاله به وقوع رسیده و الا با کجا و این پرده بال انجا ایزد تبارک و تعالی آن مهر سپهر فلک
اقبال بختیاری را این فقیر پیشکش عزت افزائی با جبین و اینها مخلد بصحت و دعاء
بحصول مقاصد و مآرب دارین کامیاب دارد بحمد و آله الامجاد و صحبه الانجاد بعد
... نیز بود که و ادمان همراهی اینجانب گفتند که امروز فرموده‌اند در پیش خدا آگاه حقیقی
لبس الفقیر شاه صاحب آمده پرسیدم که آن چه بود گفتند که چنین عزیمت سفر ... گفته بودند
که هرگاه ... ملکهٔ معظمه بروند با لباس سیاه بروند ملکه لباس سفید پوشیده روبرو بروند
و خوب بدین نشستن باشد که در آنجا عزت لباس سفید خواهد شد همچنین شده که ملکهٔ معظمه
مغفوره تمام لباس شما ملاحظه نموده و استفسار فرمودند چون تقریبا و باین مذکور شنیده‌ام
بیاد اینجانب نیز در آمد که واقعی شاه صاحب همچنین گفته بودند اینجانب به وقت فراموش
نموده باری به دعای باطنی شان به وقت پوشش لباس همچنان اتفاق شده که لباس
سفید پوشیده‌ام آنچنی خالی از خرق عادات درویش ذکریش موصوف بوده است

اسکاٹ لندن ازینجا بفاصله دو روز بسواری گی و بمقام شب در راه آسوده وقت گویا
مقام مذکور از جاگیر سدرلینڈ صاحب بهادر بوده است لهذا صاحب موصوف نواب صاحب را
برای سیر اینجا که شهر بزرگ و سیرگاه بسیار از کارخانهای صناعی در اینجاست ترغیب داده بودند لهذا
بتاریخ چهاردهم ماه حال روز مبارک جمعه بعد ساعت چهار و نیم مع میر تهور علی صاحب و میر
ریاضت علی صاحب و حکیم سید علیخان بهادر و سدی عنبر صاحب خانسامان تشریف فرما
شدند فاما میر تهور علی صاحب بسبب شکایت مزاج نوزدهم ماه حال بلندن واپس رسیدند
چونکه شکایت اسهال بود بیماری با استعمال روغن بید انجیر شکایت لاحقه دفع گردید بتاریخ
نوزدهم ماه حال روز چهارشنبه بوقت دو پاس شب بعد قیلوله بودم که مسمی جابر چاوش [illegible]
منقدم جنگ بهادر رسیده گفت که جمعدار صاحب ارادهٔ سیر کرستل پالیس دارند شما و سید عبدالوهاب را
طلبیده اند چونکه تا تاریخ هذا اتفاق معاینه عجائبات وغیره اینجا نشده بود لهذا مع داروغه
صاحب مستر [illegible] صاحب همراه جمعدار صاحب موصوف تا استیشن بسواری گی و بعد ازان بسواری
ریل مقام مذکور که از لندن بمسافت اندازه چهار میل است رفتیم مکانی بنیت ریل بزرگ و خوش نما
و دکاکین وغیره بود جمعدار صاحب ٹکٹهای تماشای سرکس از طرف همه خرید نموده در ملاحظه
تماشا که هزارها مردم در آنجا فراهم بودند رفتند و بر کرسیها نشستند [illegible] تماشا نمود
دو کس چینی و باقی انگریز بودند و کثر تماشای [illegible] نمودند یک کس نیزه در وسط حلقه [illegible]
از هر دو دست خود گرفته دیگری بر بالای آن نیزه ایستاده هنرهای عجیب و غریب نمود
که همه حاضر مجلس تحسین و آفرین نمودند یک کس هفت اسپ [illegible]

بطور رکاوه گردانیده و از بعد آن اسبان تجنبا مجلس سلام هم کنانیده زنگی بر اسب سوار شده
چند حلقه بگردانیده و بعد سوارگی اسب تجستی تمام بست نموده چهار پنج دفعه از حلقه کاغذ بر آورد
باز به اسب سوار شده و هفت زنجیر کتاب را بر کرسی نشانیده از دو حلقه کاغذ معاینه
کنانیده و شش اسبان حبت نموده که کاغذ را دریده بیرون آمد و هم یکی با دیگری جنگ
زرگری نموده غرض دو کس بازی کرده نمودند هفت کلاه کلان بود یکی از دور بر دیگری انداخت
واو بسر خود می گرفت تا اینکه هفت کلاه بر یک سر نهاده شده و باز اینکس با دیگری همین نوع
مینمود آخر الامر یکی کس بالا خانه که ... تیغ بود رفته از آنجا کلاه ها انداخت و او بخوبی
بالیمین افتادن نداده به سر خود می گرفت پس یک قفس کلانتر که میخهای آن آهنی و خیلی محکم و
مضبوط بود آنرا برداشته در تماشاگاه آورده بودند و در آن هفت شیر زده بودند یکی کس در آن را
آن کشاده اندرون رفته از تعشق آنها کلانیده و سر آنها در آغوش خود گرفته بوسه ها داد و آنها
اگر چه نعمتهای جمل میخوردند ... هیچ اذیتی ... نمیرسانیدند این بازی از همه عجیب بود که سابق
مسخر نمودن ... در صحبت ... شاه عادت ... زبانی ... بارسی
... تعلقات رسانی به سر ... این جانب رسیده بود که زنجیا از قوم انگریز کتب
فروشی است که تردد ... کتب عربی و فارسی و انگریزی بوده است لهذا از کیفیت آن
در سرکار معروض داشته شده ... که کتب فروش رفته بجنبید که با کتب مذکور به
... است ... حسب الحکم ... باتفاق سید محمد ... و مقدم جنگ
... کتب ... بکلام مجید

[illegible]

قلمی و مطبوعی نیز بکثرت از انجا که کتاب فروش انگریز بیست مثل او هیچ یک ارام و اقسام آن نموده
قیمت هر یک کتاب سه چند زیاده از قیمت مناسب هر یک کتاب میگوید چنانچه یک جلد قرآن شریف
مجید واقعی تقطیع بزرگ و بخط عمده قابل قرأت سلاطین است آنرا هزار روپیه قیمتش میگوید
البته در شهرها در صد پنجاه روپیه گرفتن ممکن است و دیوان حافظ که بخط اهل ولایت
در حیدرآباد حسب فرمایش سلطانی از سلاطین قطبیه نوشته شده است قیمتش بیست تومان
یعنی دو صد روپیه میگوید که از آن پنجاه روپیه گرفتن مناسب است پنج چهار جلد قرآن مجید
قلمی و بعضی کتب دیگر با خط سرکار در سا ورده از بعضی کتاب فروش نسبت قرآن
مجید سه و صد هشته شد بعد الملاحظه فرمودند که در دوکان او هر قدر قرآن شریف
که باشد بیاورند همه آن دیده خواهد شد چنانچه از کتابخانه او شصت جلد کلام مجید
بهر قیمتیکه نشان داده بود بمعاوضه مبلغ دو صد و سی و شش پوند و یک صد جلد چهاپ سنگ
در سرکار گرفته شد و نیز چهارده جلد کتب تاریخ و غیره حسب تفصیله ذیل بقیمت
مبلغ شصت پوند و یک صد شلنگ که آنهم گران بود و ملاحظه فرمودن نسخهای مذکور در
کتابخانه سرکار گرفته شده از ینجا باین ملاحظه کلام قادر یکتا که اکنون خاطر عاطر دریا
مقاطر آن بحر جود و عطاست خیال کردنیست که طبع مواج سحاب مکرمت گوارا نفرمود
که لآلی متلالی کلام معجز نظام در دوکان ناقدر شناس همچو خزف پاره‌ها بی آبرو فی
تمام ماند لهذا آنهمه درهای قیمتی را بداون هدیه‌های جسیم از قبض خود دور ساخته کریم کارساز
رحیم بنده نواز تا قیام لیل و نهار بر سر سبزی و تازگی موسم بهار آن دریا نوال را آبیاری

گشت زار اسلام نبینا علیه الصلوة والسلام بر مقارن ایام حصول شفا و قارئینا ببیش بصحت و آسایش تمام بر مسند حکومت مخلد و مستدام بالنبی وآله الخیرة الکرام وصحبه البررة العظام والاد

قرآن مجید مطبوع و غیر مطبوع و غیره کتب حمیدی در لندن در جمادی الآخری سنه ۱۲۹۲

[illegible] نسخه [illegible] پوند

[illegible] جلد ۲۴۴ شلنگ

قرآن شریف مطبوع

[illegible] نسخه [illegible] پوند

[illegible] جلد ۲۷ شلنگ

مطبوعه بمبئی	مسکے مطبوعه قسطنطنیه	نجم الفرقان مطبوعه مرکز	مطبوعه کلکته	مطبوعه دروس
[illegible] نسخه	[illegible] نسخه	[illegible] نسخه	بتقسیم سعری بکلیه بندی	یک نسخه
[illegible] جلد	[illegible] جلد	[illegible] جلد	یک نسخه	یک جلد
[illegible] یک پوند	[illegible] یک پوند	—	یک جلد	— [illegible] پوند
[illegible] پوند	[illegible] پوند	[illegible] پوند	[illegible] پوند	۵ شلنگ
		۵ شلنگ		

مطبوعه سنبلی	مطبوعه مسکے مجرد	مطبوعه مسکے جلد بند	مطبوعه کلکته	تفسیر بیضاوی مطبوعه جرمن
یک نسخه	یک نسخه	یک نسخه	[illegible] نسخه	یک نسخه
یک جلد	یک جلد	یک جلد	[illegible] جلد	[illegible] جلد [illegible] پوند
[illegible] پوند ۲ شلنگ	— [illegible] پوند	[illegible] پوند	[illegible] پوند	—
		۵ شلنگ	۱۰ شلنگ	۱۰ شلنگ

ایضاً با ترجمه هندی — ایضاً قلمی

دعا ... و تفسیر جلالین [illegible] نسخه — [illegible] پوند

یک نسخه

یک جلد — [illegible] جلد — ۱۰۷ شلنگ

[illegible] پوند

بخط عنایت باغلاچری	ایضاً	ایضاً	ایضاً
یک نسخه	یک نسخه	یک نسخه	یک نسخه
یک جلد	یک جلد [illegible] پوند	یک جلد [illegible] پوند یک جلد	[illegible] پوند
	۱۲ شلنگ	۲ شلنگ	

ایضاً بجلد ترکی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ١٠ شلنگ	ایضاً بجلد ہندی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ١٥ شلنگ	ایضاً یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ١٢ شلنگ	ایضاً یک نسخه یک جلد ١٥ شلنگ	ایضاً بجلد ترکی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ٣ شلنگ
ایضاً یک نسخه یک جلد ٥ شلنگ	ایضاً یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ٢ شلنگ	بخط کوفی ناتمام یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ٥ شلنگ	دفعه یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ١٥ شلنگ	دفعه بجلد ہندی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ
دفعه نسخه یک یک جلد [illegible] پونڈ نو شلنگ	دفعه بخط کوفی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ٥ شلنگ	دفعه بخط کوفی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ	دفعه بجلد ہندی یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ	دفعه یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ

کتب مطبوعه وغیره

[illegible] نسخه — [illegible] پونڈ

[illegible] جلد — ١٠٠ شلنگ

سیرت محمد [illegible] یک نسخه یک جلد [illegible] شلنگ	ذیل [illegible] در زمان سلاطین قطبیه یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ	الکامل فی التاریخ ابن الاثیر یک نسخه [illegible] جلد [illegible] پونڈ	کتاب الفلاحت یک نسخه [illegible] جلد [illegible] پونڈ	تاریخ ابو الفدا یک نسخه ٥ جلد [illegible] پونڈ ١٦ شلنگ
تقویم البلدان تصنیف ابو الفدا یک نسخه دو جلد [illegible] پونڈ ١٩ شلنگ	فاکهة الخلفاء ومفاکهة الظرفاء تصنیف ابن عربشاه یک نسخه یک جلد ٢ شلنگ	تحفة النظار [illegible] یک نسخه یک جلد [illegible] پونڈ ١٦ شلنگ	الانیس المطرب فی اخبار ملوک المغرب مع ترجمه لاطینی یک نسخه دو جلد [illegible] پونڈ دو شلنگ	مسالک الممالک ابو اسحق ابراهیم [illegible] الکرخی یک نسخه دو جلد [illegible] پونڈ ٥ شلنگ
ریاض الاحباب قلمی یک نسخه یک جلد [illegible]	لطائف المعارف قلمی یک نسخه [illegible]	کتاب شرفنامه [illegible] فارسی تاریخ [illegible] شرف خان بدلیسی [illegible]	فهرست [illegible] ترجمه [illegible]	

نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله که بسیر اسکاتلند تشریف فرما شده بودند تاریخ
بیست و پنجم روز شنبه بخیر و عافیت تشریف فرمای لندن شدند در آنجا رسیدند [illegible] صاحب
بهادر و دیگر اهل لطف اخلاق و غایت تحف و اشفاق مراسم مهمانی که شایان شان امرا و نجبا
باشد بتقدیم رسانیدند و سیر باغها و امکنهٔ عالیه که خیلی عمده و بهتر اند و شکارگاهها معاینه
کنانیدند و اجازت سیر کردن بندوق هم دادند اما چونکه آهوان صحرائی آنجا که [illegible]
شکار آن نشد و لیکن اعظم علیخان صاحب که در فن نشان اندازی بندوق خیلی مشاق اند
و در این صنعت مثلی از بیش [illegible] بندوق سر کردند که فی الفور گوزن [illegible] لقمهٔ
اجل شد و نیز نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله در آنجا کارخانه تیاری ظروف
چینی غیره و آله [illegible] و عجایبات دیگر ملاحظه فرمودند تاریخ بیست و ششم روز [illegible]
خاتمه [illegible] شاهزاده صاحب [illegible] فرستاده شد و تاریخ بیست و هشتم ماه روز جمعه که روز
روانگی [illegible] بود و معمول روانگی همیشه در عرض ساعت [illegible] لیکن در این روز بسبب تعدد
سیر [illegible] خدمتگاران را [illegible] یک [illegible] فرستاده حکم دادند که اگر در ساعت [illegible]
روانگی [illegible] شده تیار شد [illegible] حاضر سازند حسب الحکم فی الفور گذرانیده شد و نیز
خطوط آنجانب و همراهیان [illegible] آوردم حکم شد که [illegible] صاحب [illegible]
آید حسب الحکم روزنامچه مع خطوط [illegible] داده شد و خود بدولت در عمل ساعت [illegible]
[illegible] شد [illegible] وقت [illegible]
[illegible] تشریف فرما شدند و [illegible] اعظم علیخان صاحب [illegible]

ذخیم فاما خاطرخواه بدست نشد منفا ما کمیفر بسبب بندوق لفتیت کی گنی بحسب صلاح جان
صاحب سرفتو خرید کرده شد چون نمرودگاه آورده شد بهر کسیکه دید گفت که خیلی بکفایت
بهم رسیده و بتاریخ بیست و نهم روز شنبه نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله برای ملاحظه
قواعد جمعیت تشریف بردند و بوقت شب در دعوت لارڈ نارتهبروک گورنر جنرال در
سابق کلکته و بتاریخ سلخ ماه [illegible] روز یکشنبه سید رشید صاحب وغیره چهار صاحبان به
بودخانه سرکار تشریف آورده حاضری خورده رخصت شدند و درین روز آنجا به
باتفاق مشفقی سید عبدالوهاب صاحب اعظم علیشی انصار . و در [illegible] تعلق دارد سابق
علاقه سرکار عالی بسواری بگی بمعاینه رود و [illegible] که مسافت چهار کروه و با نظرف [illegible]
کمند و قیمت رفته بودم بنیای مستحکم از قسم سنگ آهن بنظر آمد و در آنجا افتاب
کرده بالا روانه میشود و در تحت آن در نقب که در آنجا خیلی تاریکی است رخ آب
میشود و در همین روز تحائفی که از جده آورده شده بود نزد سید رشید صاحب بهادر
دخیره [illegible] ارسال یافت تاریخ غره رجب که آنرا شهر الله الاصم گویند روز دوشنبه
نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله به [illegible] یعنی شهر قدیم که از لندن فاصله
[illegible]
[illegible] نواب صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] ساعت [illegible]

از لندن اینجا فاصله بیست و دو میل میباشد و آوردن دفتر شیخ عبدالکریم محمد علی را
همراه خود از بمبئی آورده در اینجا رسانیدند قبل از این خطی از جبل تیه مع خط حافظ عبدالصمد
خان صاحب در باب کنانیدن ملاقات مستر صاحب موصوف از نواب صاحب فرستاده بودند
اینجانب برنیابی خان مذکور در سرکار در باب ملازمت صاحب موصوف عرض کرده بودم
فرمودند که چونکه ایشان خیال نویسند که بعد بیست روز در اینجا بیایند ملاقات کرده خواهد شد
بنابران مستر موصوف بعد انقضای مدت موعوده بتاریخ بیست و نهم ماه گذشته وقتیکه نواب
صاحب بنابر ملاحظه جمعیت رفته بودند در اینجا آمدند با ایشان گفته شده بود که امروز
سرکار تشریف نمی دارند بعد از دو شنبه بوقت ساعت دوازده بیایند هر آئینه موقع
ملازمت خواهد گردید و ایشان قبول کردند بنابران امروز وقت سلام در سرکار عرض
کرده شد که مستر مکین صاحب روز شنبه آمده بودند و بسبب نبودن سرکار واپس رفتند و
امروز بدو پاس حاضر خواهد شد ارشاد شد که امروز با اینجانب بسبب رفتن در مدرسه
فرصت نیست بمستر اطلاع دهند که روز شنبه هفتم ماه روان بیایند ملاقات کرده خواهد شد
چنانچه امروز انتظار آمدن صاحب معزی تا ساعت یک از روز کشیدم آخر الامر نیامدند
بنابران باتفاق سیته رستم جی سیته و سید عبدالوهاب صاحب برای سیر باغی که در آنجا
جانوران همه قسم موجود اند رفتم باغیست خیلی بزرگ و در آنجا درندگان و پرندگان
و چرندگان مثل شیرها و شتر زه ها و خنازیر و کلاب و کبوترها و اقاغی و غیره همگی اقسام [illegible]
بجای دیده شد که یک بچه شیر که متجاوز از حالت صغر شده با یک سگ یکجا است فیمابین آنها

همچنان آشتی و انس است که بازی می‌نمایند که یکی بر دیگری می افتند و هرگاه سگ او را می گزد
شیر مسرور و زحمتی نمیرساند ملایمه همچو گربه با بچه‌ها بازی میکند و شیر بسیار از سگ رعایت
میسازد و نازبرداری میکند معاینهٔ اینحال [illegible] نقل کردند که قبل ازین در همین باغ
یک شیر و یک سگ را بیکجا داشته بودند در ایام قلیل فیمابین هر دو همچنین انس و آشتی
بوقوع رسید که غذا یکی را تنها میداشتند شیر اولاً در خوردن آن سبقت نمی‌نمود تا اینکه
سگ سیر تمام از خوردن فراغ نمی‌یافت تا زمان درازی بهمین طور آن هر دو اوقات میگذرانیدند
هرگاه اجل موعود رسید سگ بمرد و نعش لاشه را بیرون بردند شیر بمفارقت سگ تا سه روز
افسرده بجای خود ساکت ماند متوجه غذا نشده مقام غور است که سباع را هم اثر
نالش چقدر جاگیر خاطر میباشد وای بر انسانیکه بمفارقت همجنس خود تاسف و رنج و ملال
ننموده از مرتبه حیوانات هم گذشته قساوت قلبی را کار فرموده بمرتبه سافل حجاره رسیده اعوذ
بالله من ذلک الحال و اتوب الی الله المتعال هرگاه از باغ مذکور معاودت کرده شدیم و از آنجا
راه اتفاق معاینهٔ مکانی که در آن لعبتها مثال مردان و زنان از موم تیار نموده گذاشته اند
گردید بمجرد داخل شدن اندرون مکان معلوم شد که مردان و زنان ایستاده اند
نشسته و خوابیده بالکل تمیز نمیشود که مردمان اند یا لعبت با اول دربار پادشاه چین
و عقب آن دربار بادشاه پوت یعنی بادشاه فرانس و عقب آن دربار ملکهٔ معظمه با بین خود
که همراه این هر سه پادشاه بر تخت جلوس نموده جمیع وزرا و سپه سالار وغیره هر یک بموقع
و محل خود ایستاده و درین مکان یک نفر خوابیده با لباس جواهر عمده و چون درا [illegible]

تنشستیم از یاری بکم او محسوس میشود بعضی از این لعبتهای مقابل یکدیگر ایستاده کلام سحر گفته
چشم و ابرو میگردند و بعد از آنجا لعبت تا مرتبهٔ پنجم تو و جوان خیلی تکلف است و بر جبین حرفها
قشقه و در دست حقه سیدار و باقی حال تماشای درساخت لعبتها آنقدر بکار برده اند
که شرح آن خارج از حیطهٔ تحریر است از آنجا وقت عصر معاودت بعمل آمد بعد مغرب بخانهٔ نواب صاحب
خداوند نعمت دام اقباله باید که متعاقب است تا شنیدن بفاصلهٔ یک میل در آنجا نواب صاحب
تشریف داشتند بعد معاینهٔ تماشای نقالان معاودت فرمودند بتاریخ دوم ماه حال بودن شنبه
جون سلام رقیمهٔ مشفقی حکیم سید علیخان بهادر بخط نور چشم غلام صادق حال عرضه مورخهٔ
پانزدهم جمادی الاولی سنه روان ملاحظه فرموده از آن کیفیت علالت مزاج عزیز سعید محمود
سلمه الله الودود و نیز بزرگی مزاج وهاج حضرت عبدالله شاه صاحب قبله دام فیضانهم دریافته خاطر
را خیلی تردد بر زبان هر لمحه و هر آن از درگاه قادر مستعان دعای صحت و عافیت جانبین
گردید امید است که و تعالی از نوید صحت آنها باعث احیای سرور فرماید انه علی ذلک
لقدیر و بالاجابة دعاء المضطرین لجدیر و دیروز خط مشفقی حاجی محمد محسن صاحب
یکی مجلس مرفوعه سه شنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه حال رسیده و از این بکتابة عرایض
نامی نواب صاحب از نیکو جند درد ما اقباله ... نموده گذرانیده شد و نیز خط
[illegible]
... مولوی میر اوحد ... برادر خرد افسر الاطباء حکیم میر فرزند علی صاحب دام [illegible]
معه ... مسافت چند میل ... سکونت [illegible]

که بخدمت مدرسی مامور اند برای ملاقات از شما نوشته‌ام هرگاه ملاقات نمایید بالمشافه

ملازمت شان در سرکار کنانند و سعی در طرفین چنان بکار برند که ملازمت شان

در سرکار اسلام یعنی نواب صاحب ممدوح منظور رسد از آنجا که بیشتر خطی از نزد میر اولاد علی صاحب

در باب رسیدن خود نزدیک جهت ملاقات بعد انقضای ماه جولائی که ایام تعطیل مدارس است

وصول شده بود چونکه ماه اول اگست عزیمت سمت بلده مقرر یافته تا میان امروز خطی

نزد مولوی صاحب در باب رسیدن خود اندرون همین ماه جولائی و خطی بنام مستر کلین صاحب

درباره حاضر شدن خود بروز شنبه ششم ماه رودان برای ملازمت سرکار بسبیل [illegible] روانه

کرده شد و بتاریخ دوم ماه رجب المرجب حال نواب صاحب و نعمت خدا [illegible] اقبال [illegible]

یعنی شهر سیت تشریف برده بودند در آنجا مجلس عظیم بحضور لات صاحب منعقد گردید و صاحب

موصوف قطعه کاغذ قدیم بنواب صاحب ممدوح که مبنی بر توصیف و تعریف بوده است داده

بتاریخ سوم ماه مذکور روز چهارشنبه مستر کلین قبل از وصول چیتهی انگریزی در اینجا آمدند

ملازمت نواب صاحب حاصل نموده رخصت شدند و در همین روز جمعداران عرب با لباس تکلف

حسب حکم برای تصویر کشی رفتند بتاریخ چهارم روز جمعه نیز جمعداران مذکور برای تصویر

کشی با لباس کمخاب رفتند قبل از دو پاس مولوی میر اولاد علی صاحب از مقام [illegible]

برای ملاقات اینجانب آمدند مردی خوش لیاقت و ظریف و خوش طبع اند و طالب [illegible]

[illegible] خوب [illegible] سرکار رسید [illegible] خطوط [illegible] مسمی

شمس الامرا امیر کبیر بهادر و شیر الدوله بهادر و خورشید جاه بهادر اگر [illegible] حاضر [illegible]

چنانچه برد و برده فرمودند که همه تیار است عرض کرده شد که تیار است و دستخط فرمودند
طرف مولوی سید علی صاحب عرض کردم که مولوی صاحب موصوف از رام پور بطریقه رسیده خطی بنام
عاصی نوشته اند در آن دعاگوئی خود نسبت سرکار ابد قرار نوشته اند کاین مزاج دشمنان سرکار
تسلیم نموده اند فرمودند که آن مولوی صاحب که ضعیف اند گفتم که واقعی این همان مولوی
صاحب اند که رکن مرافعه هم بودند ارشاد شد که باز بطریقه رسیده اند عرض کردم که آمده
عرض کردم که روزنامچه درین هفته نوشته نشده فرمودند که کم فرصتی بدرجه اتم است
چنانچه فردا که روز شنبه است برای رخصت ملکه معظمه رفتن ضرور است واو شان
بعد رفتن لا الفاصله بعید تشریف میدارند تمام روز فردا در همین کار صرف خواهند شد
عرض کردم که بتوجهات سرکار عاصی هم مشرف از ملاقات ملکه معظمه شده و در وقتیکه
خیلی تمنای همین داشتم فرمودند که بچه سبب عرض کردم اگر بلا معائنه شان بطریقه میرفتم
هر کس می پرسید که ملکه معظمه را دیدید یا نه و در صورت ندیدن مردم حرف ها میزدند که با این
فاصله دراز رفتند و از معائنه شان محروم ماندند پس بملازمت شان بمحض عنایت
سرکار بظهور رسید و علاوه اینکه هر قدر که پرسش و توجه بنسبت فدوی ابتدا را که ان
ده جهده وسن بار نسبت دیگران چنان نشده و در حقیقت ملکه معظمه باوجود اینکه
دولت ندید خدای کس را انبساط شد خیلی مزاج ترحمانه میدارند و بوی نخوت
غرور را از ساحت عظمت شان مفاصله بعید دور ارشاد شد که بطور تکیه کلام شما
میگوئید همین امر راست و درست است باز موقع دیده عرض کردم که مولوی

میر اولاد علی صاحب مدرس تلمیذین حاضر اند و مولوی محمد شاه صاحب از کلکته نیابت بنام
شان نوشته اند و ایشان برادر کوچک میر فرزند علی افسر الاطبای والی بهوپال اند
فرمودند که من همه حال شان شنیده ام و باز عرض کردم که شنیده شد که سرکار امروز
دعوت همگی اهل هند متوطن اینجا مع دیگر صاحبان بهادر بر مقام بیرون شهزاده
ضرور بود که دعوت میسر میشد فرمودند که ایشان بر میز نمیخورند عرض کردم که چنین
کسیکه از اهل اسلام بوده از عرصه دراز متوطن اینجا باشند و از کتابیه نکاح کنند
محل تعجب است که هیچ کس تبدیل لباس نکند و یا بر میز نخورد آنچنین شنیده قهقهه نموده
فرمودند که آیا هیچ کس را خوردن بر میز ضرور خواهد بود عرض کردم که درست بلکه
واجب خواهد بود و بها نوبت فرمودند که حاضر سازند اینجانب بیرون آمده مولوی صاحب را
رو برو برده ملازمت کنانیدم و خود برای نمودن جهر باز بیرون آمدم اگرچه
قلیل مولوی صاحب هم از باریابی بیرون آمدند و الفنسٹن صاحب حکم شد که رقعه دعوت
بدهند چنانچه رقعه دعوت باو شان بدست شده باز مولوی صاحب بحجره اینجانب آمده
به تبدیل لباس تهیه رفتن بدعوت روانه شدند و سرکار پیش مهمانی مردم هند وغیره
تشریف برده بعد نصف شب معاودت فرمودند روز یکشنبه [illegible]
بعد فراغ از نماز [illegible] مع [illegible] سید علیخان بهادر [illegible]
و وقت مغرب [illegible]
لهذا اینجانب مع سید عبید نواب صاحب [illegible]

بزرگ و کوچک و لعبتهای بسیار و اسلحه هر قسم مثل شمشیرها و زرهها و کمرها و ظروف تهیه
و زیورات نسا و اطفال و نقشهای عمارات عمده همگی ممالک مثل مسجد جامع دهلی و مزار
های مصر و شهرهای ایتالیا که سابق ذکر آن شده و بعضی قطعات نستعلیق و نسخ و ریحان و اوراق
مکتوبه قرآن مجید هم بودند چنانچه بعضی قطعات و غیره و قابل نوشتن مشتاقان این فن
مثل حافظ محمد باقر صاحب زرین قلم که درین فن مشهور و علم اند منظر آمد برعایت
کشش و غیره که دیده شد بقلم خفی نوشته برین صحیفه که از قسم یادگار است قمطراز
میگردد رباعی با روی تو دولت از خدا میخواهیم ٭ در حشمت و حشمت هم جدا میخواهیم
سه حرف ز اول سه مصرعه بگیر ٭ بنگر که چه چیز از شما میخواهیم ٭ ایضاً از شرب مدام
و لاف شرب توبه ٭ وز مهر بتان سیم غبغب توبه ٭ در دل بهوس گناه و بر لب توبه
زین توبه نادرست یا رب توبه هو الحی لا یموت چار ضربت اگر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خاره ٭ پاکی طینت و اصل گهر و استعداد ٭ تربیت کردن
مرا زنگ خیالی ٭ با من این جا بصفت بیت ولی میباید ٭ تربیت از تو که خورشید
جهان آرایی ٭ قطعه گنبد از درست که عالم دمیست ٭ دمی پیش جانان به از عالمیست
سکندر که بر عالمی کام داشت ٭ در آندم که میرفت عالم گذاشت ٭ ایضاً

عنی الله فی کل الامور توکلی ٭ و بالخمس اصحاب العباء توسلی
محمد المبعوث و ابنیه بعده ٭ و فاطمة الزهراء و المرتضی علی
٭ یحیی بن زکریا علیهما السلام المذکور فی الناس لا فی البحر و النور فی

القلب لا فی الجسد والغناء فی القناعة لا فی المال والفخر فی الادب لا فی النسب
السلام فی الصمت لا فی الکلام عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله
بعثنی لتمام مکارم الاخلاق وکمال محاسن الافعال اللهم صل وسلم علی اشرف
الخلق واکمل الخلق محمد وآله اجمعین از آنجا که اکثر عجائب خانه متعدد وست
چهار روز متواتر اگر در آنجا رفته سیر کرده شد البته تمام خواهش لهذا امروز که ماه مبارک
کله را نیز کلهٔ بعضی اکثر دیده واپس آمدم چونکه هر دم همراهی وغیره خلقی تماشا
معاینه تماشای رقص وغیره اینجا دامنگیر حال بود و همین یک شب برای نهفتت
از اینجا باقی مانده و شب آینده که شب دوشنبه بود بسبب روز یکشنبه رقص وغیره
تماشا بکدام جا نمیشود و تمام روز یکشنبه تخته بندی همه دکاکین میباشد مردم اینجا به قدر
پاس و لحاظ روز عبادت خود میکنند وای بحال اهل اسلام که اکثری از آنها در
در لهو ولعب و رقص وغیره مشغول و مصروف میباشند و بلحاظ برین شعر قدیم نمیباشند
؎ همه گناهی که کنی در شب آدینه مکن ٭ تا تو از صدر نشینان جهنم باشی ٭ لهذا
درین شب که شب یکشنبه باشد بعد فراغ از نماز مغرب و پیشتر از عشا و عشا اینجا مع
داروغه صاحب و مستر هنری صاحب بجا تماشای الهمره شهرت دارد و بعد اینکه نصف
تماشا شده رسیدم مکانیست بزرگ و در تمام آن روشنی بسیار بود و پرده‌های
تمام منقش بهتری از دیگری فرو هشته و هر وقت که خواستند بالا کشیده میشد و
هر وقت که میخواستند فرو هشته پیش نگاشته و گاه رنده محسوس نمیشود و قرینیا پر

قصه

زنان صبیح با لباس سفید پاکیزه و هم دیگر البسه که رنگ آن خیلی خفیف باشد پوشیده می‌زد
بلا مبالغه معلوم میشد که اینها پریان اند که از فلک فرود آمده اند و مردان هم با لباس
تنگ و چست مثل نقالان نقلهای عجیب غریب می‌آوردند اگرچه مضمون آن بسبب عدم
زباندانی بفهم نمیرسید اما رقص پری‌نژادان و نغمهٔ آنها و علاوه آن سامان تواز کیفیت‌های
عجیبی و دهشت گاهی ابر می‌آید و برف هم بارید صفحه مکان معلوم میشد که جمادات از آنست
و گاهی آن مکان تاریک میشوند و در تاریکی برق میدرخشید و بوقت رقص اظهار
کسب هنر آنچنان لمعان و درخشندگی از لباس و غیره آنها معاینه میشد که بینندگان
خیلی استعجاب مینمودند در آنجا ظهور قدرت قادری حقیقی مشاهده میشد که پاک یزدان چگونه
بندگان خود را خوش صورت و نیک سیرت خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین
اگر ذکر دیگر درین مقام خالی از تهذیب نگر چیکه وظیفه وقایع نگار هست که از هر قسمیکه
گوش بآن آشنا شده حتی الوسع آنرا بقید قلم آورده شود از آن جماعه حوریان
دو سه زن آنچنان در حسن و جمال مشهور بعاشقان و شیفتگان منظور که اگر کسی
بخواهش نفسی یکی را از آنها دعوت شب بدهد حق دفعه‌اش مبلغ پنجاه پوند است
یک پوند عبارت از مبلغ ده روپیه کمپنی است اگر بنظر غائر حساب کنند قریب
مبلغ پانصد روپیه سکه حینی حیدرآباد میشود و ما تفنی دیگران را اجرت ده پوند تا
و بیست پوند و سی و پنج پوند و چهل پوند علی قدر المدارج بوده است بعد ما خط آن
در عرصه نیم شب واپس بخانه رسیدیم و سوای این دیگر تماشا خانهای بسیار ستها

چنانچه بیره شنیده شد که یکصد روپیه یکمنی از هر یک جنیده در اینجا گرفته میشود بتاریخ هفتم
روز یکشنبه جناب نواب نصرت و اقبال برای ملاحظهٔ یک عجایب خانه که سوای عجایب خانه
مذکوره الصدر است تشریف فرما شده بودند بسیار بزرگتر و عمده تر است در آنجا سوای
کتب انگریزی از عربی و فارسی کلام مجید وغیره پانزده هزار جلد موجود است سرکار
بعد دو پاس از ملاحظهٔ آن فراغ یافته مراجعت نمودند وقت ساعت سه برای
رخصت از بعضی صاحبان بهادر بسبب اینکه فردا روز دوشنبه روز نهضت است
تشریف برده واپس آمدند و چونکه شهر لندن خیلی بزرگ است اماکن و قصور پنج
هزار و شش منزل بسیاست بسبب کثرت بارش و برودت مکانات بانیقدر منازل
متعدد ساخته شده اند و صحن ندارد و آنچه که قدر قلیل است پوشش آن از آئینه هاست
شمس و قمر محسوس نمیشود معلوم میشود که اینها از غایت حجاب مقابل نشده بسمت راهها
نیامده از کناره طلوع نمیآیند در کناره غروب هم نمیآیند ظاهر بسبب همین معلوم
میشود که این ولایت از خط استوا بعید بیچ خیلی بعید است و سطح هر منزل از چوبینه
ساگون است و آن قسم اعلای ساگون صغیر دیگر نیست که در ادنی رسیدن صدمهٔ
آتش فی الفور مشتعل شده مکانات بلند در یک چشم زدن خاکستر سیاه میگردد و اهل
لندن سابچه هم خیلی حسن دارد که بمجرد نهادن در چلم زغال میشود و هرگاه کسی
با مردم ببازار میرود مردم از جیب و دست برای دیدن وضع و زیب لباس
ایشان هجوم میکنند برای دیدن تماشای شان میروم و شدن بازار تماشا میآید

این عجب تماشاست لیکن کسی به دقت نمیکنند و بابیان را دیده خوش میشوند و خبری
به زبان خود میگویند لاکن نفهمی آید بابیان در جواب سرخی جنبانند و تمام شهر تبریز
اهل اسلام تقریبا از یکصد نفر زائد نبوده باشند و کسانیکه هستند مصداق من تشبه بقوم
فهو منهم هستند در لباس و شعار ... با نصاری ساخته اند گویا اسلام اینجا اهمیت ندارد
در اینجا گوشت سوای مختصه بهم نمیرسد مگر اینکه کسی با اهل اسلام گوسفند یا مرغ خرید نماید و ذبح نماید
و در بازار از اقسام گوشتها میفروشند قیمت گوسفند پنجاه روپیه و مرغ فی عدد چهار روپیه و همین قسم
برنج وغیره که اینجا گندم بسیار گران است و سوای جو گندم بهم نمیرسد و میوه اینجا شاه توت سرخ
رنگ و بیخوش مزه یا با شکر میخورند و در اینجا سیب ... ترشت و یک قسم دیگر مثل گوجه میشود و آنهم
گوشت ترشی دارد و با قند میخورند انگور کثیر است و اگر ترش است قسم سیاه البته شیرین میشود گرم
است و ... دیگر اقسام آل ... غیره ارزان و ساختهای ...
و ظروف ... شیشه آلات و بعضیها سنگ مرمر وغیره و قصاص ... هست میشود و میگویند که
... جمیع ملک ... شکست کرده ...
است و در ... سوای تجارت از تجارت باشد بسیار و در اینجا تجاران
وکسانیکه ... عزت و اعتبار ... فقط یک سگ نگاه بانی میکنند ضرورتا ...
سگ ... مالک سگ ... تمام روز ... در آب ...
اشاره میکنند ... خود را ... بجای ... گرفته
هست مالک ... در خانه مالک از آمدن مرد غیر مانع میشود

آب هوای اینجا اگرچه درست است مثل پاریس مردم اینجا درین موسم که اکثر بسبب
بارش آب و هوا بسیار خراب میماند بپاریس می آیند و سیر و تماشای اینجا دیده خوش
میشوند بلکه میگویند که شهر لندن برای کسب معاش و پیدا نمودن زر است و مقام خرج
آن پاریس زیرا که لطافت هوا و لطافت اماکن و صفای طرق و حسن جمال مهرویان نشاط و عیش
بدرجه اتم و اکمل است مردم شماری لندن بجمیل لک سیوم در بازارها همه ملبس بلباس
واحد مثل پوشاک سیاه محسوس میشوند گاریها از ده هزار زیاده نیز بوده اند و تمام روز و تمام شب
صدای آمد و رفت آن گوش را کر میکند در تمام شب دو ساعت بلکه چیزی کم آواز بگوش
نمیرسد و شب اینجا تا هفت ساعت و باقی همه روز در بازار میمانند و شتر گاهی بنظر
نرسیده و البته یک دو فیل که از هندوستان همراه شاهزاده آمده دیده شده اگر کسی از
مومن شوقین خواهد که در اینجا بسر برد و اوقات سازد اولا از رسوم و عادات ایشان
واقف شود و متلبس بلباس آنها شود و شریک ملابس و مشارب آنها گردد و بالاخر چون اجل رسید
بقول عوام مٹی خراب با صدق حال او خواهد شد شنیده شد که سازنده هم اینجا امیر شده بود
که از چندی یکسان مخصوص در اینجا سکونت پذیر اند فوت نمود او را برگاری ها
سیاه که برای حمل مردگان مقرر اند انداخته بردند و در صحرای لق و دق در مغاک
بالا انداز خاک در خاک نمودند و از همراهیان آن نواب کسی نتوانست که تکفین و تدفین او بسیرت
اهل اسلام نماید اعوذ بالله من ذلک الخسران و اقرب الیه المسکنی فی هذا المقام المکان چون
لفظ مٹی خرابی بزبان قلم برآمد و لهذا این حکایت لطیفه جناب زبدة العلما عمده ادبا که مکرمی

مولوی علی عباس صاحب و ام فیضها هم همراه آمد اگرچه محل آن نیست لاکن ذکران حالت
انقطاع هم نیست لهذا جدا از قلم چکیده و در زمانی که مولوی صاحب موصوف سکونت پذیر لکهنو بودند
چونکه والیان آنجا همه مذهب امامیه داشتند لهذا او داوین آنها نیز همین مذهب داشتند
بودند الا وقتی مدار المهام آنجا بحسب اتفاق حنفی المذهب بود چون اجلش در رسید داعی
اجل را لبیک اجابت گفت شعرا و ظرفاء وقت تاریخش منشی خراب گفتند و هرگاه مولوی
صاحب موصوف در مجلسش که وارد شدند آنها بکمال خوشنودی و بشاشت براه تعریض
به مولوی صاحب ممدوح گفتند که فلانی مدار المهام انتقال کرد و ماده تاریخ آن منشی خراب آمده
و مولوی صاحب بالبداهة فرمودند که شما غلطی نمودند تاریخش منشی خراب نیست بلکه مات تخییر
سبت همه حاضرین و سامعین بر ذهانت و فطانت مولوی صاحب ممدوح که بچه قدر سرعت
فکر صائب تاریخ از همان عبارت برآوردند تحسین ها نمودند و آفرینها گفتند نزد راقم
الحروف حق این است که ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء الحمد لله والمنة تاریخ ششم
ماه حال روز دوشنبه در عمل ساعت یک سرکار از لندن برآمده تا پیشن تشریف فرما شدند
اینجانب مع سید عبد الوهاب صاحب مسٹر هنری صاحب بریگی شده تا پیشن رسیدیم و در آنجا نواب
واحتمال اثقال بار کنانیده در همانجا داروغه صاحب و مسٹر هنری صاحب و مقدم جنگ بهادر
و با برچاوش و میر فیضا علی رفیق نواب نظام ناجنگ بهادر در یک ترین سوار شده بدریا
رسیده بر جهاز سوار شدیم بعد داخل نمودن اسباب جهاز روان شد و بمجرد ورود انگ
الغرض تموج بود و بسبب پر شدن آمد آب در کشتی و آغاز دوران بمیر و غثیان بحد ناپدید گردید

که اکثری حیران شده بودند در یک حجرهٔ تنگ سیدی عنبر صاحب خانسامان سرکار و سید عبدالوهاب صاحب
و قمقام الدوله بهادر نشسته بودند انجانب به اصرار موصوف جهاز و غیره بهاداده تا زمانی حشیم نشسته
مانند اجنبی اختیاری و هنگام حال شده صورت استفراغ نمایان گردید از انجا برخاسته بیرون آمدم
خانسامان صاحب و داروغه صاحب هم برخاسته که همراه من آمدند خواستم که در دریا استفراغ بکنم و بحال افتاد
و غیر آن حالت کشتی رسیده و در سینجا انجانب آمیختند که تمام بدن و پارچه تر شده و شدت هوا
آنقدر که طاقت ایستادن نیافتم ناچار برگردیده بجای اول نشستم بعد چهار گهری بطرف دیگر کرده
قی نمودم خیلی محجوب ماندم که بهادر موصوف بر پاس من نشسته اند هم دیگر صاحبان مگر حکیم که محجوب بودم
لهذا عذر نمودم و باز بعد یک گهری دیگر استفراغ شد و بهمین فاصلهٔ مذکور استفراغ ثالث شده
و بعد این داروغه صاحب و خانسامان صاحب نیز بیرون رفته استفراغ نمودند بوقت آمدن کشتی با
بسواری جهاز و نیز بوقت داخل شدن در لندن و در همین شاخ دریا اتفاق نشستن شده بود
مگر گاهی هیچ حالت بوقوع نرسیده خداوند نعمت ام عالی خیلی مستقل المزاج اند و همین قمقام الدوله
بهادر رستم جنگ بهادر اگر چه اول اثر در آن شده اما استفراغ نگردید باقی اکثری
عزو گرفتار رنج شده بودند باری بعد دو ساعت که نمونهٔ یوم الساعت بود دفعتاً کشتی
نبیره سید حسنی که خادم بحال مخدوم رسیدن نتوانست جهاز لنگر نمود و از آنجا باز بسواری
... شدیم این وقت در روبرو آنجا ... داروغه صاحب اعظم علی خان صاحب بودند و
... شب ... رسیده و یک ... سوم رجب ... و از ...
... بعد ... فرود شدیم این هوتل ... و حجره های آن ...

ما هر سه در سه حجره منزل چهارم متصل هم فرزند نسیم انجناب وضو نموده قضای عصر و مغرب
بمجبوری قضا نموده چیز قلیل خورده و غذا نصاحب از داروغه صاحب هیچ نخوردند و آرام
نمودند بتاریخ نهم ماه حال روز سه‌شنبه نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله بنابر ملاحظه
چینو رامه بردند و شب انجناب و داروغه صاحب و اعظم علیخان صاحب برای سیر شهر رفتند و همه
دکاکین و مکانات آنچه یعنی باج گهر و در همه قهوه خانجات بر سر شوارع عام العنوانیکه در
میدان توپخان بتقریب [illegible] روشنی میشود از آن زیاده تر هر شب در اینجا میشود و بعد آن در
مکانی داخل شدیم چون یافتیم که توقف در اینجا عملیست خلاف تهذیب ترک کردن آن لهذا
فی الفور از اینجا مراجعت بعمل آمد الحاصل شهر مذکور در حسن و جمال و صفا طرفه شهری است
خیلی بعید بل بی نظیر است و بتاریخ دهم روز چهارشنبه خطوط حضرت عبدالله شاه صاحب دام فیضهم
و حکیم جعفر حسین صاحب و نور چشم غلام صادق و نور چشمی مریم بی بی و غلام طاهر و آمنه بیگم
طال عمرهم رسید و از بابت علالت مزاج عزیزی سید محمود سلمه المعبود در [illegible] خاطر را خیلی متشوش
و مضطر ساخت قبل از وصول خطوط از مقام [illegible] داروغه رفیق [illegible] باشند
[illegible] فراغ [illegible] انجناب را برای [illegible] آنجا طلب نموده بزبانی آدم [illegible]
فرستادم زیرا که انجناب مدیرا مضمون خطوط را خیلی متفکر بود داروغه صاحب اگرچه
مقام مذکور پیشتر معاینه کرده بودند لیکن براه اشتیاق به محض تسلی و دلجویی
انجناب را با فقرا همراه خود در آنجا بردند مکان مذکور فی الواقع طلسمی است
یعنی قبل از پنج سال فیمابین پادشاه جرمن و فرانس که جنگ عظیم واقع شده بود از [illegible]

طلسم تیار نموده اند که طرف اتواب سر میشود و بیک جانب کشتگان و بیک سمت
مجروحان یکی زخمی را در آغوش عاطفت گرفته گریه و بکا مینماید و دیگری استاده و
نشسته چای میخورد بعضی اتواب شکسته برج می بینند و بعضی دیگر سر میکشند و دود و دخان
ازان بر می آید خاص محسوس میشود و مکان میگزین لعبتها برپای اوست مخالف شکسته و بنا
شده بنظر می درآید و بر آسمان ابر است و زیر آب محسوس میشود غرض حالتیکه بروقت
جنگ رو داده بود الان که مشاهده شد و شخصی که عهده دار و خود نوشته زبان فرانسیسی
حالات جنگ میخواند و معاینه کنندگان می فهمند بعد ازین بمقام آنجا که قشون
جادوگران خیلی صنعتها بکار برده اند از انجا برآمده در راه تماشای دیگر رفته چیزی دیده
لنرود گاه صیدیم و همین روز وقت صباح سرگاه مسلمانان خدا و نعمت دام اقباله
حسب معروضه مکرمی سید عبداللطیف صاحب برای معاینه تماشای آمده که مکان تعلیم
سیمین تن و نو طلعتان غنچه دهن است تعلیم داده بود چند نفر داروغه صاحب ارشاد
برفتن آنجا خیلی اصرار فرمودند اما چونکه بسبب ناسازی مزاج عزیز مذکور خاطر فاطر
خیلی متعلق بود لهذا سیر آنجا گوارای خاطر نشده برفتن آنجا نپرداخته شد نموده
سرکار تشریف فرما شدند داروغه صاحب هم فسخ عزیمت فرمودند صباح الخیر
پانزدهم ماه روان اینجانب معه داروغه صاحب سلام کارانداز
رسید که شب جای شما خالی بود و به سبب معاینه تماشا نیامدند عرض کردند که اگرچه
باتفاق منشی صاحب آمدیم و ایشان کیفیت ناسازی مزاج خویش خواهند بود نگرد

لهذا ما هم از حضور بی تقصیر باشند باز این جانب استفسار فرمودند که آباد و باد بزرگ
با کوچک عوض کنیم یا نه پس از احوال مریض مستفسر شدند کیفیت استسقا وغیره عرض نمودم
از آنجا بمنزل خود رسیده باتفاق داروغه صاحب خیر خود ده قسمی اسباب نموده سوار گاری
باستیشن رسیده ریل یازده سوار ریل شده تمام روز و تمام شب و تا ساعت چهار روز جمعه
تاریخ دوازده هم ریل روان ماند چونکه در ریل مذکور که در آن دیگران هم سوار بودند بعد
بهر استیشن برای فرود مسافرین و داخل شدن مسافرین تازه در ریل زیاده توقف
و دیر واقع شده لهذا بعد ساعت پنج به بمبئی که شهر بیست از [illegible] لهذا اتفاق فرود گردید
شهر مذکور اگرچه از دیگر بلاد آنقدر کلان نیست فاما خیلی خوبصورت و رنگ سنه زمین آنجا سفید
و مکانات همه صوفیانه ساخته و دکاکین همه قسم بهر دو رسته به تخته بندی آینه با سلیقه مطبوع و
مکلف واقع اند بعد [illegible] حسب وسته ام جنگ پیاده [illegible]
صاحب [illegible] جنگ [illegible] بر [illegible] فرود گاه [illegible]
[illegible] عظیم واقع است [illegible]
هر رهگذر چراغ روشن است و به همین نمط در همگی دکاکین روشنی چراغان است همچو آسمان [illegible]
قریب آن و متصل خورک مقابلت بزرگ مردم انگریزان و زنان برای هواخوری [illegible]
می نشستند و [illegible] لهذا ما نیز بعد سیر تماشاگاه نصف شب از آنجا معاودت بسمت آمد صباح
[illegible] ساعت یازده از بمبئی سوار گاری شده باستیشن رسیده
[illegible] ساعت دوازده باتفاق داروغه صاحب سوار ریل شدیم به ریل تمام روز شنبه [illegible]

یکشنبه همان ماندم و روز دوشنبه تاریخ پانزدهم در ساعت سه بریندزی که شهریست
از ملک اتالیا واقع سرحد که از انجا ملک اتالیا تمام میشود رسیده وشگا جهازیکه
موسوم به پرشیا است صعود نموده اگرچه این جهاز بنسبت جهاز سابق بهتر بود عرض پانزده
درعه و در طول نود و چهار درعه است میگویند لیکن بنسبت بهر حال بالتقیید
اینجانب که حجره و پوشش و وسعت و غیره بهتر از حجره های جهاز سابق بسیار درست
بهترست چنانچه برای اینجانب یک حجره بلا شرکت غیر تجویز یافته چونکه وقت ظهر اخیر بود بعد
تمام از وضو و نماز فراغ یافتم در انجا میوه انگور و انجیر و شفتالو و تربز و بهی بسیار
ارزان بهم رسیده شده آورده اند برای خرید آورده بودند وقت عصر نواب نظام یار جنگ بهادر
اینجانب را با لباس سفید یعنی انگرکها و شرعی و تاج سفید که دیدند فرمودند که فرشتی صاحب
تمغی لباس سفید که خوب نمایند در جواب بعبارت هندی گذارش کردم که خدا کرے در نگاه
سے بی امیدی که مدت العمر سفید پوشی نصیب باشد استماع این لطیفه خیلی محظوظ شدند و
فرمودند که بهر درین بلده مولوی محمد احسن صاحب برای ملاقات اینجانب بیایند در جواب
گفته شد که بهترست اما جناب بگذارم وقت در دولت سرای شریف بیایند فرستاده شد
وقت فرمودند انجا که لباس سفید نشسته است در کجائی سیاه و زینت نهمی عال
بیا خراب و ملین شده بود در حمام رفته از آب شور دریا غسل نموده تبدیل لباس نمودم
و دوشنبه هم ستم درین عرصه یعنی شدت حرارت بدرجه تمام ماند بعد فراغ از عشا و عشا برهنه
بدن کسی که خوابیدیم بعد یک عرصه خواب آمد تا صبح خفتیم و علی الصباح برخاسته بعد فراغ از حوائج

ضروری نشسته باشم و آنروز دوشنبه پانزدهم ماه روان بود که سنگر جباز برنده آسته شد
تا جیندی چندان اثری جباز ظاهر نشده من بعد البته چیزی دوران سر معلوم شده و نظر بیان
نبود و تمام از ناشته فراغ یافته غلطیدم از این مراقبه حاصل شد خداوند نعمت و امر قبله
از حاکم سید علیخان بهادر استفسار حال فرمودند و نیز قادر خان خدمتگار سرکار باشند که
خیریت سید و بعد سه پهر مقدم جنگ بهادر نیز براه کرم بر منزل رسیده خیریت پرسی نمودند و حکیم
صاحب مسبوق الالقاب چند بار بر بیان حال این نیاز استمال باشند بوقت شام بالای
سقف رفته هوا خوری کرده شده و بعد فراغ از غذای شب و ادای نماز عشا که بسبب
شدت گرما و نیامدن هوا در حجره تنگ تنگ شده بودم باز بر سقف رفته بر زمین فرش
گسترده باتفاق مقدم جنگ بهادر و مولوی سید حسین صاحب بلگرامی و نواب نظام یار جنگ بهادر
و سید ابو تراب صاحب و میر فضل علی صاحب و شیر زبر علی صاحب و داکتر تا سه ساعت بهم نشستیم
شب شانزدهم البته کیفیت روشنی قمر و آب خیلی خوشنما بود در روز دیگر که سه شنبه تاریخ
شانزدهم بود و بسبب اینکه از دو سه روز بسلام سرکار نرفته بودم بسلام رفتم و چون
سلام کردم براه عنایت خداوندی استفسار حال فرمودند عرض کردم که دیروز روز
اول بود و انگلی جباز بود و فی الجمله دوران سر لاحق شده بود و امروز هیچگونه نیست
و بهیچ وجه خیریت است و از انجا باز بر بالای سقف رفتم بطرف همین جبال متعدد نظر
رسید مولوی سید حسین صاحب فرمودند که این جبال سرزمین یونان است و آنچه مشهور است
که خطه یونان هلاک شده و هرست غلط از سی جبال و در اینجا حکومت سلطان روم

حالا حاکم آنجا که عیسوی المذهب است خود حکومت آن خطه میدارد و اعلام نیم حقیقة الحالی
روز شنبه شعبان از وقت سه پهر هوای تند آغاز و از آن سبب حرکت در جهاز پیدا گردید
ازین جهت اگرچه باینجانب تهوع و غشی نشده فاما دوران سر ماند و بعد ساعت یازده از شب
افاقه شده روز چهارشنبه هفدهم ماه حال نیز از وقت سه پهر بسبب شدت باد مخالف خیلی
تکان در جهاز گردید بتاریخ هیجدهم روز پنجشنبه بسلامت نموده و بوقت ده پاس از روز
بمقام اسکندریه جهاز لنگر کرد خداوند نعمت دام اقباله در باب اجازت آمدن بمصر خدیو
تار برقی به خدیو مصر اطلاع داده بودند لهذا یک انگریز کارگزار اعلی اسکندریه و دیگران
حاضر شده عرض کرد که از طرف خدیو مصر اجازت تشریف آوری بمصر گشته است و خود
برین کار مامور شده ام ژنیور صاحب بهادر فی الفور باتشین رفته کمال مهربانی و شکر گذاری
نموده آمدند خداوند نعمت دام اقباله بمجرد نواخت ساعت سه از جهاز فرود آمده بر
که منتظم آورده بود مع همراهیان سوار شده بر کناره فرود آمده سوار بگی از اندرون
آبادی اسکندریه باتشین رسیدند در اسکندریه بازارات و مکانات خوب بنظر سرسری
مرئی شده قصر خدیو مصر از دور معاینه شده گویند که در ایام ماه مبارک رمضان
اسمعیل پاشه که اکنون ایالت خطه مصر بقبضه اقتدار اوست نظر بتفریح مزاج باسکندریه
می آید و بعد انقضای عید باز بمستقر الخلافت خود معاودت می سازد و بسه لنگری و زنانه اند
باشند که باز سوار از شبانگاه جهاز گمرکی گذشته باتشین رسیدیم در اینجا کلکتر آمدند چونکه غذا
موافق مزاج خود مختصر چیزی نوش فرمودند الغرض بکمال آرام سوار ریل شده عمده از لیا

وارد غمه صاحب در ریل چیز خورده شد قریب شش گهڑی از شب گذشته باشد
که از دور روشنی چراغان بکثرت بنظر آمد از آن متخیل شد که همین شهر مصر بوده باشد
چون قریب شدیم معلوم گردید که در اینجا درگاه حضرت سید احمد بدوی قدس سره
العزیز واقع است امشب شب چراغان عرس حضرت ممدوح بوده سبب آنکه فرصت فرود
آمدن از ریل و نمودن زیارت درگاه شریف نبود لهذا از اندرون درجهٔ ریل
ادای فاتحه و استمداد نمودیم باز ریل از بالای پل رود مصر روان گردید قریب
نصف شب بشهر مصر رسیده و اندرون هوتل انگریزی فرود شدیم بسبب موسم تمازت
و علاوه آن علت حرارت سفر آنقدر گرانی لاحق حال شده که تا صبح از شرح و
بیان آن قاصر است لهذا بدست عبد الکریم از ملک هوتل آب و برف طلبیده نوشیدم
و در آن چیزی قند شریک کرده شد ته یک گلاس نوشیده سوای شربتی همه تن مبتلا
خوابیدم حجابات ملک یورپ لنقد غلبه پشه ها بود که اکثر از خواب باز ماندم صبح
آیتی گزیده نمایان شد و نیز آواز غوک ها که از عرصه دراز بگوش نشنیده بود
به استماع آمد هم چو هنگامه و فضای صحرا مثل دکن محسوس گردید و از مدت چهار ماه
که بانگ او نشنیده بود بسماعت آن از آن حظ وافی و بهره کافی حاصل شد
صباح که نوزدهم روز ماه بود باتفاق سید عبد الوهاب صاحب سوداگر متعهد شده
عد از زیارت درگاه حضرت زینب بنت العلی رضی الله عنها و پیشتر زیارت درگاه
حضرت سکینه بنت الحسین رضی الله عنهما نموده و فاتحه خواندم و مستمد شدم و از آنجا

بمسجدیکه بنا کرده محمد علی پاشا جد اسمعیل پاشا حاکم حال فرستیم زمانی اتفاقات مسموع شده
که مرحوم مذکور خیلی قوی طالع بود گویند که مرحوم مذکور و رنجیت سنگه و راجه چندو لال
متوفی در سال واحد متولد شده اند و ظاهرست که هر سه کس خیلی اقبالمند بوده اند
افسوس است که هر چند خیلی اقبال شد فاما بقا را نمی شاید دست آخر زوال پیدا
نعوذ بالله قل شعر   ان اللیالی لا یبقی علی حال ؛ والناس
ما بین آجال و آمال ؛ کیف السرور باقبال و آخره ؛ اذا تاملته
مقلوب اقبال ؛ رجعنا الی القصه مسجد مذکور خیلی بلند و عرض پنجاه
و سه ذرعه و طول هم همین مساحت است و سقف کار طلائیست و درخشان
روشنی فنر وغیره آویزان در سمت شمال در پایان گوشه قبر پاشا مسجد است و آن بطور
قبه ساخته شده و بر سر تعویذ قبر چوبی مثلث منصوب است و بر آن قبای عمده جامه وار
پوشانیده و عمامه شاهی بر سر گذاشته شده و بر غلاف قبر بخط جلی آیات قرآنی
وغیره بکار طلا نخوش خطی تمام مرقوم و در آنجا فاتحه خوانده شد بیرون مسجد دیدیم
که قصیده غرای عربی بخط نستعلیق گرداگرد مسجد بر سنگ بطور ریشت محکوک
است باراده نقل پنج چهار شعر نوشتیم فاما بسبب ضیق وقت و نزاکت آفتاب
که نظر بر هیچ بلندی کار نمی‌باید وسوی دو چهار شعر امکان نقل تمامی اشعار نکردیم
چونکه بنای مسجد خیلی بر مقام مرتفع واقعست از آنجا تمام آبادی مصر همچو کف دست
محسوس میشود گویند که درین شهر بالفعل پنج لک آدم اند و زاهد و صید آباد

صانهما الله عن الحوادث والقصابجا آلک از ین جناب یافته میشود که ابادی مصر از
بلده حیدرآباد زیاده ست از آنجا بمعاینهٔ چاه مبنیهٔ یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام رفتیم وقصه اش چنین می گویند که حضرت یوسف در سبع سنین قحط
غله هفت سال همچنانکه درکلام مجید مذکور ست جمع نمودند و بر بازوی آن چاهی
کنده کنانیدند خیلی عمیق ست بر زینتی دو خیابه بوده تا نصف چاه یا زیاده دران
داخل شدیم وقدری آب بعنوان تبرک نوشیده مراجعت کردیم در اثنای راه نواب صاحب
تمدا مدند نعمت ولم اقبالہ مع همراهیان باقی شدند معلوم گردید که اراده ملاحظه بهان
مسجد مبنیه محمد علی پاشا دارند وچون بمنزل رسیدیم ظاهر شد که در سه بار آدم سرکار
بحجره های آنجناب وداروغه صاحب خبر گرفته رفت ازان معلوم شد که برای
همراه بردن یاد فرموده باشند آنجناب ومخدوم جنگ بهادر وا عظم علیخان صاحب وجابر
پاشا پس غذا خورده باتفاق سیدی عنبر صاحب خانسامان که خیلی مقید به صوم و
صلوة اند به نیت ادای نماز جمعه بمسجد حسنیه رفتیم مسجد مذکور بسیار عمده ست
در وسعت و رفعت و فضایل از مسجد مذکور الصدر کم نبوده ست و به طرف
محراب دروازه ایست و اندرون آن گنبدیست گویند که سر مبارک حضرت
سید الشهدا یعنی جناب امام حسین علیه التحیة والثنا مدفون هست بفور ادای فرض جمعه
همه مصلیان که کم و بیش باندازه پنجهزار بوده باشند بشوق تمام بحجره دروازه داشتن
داخل شده فاتحه خواندند و برکات حاصل نمودند کسی نبوده باشد که بمعاینهٔ آن

حالت بر دل او اثر نشود با دموع از عیون او جاری نگردد و بعد فراغ از زیارت
و ادای سنن و نوافل خانسامان صاحب الفنسٹین را بسبب تعلق کار سرکار رخصت کرده شد
و اینجانب مع مقدم جنگ بهادر و خانصاحب موصوف و جابر به دوکان کتاب فروش
رفتیم تلاش قرآن مجید مطبوعه مصر حسب فرمایش صاحب حسین طبیل پوری پی العمل آمد
یافته نشد تا آنکه متحقق گردید که برای عدم طبع قرآن مجید با بل مطابع نقید ست بهادر
موصوف چند جلد کتب از قسم تاریخ و ادب خریده نمودند و اینجانب سراج الملوک محمد التحقیق
فی تشاتر آل الصدیق خریده نمود و من بعد مع بهادر موصوف بملاقات یک حبیب کریم
تجارت پیشه و نیکپا اندیشه رفتیم بهادر موصوف از حبیب معز ملاقات بکرم جوشی تمام
نمود و خود حبیب مذکور میگفتند از کتب تاریخ و هم از اهل الکشف بتقین معلوم است که
سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین رضی الله عنه در مصر مدفون است من میگویم اهل
تشیع این روایت را بقبول نمیدارند والله اعلم واتم واحکم و از انجا برای زیارت
گنبد شریف حضرت امام شافعی علیه الرحمه رفتیم گنبد سبز خوب است و در پیشانی
آن کتبهای عربی بخط خوش مرقوم و در میان گنبد قبر شاگردان شان
نیز بوده است نماز عصر همانجا ادا نمودم و فاتحه ادا نمودم و از علماء شافعیه که در آنجا
درس میدادند هم بجا فاتحه تبرک جستم و از انجا بمسجد ازهر رفتیم اگرچه این مسجد هم خیلی کلان
و بزرگ است مگر آرایش بالائی و اسباب روشنی آن مثل هر دو مساجد مذکور نبوده است
و در اطراف مسجد امکنه کلان برای سکونت طالبان علم بوده است اگرچه امروز

بسبب تعطیل جمعه و رفتن اکثر مردم بده و انجرس سید احمدبدوی مردم خیلی کم بود دیدیم
صد با طالب علم منتظر رسیدن درباقت ظاهر گردید که دوازده هزار متعلم وسته هزار
معلم اند هر دو وقت نان و دیگر اخراجات ضروری از طرف سرکار خدیو مصر باینها
عطا میشود و قریبا فی مسجد و مدرسه نیز در یک گوشه مسجد واقعست و این مسجد را
انبر میگویند بهمان معنی که مسجد متصل کهترکی بود ره را روشن مسجد فی نامند فقد
معائنه بناء بلندیکه یکصد و شصت ذرعه طول میدارد خیلی متمکن خاطر بود اما
بسبب عدم معاودت وقت اتفاق نگردید وقت نماز جمعه بسبب کثرت جویندگی
در مسجد جامع کم گردید لهذا عند المعاودت یک جوب بقیمت یکروپیه و یک سبحه چوبی
کو که بقیمت یا نه آنه خریده بفرودگاه داخل شدم شوق و تمنای زیارت
درگاه حضرت ذی النون مصری علیه الرحمه خیلی دامنگیر حال بود فاما از حضرت
ممدوح بفاصله بعید بود و وقت هم مساعدتگر و سبب توبه ذی النون مصری
در کتاب احمد شهاب الدین القلیوبی باین طور مذکور است دقیقة قیل للذی
النون المصری ما سبب توبتك فقال خرجت من مصر مسافرا الی
بعض القری فنمت فی بعض الطریق فی الصحراء واذا انا بقنبرة عمیاء وقعت
من وکرها فانشقت الارض فخرج منها سکرجتان احدهما من فضة
والاخری من ذهب وفی احدهما سمسم وفی الاخری ماء فجعلت تاکل
من السمسم وتشرب من الماء فتبت الیه ولزمت بابه حتی قبلنی فقط

زیارت ذی النون

توبه ذی النون مصری

ودرهمین روز مشفقی عبید الله صاحب همراهی برکات بملاحظه صرح فرعون و قبر او
رفته بودند و از آنجا یک لعبت سنگی فرعونی خریده آورده و در بلده حیدرآباد
هرکس که شوق زیارت فرعونی دارد بحویلی سید صاحب موصوف رسیده
حاصل نماید چونکه ذکر صرح فرعون بیان آمد لهذا صفت آن ذکر کرده می شود

صفة صرح فرعون وکیفیة عمله وهو ان فرعون لما خاف من قومه ان
یؤمنوا وهم موسی اراد ان یفعل شیئا یشتد به سلطانه ویقوی به ارکان ملکه فامر
وزیره هامان ببناء الصرح فاخذ هامان في طبخ الآجر والجص ومما یحتاج
الیه من الخشب وغیره وجمع من في الارض من العمال فبلغوا خمسین الفا سوی
الاتباع والاجراء فبناه في سبع سنین ورفعه ارتفاعا لم یوجد مثله منذ خلقت
السموات والارض وجاء علی حسب مراد فرعون فلما فرغ منه شق ذلک علی
موسی فاوحی الله الیه دعه فانی مدمره في ساعة واحدة فصعد فرعون
وبعض اخصائه فوقه ورموا الی السماء بالسهام فعادت ملوثة بالدم فقالوا
قد قتلنا اله موسی فامر الله جبریل فضربه بجناحه فقطعه ثلاث قطعات
فوقعت قطعة منه في البحر وقطعة في الهند وقطعة في المغرب وروی ان واحدة
من هذه القطع وقعت علی قوم فرعون فقتلت منهم الف الف رجل وذکر
انه لم یبق احد ممن عمل فیه الا یغرق او حرق او عاصی وکان تدمیره له
فیما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فلما رأی ذلک فرعون وعلم با[illegible]

نصب الحرب بینه وبین موسی فابتلاهم الله بالآیات التسع للبصا
والید والعصا والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والطمس وانفلاق
البحر وکلها مذکورة فی محلها من التفاسیر وغیرها والله اعلم شهر مصر قدیم
است حتی که آبادی آن قبل از زمان ابراهیم علیه السلام یافته میشود زیرا که در کتاب
الاوائل منقول است که چون حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والتحیة برای هدایت
مردم مصر تشریف آورده چندی درینجا سکونت پذیر بوده هر گاه در صحبت
عیاش از بیرون شهر تا چند میل برهنه پا رسانیده پس مصر آمد آنوقت از درگاه رب
بحضرت خلیل ندا گردید که تو سوار بودی و بندگان ما پیاده و برهنه پا ترا رسانیدند
هیچ لحاظ آنها نکردی و آنها را ذلیل و خوار داشتی پس همچنانکه بندگان ما را ذلیل و
خوار داشتی ما هم یوسف را که از نبیره زادگان تو خواهد بود درهمین شهر بیع و حبس
ذلیل و خوار خواهیم نمود سوای حضرت ابراهیم علیه السلام و دو دیگر انبیا و صحابه و خلفا هم
در مصر شده چنانچه از انبیا حضرت اسمعیل و یعقوب و یوسف و اخوان شان و
موسی و هارون و یوشع و عیسی و دانیال صلی الله علیهم اجمعین و سه صد از صحابه و
از خلفا معاویه و مروان بن الحکم و ابن زبیر و عبد الله بن مروان و ابن عبد العزیز
و مروان بن محمد والسفاح والمنصور والمامون والمعتصم والواثق و قبر حضرت
یوسف علیه السلام درهمین مصر گذشته است که قرآن بدان ناطق است اما تحقیق
معلوم نشد که مزار کدام نبی درینجا نیست بلکه اکثر در شام برده از صبح تا شام

شاد و کام با آسایش تمام تشریف میدارند شیخین رضی الله عنهما نیز عصر آمده اند
اما در زمان جاهلیت بر سبیل تجارت چونکه ذکر حضرت موسی ببیان آمد لهذا حکایت
در مستجاب دعا که بیاد آمد بعینه نقل میشود که خالی از فوائد نیست عن عمیر بن [illegible]
ان موسی صلعم رای رجلا یدعو و یتضرع فی حاجته فقال یا رب لو کانت
حاجته بیدی لقضیتها فاوحی الله الیه یا موسی ان له غنما و ان قلبه
عند غنمه و انا لا استجیب دعاء عبد یدعونی و قلبه عند غیری فاخبر
موسی الرجل بذلک فانقطع الی الله فقضی حاجته فقط بر زعم کاملین
سو بازار رفتند و سیاحت میکنند روزه گیتی و ز عبادت فارغ است در رفتن بازار
و غیره هیچ باز ارباب نمیشود لهذا اتفاق خرید ساخت فرمایش ملعی و بعضی
سر حلقه خدا آگاهان حضرت سید [illegible] شاه قادری دام فیضانهم مگر بعضی
از احباب در رفتن و بازار سر بطور طعن گفته بودند که در این هر دو مقام مردم
یک شبیه ... و کافران و غیره قد غش [illegible] که کسی دکان و انما یلبس این
قوم رعایت رو ز عبادت خود جهان میسازند بخلاف دیار اسلام در جواب
گفته شد که کریم کار ساز و رحیم شد [illegible] بندگان خود هیچ و تنگی جایز نمیدارد
و رهبانیت بر امت مرحومه روا نمی انگارد و لهذا ارشاد فرمود یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض

وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ وَإِذَا رَأَوْا
تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ
مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ درین آیت شریفه حکم
بیع و شری بوقت خاص است نه برای تمام روز مگر کاهی بمصر رسیدم تعطیل تمام روز دیدم
متحیر شدن گفتم این از دیار اسلام و در قرب ملک نصاری است لهذا با جهال جاهلیت
اسلام همچنانکه در زعم آن اصحاب بود موافق آن عمل جایز نیست از حسن مفارقت بنده
ترکاری هندی بذایقه نرسیده بود در اینجا بکثرت است بذایقه رسید اگرچه دیده
انگور گوشت عمده و چرب و سیراب مشتبه بلطف آب و نمک ملک اسلام ذایقه تمام
میدارد و درین شهر میوه بکثرت است و خوشرنگ مثلاً انگور سبز و سیاه و مشمش و خرمه
خشک و تر و سفرجل و موز و تربز خیلی کلان کلان خوشرنگ و خوشمزه و آب رود نیل
مکدر یافته شد ظاهرا سببش خیابان زمین تا مصر میرسد که گل اینجا بسیار بارنگ و شکل
کحل میباشد و رنگش بسیار سفید لهذا اجزای ارضی آنچنان در آب پیوسته اند که
تفرق آن متعذر است و اغلب که به سبب سفیدی خاک مردم اینجا نیز اکثر بیض اللون
میباشند صفائی رسته مثل لندن و پاریس غیره ملک یوروپ در اینجا نیست و این
ملک را فرنگیه میگویند خدیو مصر بستن رستهها وغیرها اکنون شروع نموده اغلب
است که در چند سال بانجام خواهد رسید گویند که محل مصر پانزده کروه است و

باانهمه خدیو مصر مقروض انگریزانست و مبلغ نود کرور روپیه ذمهٔ خود دارد و بر
هر سال مبلغ پنج کرور روپیه در وجه سود سودی میشود و بحکام خیال رعایا پروری
نیست اکثری از زیاده عیالی تحریر غیر از عورات اند همه نسوان اعزه و غیر اعزه سوار و
پیاده در بازارها می برآیند برقع پوش اند چشمها نمایان میباشد و بر برقع ایشان چیزی
از طلا و یا نقره و یا چوب و یا علاج میباشند وقتیکه اتفاق رفتن اینجانب برای
معاینهٔ چاه حضرت یوسف علیه السلام گردید بر در سه مقام حوضها دران فوج شباب
در آب عموما اطفال دیده شد که همه بالکل از سر تا پا برهنه شده غسل میسازند و هیچگونه
از رهروان حجاب و حیا نمی نمایند در اینجا بیماری چشم بسیار است اکثر کوران اند و
حافظ و قراءت قرآن خوب میدانند و کسانیکه بینا اند چشمهای آنها نیز خسته و خراب
معلوم میشود آب و هوای اینجا برای چشمها مناسب نیست بروز جمعه که در مصر مقام شده بود
آنروز هزارها مردم از علما و طلبا و خواص عوام و اهل جمعیت و خصوص اسمعیل پاشا
خدیو مصر در درگاه حضرت سید احمد بدوی قدس سره العزیز که از آبادی تخمینا بفاصلهٔ
چهار یا پنج میل واقع است رفته بودند لهذا خدیو مصر نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله
پیام دادند که فردا روز شنبه هستیم و حال اگر شما ساعت یازده توقف نمایند من هم بعصر
رسیده محظوظ الملاقی خواهم شد نواب صاحب ممدوح جواب دادند که من هم مشتاق
ملاقات بودم مگر مجبورم که فردا تا ساعت هفت روانگی از اینجا مقرر یافته اگر دران
تاخیر شود جهاز [illegible] روان خواهد شد لهذا بالضرور معذورم بهرحال بروز شنبه

در ساعت مذکور سوار ریل شده در عمل و باس سوئیس رسیدیم در اینجا آبادی
قلیل است و انیم از علاقه مصر بازار اهر چهار طرف و مساجد متعدد آباد است
در مسجدی وضو ساخته ادای ظهر بعمل آمد در بازار رفته دو عدد چوب دستی یکی
بروپیه و یکعدد دیگر برنجی یادگار سوئیس خرید کرده شد باز در عمل سه سوار ریل
شده بجهاز رسیده سوار شدیم چونکه لباس خیلی بعد مدت سواری ریل چرکین شده بود
و تبدیل آن بغیر غسل نادرست معلوم میشد و لهذا خواستیم که غسل نموده تبدیل لباس
سازم مگر دفعتاً کار سرکار رسید و از آن تا روز یکشنبه تاریخ بیست یکم فرصت دست
نداده و روز دوشنبه از اصلاح سازنجار از اصلاح درست نیاز دو ناخن هم درست
میگیرد و از اصلاح فراغ یافته غسل نموده لباس تبدیل نمود فاما از حین دخول
جهاز آنقدر شدت گرما است که در عین تمازت در طبیعه گاهی پیچ و تاب خورده یا اکثر
باد سیاسیوزد و هوا خوب جهاز است فاما برودت بالکل نیست از آب دریا هر چند
غسل کرده شود تسکین نیست بلکه خود آب هم گرم معلوم میشود و عرق از دست و پا هیچ
اختیار جاری است بعضی میگویند که تا عدن که ناحیه عرب و زنگبار است حال تمازت
همین نهج خواهد ماند و تعالی بفضل خود شامل حال فرماید تا تاریخ بیست و سوم روز
سه شنبه بسیار حرارت ماند چنانچه سه کس از اهل انجن بیهوش شده افتادند و هرچه
خواب نیامد آخر الامر بعد ساعت یازده حکیم سید علیخان بهادر بر دو برجه بالائی رفته
خوابیدیم بعد دو ساعت خواب آمد و تسکین شد و تمام روز چهار شنبه هم همین حالت ماند

بعد ساعت ده از شب هوا خیلی وزید چنانچه پرده‌ها بهم بر آشفته شده و همه بحجره خوابیدند
فتح محمد باوچی تاب حرارت نیاورده گفت که از نوکری دست بردار شدم و مشغولم از
که در بایده اندکی جای بسیار ره و خود را در دریا می‌اندازم و غریق رحمت میشوم
بار میدار و غیره حسب تغیره فهمایش نموده تسکین دادند تا بیست و پنجم ماه حال
پنجشنبه ابتدا انقضای دو ساعت از روز جهاز بباب سکندر رسیده از دور معاینه
کرده شد که بر کوه عمارت بزرگ و بر کنار عمارت یک مناره و قسمت بحر و بست
جهاز و در آنجا بر مناره برق قائم کرده‌اند وقت شب برای هدایت چراغ روشن میکنند
و این اشاره به آنست که جهازات دور روان سازند جهاز بسبب بودن کوهستان
محل خطرست گویند که از باب سکندر تا عدن کوهستانها در آن در بر و بحر حائل بود
لهذا سکندر ذوالقرنین جبال وسطی را شکسته بر و بحر را یکسان نمودند از آن روز
آمد و شد جهازها جاری گردید لکن بر بعضی مقام اگر جهازها بصدمه سنگ ضایع
میشوند بعضی میگویند که نام این مقام باب المندب است و مندب مشتق است از ندبه
زیرا که بیشتر جهازها غرق میشود و این غرق سبب ندبه باشد والله اعلم بحقیقة الحال
اکنون که ضلع عرب گذشته است لهذا از نواخت ساعت و دود رعد و گرمی رود دست
و عرق ریزی موقوف گردید و از ساعت چهار هوا بخنکی شروع شد و از
تکان زلزله گردید و بوقت ساعت یازده از شب جهاز بعدن لنگر نموده از عدن
بعضی از مسافرین عرب برین جهاز سوار شدند بسبب بودن وقت توقف جهاز شب

کشتی از جهاز برای معاینهٔ عدن رفتن نتوانست سلطان لحج مسمی فضل ابن علی
برای تیز انصباط خداوند نعمت مد ظله العالی و بنها وغیره بکثرت بعنوان هدیه ارسال داشتند
سرکار بعضی را قبول فرموده باقی مسترد فرمودند و حاکم مذکور لحج با یک قطعات و
مرغ و تمر هندی و لیمو و برگ تنبول و غیره برای مقدم جنگ بهادر هدیتاً فرستادند و نواب
صاحب دام اقباله السلطان مذکور را هدایای ذیل فرستادند تفصیلش ذیل واضح شده است

فهرست تحائف که از سرکار نسبت سلطان فضل پاشا ارسال گردید

لباس دانه بنگالی مشجر	کلی جفت کار زریدار	تصویره با بعضی ...	مجموعهٔ تصویرات حیدرآباد	شمعدان ...
یک عدد	یک عدد	۳ عدد	۲ طاقه	۲ عدد

سیل ...	ساعت با زنجیر طلائی بغیر کلید و قطب نما	هر گاه ساعت جیبی از نقره
عدد تهان	۲ عدد	

جهات ... روانه شده صباح که بست و ششم ماه حال و روز جمعه باشد تا کمپاس رود سیر آمده
حرکت در جهاز کرده آمد من بعد بازگشت نموده امروز مقدم جنگ بهادر ریز گنگ تفنگ بدست
خود گرفته تحلیل الاخلاق به عمره انجناب آمده بعنوان هدیه لطف فرمودند و ممنون کردند
و در وقت عصر عرائض سرکار و خطوط ... سرکار ... بعدن وصول شده
در آن عنایت نامجات حضرت عبد الله شاه صاحب دام فیضانهم و خطوط نور چشم غلام صادق
طال عمره و حکیم جعفر حسین صاحب و منشی حافظ محمد صدر الدین صاحب سررشته دار و لائق و یار دام
نایب سررشته دار و نواب تهمتن جنگ بهادر و سید تمیز علی خان صاحب کوتوال بیرون بلده حیدرآباد
صانها الله عن الحوادث و الآفات و منشی محمد علی صاحب و سید غفور صاحب و منشی محمد امیر الدین صاحب

و محمد یوسف علی خان صاحب و سید حسین استاد و نور چشمی محمد سلمهم و والده آنحضرت رقعه سعادت
آگین میر وزیر علی خان محرره و عنایت نامه نواب کریم الدوله بهادر دام اقباله
رسیده از تحریر حکیم صاحب موصوف حال مزاج عزیزی سید محمود حفظه الله
الودود که خاطر بدریافت آن مشغول بود دیگر استفسار بود چنان دریافت
رسید که اکثر اطبا از معالجه پهلو تهی نمودند با اشارت سراسر بشارت شاه
صاحب موفق الالقاب ممدوح و حکیم سید احمد صاحب فرزند ارجمند مولوی حکیم
عبد الله صاحب مرحوم مغفور که در حذاقت خیلی حذاقت درین فن بهم رسانیده اند
باتفاق رای خود معالجه شروع نموده اند بفضله تعالی شانه آمد بول بنسبت سابق
زیاده و از ان ورم تخفیف است دریافت این معنی خاطر مضطرب را فی الجمله تسکین
شد و نیز حکیم صاحب بعد فقره مذکوره بهم نوشته اند که از دو روز ضعف زیاده
ازین محل تفکر لاحق شد لاکن این معنی هم از بدیهیات است که کثرت بول هم موجب ضعف
میباشد بهر حال در هر زمان دعای صحت و شفا بر لب زبان جاریست و از جناب
باری که شافی مطلق است امید واثق که بدست آن هر دو طبیب حاذق شفای عاجل
فرموده به بیمار صحت کافی و عافیت وافی محصل گردد چرا آید روزنامچه های
صحت و عافیت مزاج وهاج حضور پر نور و خطوط نواب وقار الامرا بهادر و
خورشید جاه بهادر و اقبال الدوله بهادر و عرایض شیوراج و راجه شوراپور
که امروز بعد مغرب رسید آن وقت بسبب حرارت و عدم روشنی کافی اتفاق

دیدن و نوشتن فهرست آن گردید صباح که بیست و هفتم ماه حال روز شنبه بود بعد
فراغ از ضروریات فهرست کاغذ سرکاری نوشته بر یک قطعه را منجانب خود نوشته
مبتهاشد ساختم که درین عرصه حرکت جهاز بدتر گردید تا امروز به طبیعت حرارت
مبتلا بودم اکنون آن تبدیل به دوران غشی و بدمزگی طعام و بیخوابی که از لوازم
حرکت جهاز است مجبوراً لیقضی الله مبتلیٰ گردید بعضی گفتند که امروز از
فراغت در بحر سقوطره شروع شده روز دیگر در میان ساعت طی خواهد شد تا آن
وقت حرکت شدت خواهد ماند هرگاه که بحر سقوطره شروع شد غشیه ساکنین را شکل طعم
صبر سقوطره تلخ و بدمزه ساخت و آنها را بصفت متحرکین موصوف گردانید سوای
و حواس اکثری از صغر آنیان ساقط و قضیه البرکت بالحرکت منعکس شد یعنی
المزحمت بالحرکة درینجا صادق می آید آدمی ایستادن و رفتن نمیتواند نشستن هم
مشکل است که دوران غشی می آرد درینجا راحت در سکون است زیرا که هر لمحه جهاز را
بسبب باد تند و تلاطم امواج متوالیه متواتره انقلابی دگرگون است سعدی [illegible]
از دو سه روز چند قطعه کاغذ برای صحیفه آورده داده بود مگر تاب طاقت کجاست
که دیده نوشته شود بهر حال بحر سقوطره هم طی شد فاما مزه تموج و حرکت که گستر
بود ستور طی نگردید بلکه بجای کمی آناً فاناً زیادتی آن محسوس میشود و دریا خیلی گرم است
اکنون اهل جهاز میگویند که بسبب بودن ایام بارش همین حال تا رسیدن بارش
خواهد ماند از عدن یک صحیفه بمبئی بدادن مبلغ بست روپیه جدا کرایه اهل جهاز بتمنای

زیارت پسر خود که در بمبئی بماند سوار جهاز گردید خانها در رود و روز فغان فرستن آنجا افغان
پریشان و مضطرب گردیدند اکثری پیش محمد علی و دیگر اهل جهاز میگفت که دریا
مرا می‌طلبد آخر الامر سه روز گذشت بعد نماز عشا بلا اطلاع احدی تاب حرکات تلاطم
جهاز نیاورده جان خود را از قطره واری در پشت سجده‌گاه حضرت خضر علیه السلام
بر گماشت و غریق بحر رحمت ایزدی گردید و از کشاکش سوال جواب منکرین نجات رسید
اگرچه بظاهر این موت از قبیل خودکشی است فاما شنیده شده است که او میگفت که مرا از قعر
دریا جذب مقناطیسی است پس حرکت او را بر حرکت اختیاری حمل نتوان نمود بلکه
حرکت اضطراری توان پنداشت و او را از این امر معذور توان انگاشت انا لله
و انا الیه راجعون امروز روز دوشنبه بحساب شهر لندن بست و نهم و بحساب رویت
بلده سلخ و بحساب تقویم امروز غره ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۹۳ هجری است از دو شب
بسبب حرکات متوالیه جهاز و مفتوح شدن آوازهای دروازه‌ها و سقف حجره
بالکل خواب بحکم عدم وارد و معلوم نیست که تا رسیدن بمبئی چه حال خواهد ماند آنجا
بحر غلطیدن و چشم بستن از دنیا و ما فیها علاجی نمی‌بینم و بعضی به غفلت بعضی اسجاع
اسما که حسب فرمایش بعضی احباب بفکر رسیده با سجعهای سابقه که بطور ریخته تحریر
بخیال رسیده برای ملاحظه ناظرین ثبت صفحه میشود سرفراز حسین مصرع
زهی پایه سرفراز حسین * میر فضل علی امیدم بیاید ز فضل علی * ایضاً
بود نام من میر فضل علی * ایضاً شد نقش نامم ز فضل علی * ایضاً خدا بنده ام

ایضاً محب علی میر فضل علی ایضاً غلام علی میر فیض علی ایضاً بعز و کند کار

فضل علی ایضاً بهر جا بود یار فضل علی ایضاً امید نجاتم ز فضل علی ایضاً

غلام خدا میر فضل علی محمد علی بود ابن عم محمد علی ایضاً بود جان شاه محمد علی

ایضاً بود جانشین محمد علی ایضاً چون هارون و موسی محمد علی ایضاً معین و نصیر

محمد علی ایضاً بود اعتضاد محمد علی ایضاً بود افتی محمد علی محب حسین عزیز و

عالم محب حسین تراب علی بود کحل چشمم تراب علی اکرم علی بنزد خدا شد مکرم علی

ایضاً بنزد نبی احمد کرم علی ایضاً بود پیش احمد کرم علی محمد حسین بود نور

محمد حسین گل محمد بستان عالم بود گل محمد محمد مدد از محمد مدار زمین و زمان

ایضاً ادب را دریغ از محمد مدار ایضاً تو جان را دریغ از محمد مدار نثار حسین

نمایم بدل جان نثار حسین تصدق حسین ایضاً براه خدا شد تصدق حسین

سید علی هشتم سید و هست سید علی یوسف علی یوسف علی غیرت کشمیر محمد محسن سعید

بود ورد و عالم محمد سعید نام اصلی نواب سراج الملک مرحوم مغفور میر عالم علی است

سجع نام نواب صاحب مرحوم شفقتی سید عبد الوهاب صاحب داروغه مطبخ سرکار خوب

گفته اند و هو هذا سه سراج شبستان عالم علی خوی استاذی و مکرمی سید نعیم

مرحوم سجع نام نگار بدین طور فرموده تاج صدیق مصطفی باشد و سجع نام خود

بدین عنوان منظوم گردید افضل الناس بود بعد محمد صدیق دیگر

مردم سجع محمد وزیر اکه

خدا باد شاه و محمود زبیده است چه مبا بند و حالانکه خلاف قاعده که لا و زیرند
ولا ظهیر کبیر پس زر اسحق عنایت شرع شریف انتقیل ابتنابه خبر ملحوظ
بود و نیست میر گوهر علی مرحوم که از اخوان با سعادت نامه نگار بود و نزد ایشان مقرب
نام خود نمودند چرا تا گفته شد سه بروز جزا میر گوهر علی مرحوم موسوم نمودند
کنانیده بکمال حفظ اعتصام املاک مرحوم گذرانیدند مرحوم وقت صلح از سخن شما بس
خیلی پسند فرمودند و سجع نام محمد شکور بدین طور القا شده سه خدا منعم است و محمد
شکور رفته سجاده صاحب قصبه کوهیر بسلد کلمة الله نام داشتند سجع آن که بهر پند
معرفت کلمة الله هی العلیا بود و فرزندشان که موسوم بید الله قدیر بود و عم
والد ماجد مرحوم این نامه نگار سجع شان ید الله فوق ایدیهم یافتند و مهر کنند
کنانیده بخدمت آن دریکر حقیقت روانه فرمودند و نامه نگار بحسب سنت ابوی
سجع خلف الصدق اکبرشان که مسمی بسید نصر الله است بنصر من الله و فتح قریب
یافت و حسب ایمای آن بزرگوار لاالا علم طریقت بخدا عرض کرده کنانیده بخدمت
شریف شان گذرانید بحسب اتفاق این هر سه سجع اقتباسات قرآن مجید و
فرقان حمید است انعمی را برجلالت خاندان عالیشان حمل عنوان نموده
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از انجا که عرصه سه روز شده بود که کاغذ
مرحمتی سرکار بسبب دوران سر و حرکات کثیر جابجا رسید و دو نموده آب جهان
شبکه روشنی بمجانبت رسیدن صدمه آب اندرون حجره صفیه شمس منور است

لهذا امروز که دو شنبه قطعه به سفینه در معذرت بدا نوشته بدست خود مسکین مرقوم
گذرانیده شد بعد ملاحظه پیشانی آن مجانه مراحم ذاتی که بدستخط سرفراز فرموده اند
نقل انهیده بل رقوم میگردد چه از حرکات ناشایسته سفینه دوز در قدام یکی این است
که فدوی از صحبت قرب مکانی بسبب دوران سر از قرب بساط حضور ردور و قسمتم بقعر
از خجالت عدم حضوری علاوه آن این است که آنچه دو روز قدم بوس ناصیه آخری نموده
مرحمت شده از نیماز روز حرکت جهاز شکسته تر گردیده و اللهم زد روز افزون است
بعدم جمعیت دل و دست صفیه نشده زیرا که در آنجا حرکت اضطراری بر حرکت اختیاری
غالب است مرتعش هم سالب شب مجوزند که سامان تحمل این حرکات نشده حیدرب
تقاضای حضرت خضر علیه السلام با رأس العین قبول نموده بصدق دل و صفای
نیت به عهد شکر گذاری حضرت موصوف شتافت و تمنای ملاقات بسیر اکه در ملک
بمیان جهاد مترک که آنجا همین جهان دانسته وخود غریق بحر رحمت گردید بیابان
عوض این است که بمجرد سکون فی الجمله بصفینه نموده گذرانیده میشود و خطوط مقرونه
عرض حضرت عبد الله شاه صاحب دام فیضانهم و بسیم عبد شاه صاحب بسیار السیار
دعا و سلام نوشته اند محمد صدر الدین سرشته دار و رفقا و یاران نائب سرشته دار
در آمر او دیگر یاران و بنده زاده غلام صادق و مرزا بهه فقیر محمد و محمد تسبیح دار
عبد الکریم سیران اینها آداب تسلیمات عرض مینمایند زیاده حد ادب به شرح دستخط
بر پیشانی عرض اینکه بخوبی میدانم که در وقت صفینه نویسی دست آرزو افتاده العزیز

قبضه سکون ملائم و یا بعد ورود دلجمعه مصیبته شود و به دیگر دو لطف ثلاث و
داد شرح دستخط صدر روز سه‌شنبه غرهٔ شعبان المعظم سنه این اگرچه تلاطم امواج
بود فاما نسبت روز دوشنبه گونه کم بود و از آن نیز تا تاریخ سوم چهارشنبه و پنجم پنجشنبه
چونکه ایام دو سه روز شکایتی هیچ نبود لهذا حسب رای شریف حکیم سید علیجان بهادر وزیر
صاحب قبله‌گاه روز سه‌شنبه تا شب مشغول استعمال آن دو ره‌شده لکن روز چهارشنبه دوم قال
ازرق چنان شده که قبض گردید لهذا امروز مشغول مقدار دو توله سوده ... صاحب
خان ان لطف نمودند استعمال آن دوره شده ازان کیست بعون تمام شده و سفینه
نواب صاحب خداوند نعمت دام اقبالهم بجهت نیامدن جهاز بسبب گرانی طبیعت سوای مبلغ
بیست و دو هزار روپیه که بر جهاز یکلخت چهار تخت و انعام یکصد و شال و یک انگشتر
جواهر گران بها و یک زنجیر طلائی ساعت و قلم طلائی و همین قسم هر یکی مسند سبند
دو رنگی خلاصیان مبلغ یکهزار روپیه سالیانه مرحمت فرمودند و طعام ... اکثر
و خلاصیان اهل اسلام خورانیدند تا تاریخ سوم روز پنجشنبه بوقت نواخت ساعت
نواب صاحب ممدوح بسبب قریب رسیدن بمبئی مع دیگر همراهیان از غذا فراغ یافتند و در
اثنا آنها رود علاجبال غیره قریب بمبئی بنظر رسید و بعد مع ساعت جهاز لنگر نمود و سالک
از بلده بمبئی استقبال از بمبئی آمده بودند از آنها قدیر جنگ ... جنگ بهادر و فرزند
مقدم جنگ بهادر در کشتی سوار شده بر جهاز صعود نموده ملازمت سرکار حاصل نمودند
و حافظ عبد الصمد خان صاحب مخصوص برای ملاقات اینجانب که درین سفر مراتب محبت

او انموده چندبار یاد و شد مبئی چه وقت روانگی اینجانب بولایت و چه وقت
روانگی آدان به بمبئی برای سوار کنانیدن آنها بجهاز وعلی هذا القیاس انجناب تا اینجا
تکلیف گوارا نموده رسیده باتفاق صاحب موصوف خیلی مسرور شدم زیاده تر
ازین معنی خوشنودی حاصل گردیده ایشان گفتند که جناب حضرت عبدالله شاه صاحب
قبله دام فیضانهم هم مع مولوی محمد غوث صاحب و میر حسن علی صاحب منصبدار و امیر حمزه صاحب
و قاسم علی صاحب مهتمم تیاری بنا و توپ جمعیت سرکار عالی تشریف فرما شده اند در کنار دریا
متوقف اند پرسیدم که اولاً از خیریت مزاج سید محمود اطلاع دهید که از دیر باز خاطر
خاطر بدریافت خیریت شان متعلق و متردد است گفتند خیریت است و در روز لاحقه
خیلے افاقه حاصل شد اما یقین کلی نشد بنابران دو سه بار این حقیقت واقعی استفسار نمود
بکار رفت اما اعاده همان تقریر سابق نمودند زیاده تر ازان اینقدر گفتند که اگر
گفته مرا مقرون بصداقت نمی انگارند از شاه صاحب ممدوح که قریب تر اند دریافت بشود
از همین گونه مطمئن شده انتظار رسیدن کشتی سرکار کشیده و آنها را مع اسباب بحفظ
حافظ حقیقی گذاشته و کشتی مسمیه جنگ بهادر نشسته روانه شدم و قبل ازین سرکار
نیز کشتی گشته بکناره رسیده اینجانب نیز متعاقب بکنار رسیده از شاه صاحب ممدوح مشرف
قدمبوس شده از دیگر اعزه و احباب و خصوص از مکرمی مولوی محمد نور الحسین صاحب
و مولوی محمد نور الصدیق صاحب و فضل حسن صاحب و حاجی محمد سبحانی وغیره
خیلے محظوظ التلاقی شدم و از انجا بگاڑی کرایه مجوزه حضرت شاه صاحب باتفاق

جناب ممدوح مولوی محمد غوث صاحب منصبدار رسالہ وغیرہ سوار شدہ بفرودگاہ
سرکار روانہ شدم و راستا از او از حال سید فرزند استفسار کردیم فرمودند کہ در مرض دق
تخفیف ہست و عرصہ ہشت روز شدہ کہ از بلدہ بر آمدہ ام حال این ہفتہ معلوم نیست
ہر قدر کہ اصرار در دریافت کماہی حال مزاج نمودم جواب سرسری بلا مواجہ بطرف
دیگر معاینہ نمودہ اعادہ ہمان مضمون سابق بکم و بیشی عبارت فرمودند از طرز جواب
بسیار خلجان بخاطر راہ یافت کہ چہ سبب باشد کہ صاف صاف نمیفرمایند گو مزاج آنجہ
میبود البتہ از کیفیت معالج و ترکیب علاج و طرق حصول فوائد بشرح بسط بیان میفرمودند
غرض تا رسیدن بفرودگاہ سرکار ہمین تعللات جوابات میدادند و بانجا نیز از حد
شبہات انواع و اقسام بہ ہدی کار آمد ہرگاہ بفرودگاہ رسیدیم حضرت ممدوح مولوی
صاحب موصوف گفتند کہ از طرف ما بجناب نواب صاحب دام اقبالہ دعا و سلام رسانند
ناچار بمود ای الناس مو معذور و ہر چند کہ تردد خاطر داشتیم بہ تنہا سرکار رسیدیم و از حضور
نواب صاحب خداوند نعمت دام اقبالہ از بعضی صاحبان با ورود و بازرسیان کہ در ہمین خیمہ
وقعت میدارند گفتگوی سفر حیات سفر مودند چونکہ اینجانب در آنجا رسیدہ از حضور
مخاطب شدہ فرمودند کہ از عرصہ ہشت روز آنچنان در جہانگان لاحق بود کہ حرکت
و خور ناگوار ساند و باز بطرف اینجانب متوجہ شدہ فرمودند کہ اگرچہ شما ہم در زنان
قبوا شدہ بودید مگر تا آن توانائی قدرے پیدا شدہ زیراکہ ہیچ بسیار لاحق گردید چون از
مکالمات فراغ یافتند موقع دیدہ پیام حضرت شاہ صاحب ادا نمودم فرمودند

که کسی از طرف حضرت موصوف آمده است عرض کردم که غرابت خود تشریف آورده اینجا
بسیار ممنونیت تشریف آوری بیان فرمودند علی الاعتباس از طرف حضرت موصوف حسب عم بیمار
دادم بعد ازین پس شده آمده جواب پیام نمود و شاه عنایت ممدوح را تکلیف فرموده از نگاه
داده در محاذی آن باغ کوچک بود در آنجا یک خیمه بود چنانچه ایستاده بودم
و تمامی اقدام نهاده حلف شرعی داده از کیفیت واقعی سید محمود مستفسر شدم در
آن وقت حضرت ممدوح مجبور شده تمهیدی بدین نمط آغاز نمودند که کدام یک نفس را
از امور تقدیری گزیری نیست واقعیکه واقع شد آنکه سید بیچاره چهارم ماه رجب المرجب
سنه روان رو داده بیقوریستی همینی کلمه ترجیع یعنی انا لله وانا الیه راجعون
بر زبان جاری نمود صفا قلب قابو نماند و زمین و آسمان در چشم این ناتوان تیره
و تار گردید و اشک تاسف و ملال دموع و ریخ و کلال بلا اختیار از چشم روان شدن
در آنحالت پر ملالت حکیم سید علی خان بهادر رسیدند و با وصف عالم عینی در حین انگر
حیا نکه حافظ محمد عثمان فرزند حافظ احسان الدین مرحوم آمده بود نداز حکیم صاحب
موصوف این خبر وحشت اثر گفته بود حکیم صاحب موصوف بغرض احتیاط در عدم
قیافت این حال ملالت اشتمال از من شکسته بال خیلی با صرار گفته بودند بعنوان
تجاهل العارف پرسیدند اینجانب ادای جواب نتوانست حکیم صاحب منصبا
با خوبان پیر در خواستند عجب سیم و بعادت روزگار با ادای کلمات تعزیت دلخسته
دست بر دگاه صاحب کالا رفته بعرض این واقعه المناک پرداخته باز از آنجا معاودت

نموده از طرف سرکار مراسم تعزیت ادا نمودند و گفتند که خداوند نعمت المرتبت
باستماع این واقعه بسیار متأثر شده فرمودند که من میدانم که بعوض واقعهٔ تزویج
همشیره بالعکس شد و همشیره از این متبر بود دیگر از امور تقدیر هیچگونه مفر و گریز نیست
صبر و شکیب از لوازم باید شمرد بر ارشاد سرکار و واقعهٔ همشیرهٔ مرحومهٔ این عاجز و والده
یعنی درگاه که همشیرهٔ معظمه‌ام بتاریخ نهم ماه ربیع الاخری سنه ۱۲۵۵ هجری بعارضهٔ نفخ
بادای کلمهٔ شهادت جان بجان آفرین سپرده شد و داغ مفارقت بر صدر والدین
ماجدین اللهم اغفرهما و اسکنهما فی بحبوحة الجنان و این عاجز با قران
شاه ولد صبر و چاره و نه از این واقعه والده مرحوم بادای نماز جمعه در مکه مسجد رفته
در آنجا از حافظ عبدالرحمن مرحوم استاد راجه رای رایان بهادر امانت دانت
درست و ادب انفاق و رهانیده زاده و دختر ایشان نیز بگرد آن عالم جاودانی شتافته بود
پس با جهه گیر بادای مراتب تعزیت پرداختند قبله گاه مرحوم بحافظ صاحب گفتند که
من در واقعهٔ دختر خود سپاس گذار و امیدوارم که معامله بالعکس شده در یکجا
والمنة تا مدت العمر سعود حافظ مرحوم نیز که همدرد بودند تصدیق کلام مذکور
نموده و فرمودند بحسب انتخاب و دینیت و شامت اعمال این شکسته بال ملاحظه
کرده نیست که امر مکروه نصیب حال شده الیوم تعداد عمر این فانی سعید و دو سال
سفت سید ست درین عرصه مدت چهار دختر و دو پسر که وارد رحمت حق شده بودند
که از آن دو دختر بعنوان شباب و اجل را لبیک اجابت گفتند انا لله و انا الیه راجعون

ورود و غم بر خاطر فاتر رو نداده هیچیا که این مصیبت عظمی فجیعه که حیات را تلخ کام نموده
و چگونه نخواهد بود که دختر لخت جگر و از همه نجیبه‌های فامیل عزیزتر است خود را
بیوه و اطفالش یتیم شده در حقیقت این سانحه‌ها که قلب را دو نیم ملکه تمام جسم و جان را
عزا لیکن با مصیبت عظیم گردانیده او تعالی نور چشمی را توفیق صبر عطا فرماید و وجودش را که
باعث بیمه شدن اطفال خردسال است بر سر آنها سلامت داشته بعمر طبیعی برساناد
بمحمد و آله الامجاد و صحبه الانجاد القصه حضرت شاه صاحب سوار شده لغز و دگاه خود که
بمکان ملا ضیاء علی صاحب بود تشریف بردند و اینجانب در میان خیمه‌ها در پیچاز یاد
تا نماز عصر و تلاوت قرآن که مسکن خواطر مصیبت زدگان است مصروف گردید
بعد یک ساعت حضرت ممدوح گاری برای سواری اینجانب فرستادند و نماز را از سید
عبدالوهاب صاحب که در سفر شریک رنج و راحت بودند رخصت گرفتم و گفتم که امشب در
صحبت حضرت که از مدت پنجاه و پنج مفارقت کشیده‌ام میمانم و صباح در پیچاز رسیده
با اتفاق عازم طیبه خواهم شد چون لغز و دگاه حضرت رسیدم بعد توقف یک ساعت تکلیف
خوردن غذا فرمودند هرچند ابا و انکار نمودم هیچ موثر نشد و فرمودند که ما همه از
صبح سوای چای چیزی نخورده‌ایم اگر تو نمیخوری من هم نمیخورم دیگر همه ما را اختیار نیست
و دیگران گفتند که اگر حضرت شما متوجه غذا نمیشوند ما همه نمیخوریم از همگی تنگ شده قبول
نمودم حاجی ملا ضیاء علی صاحب که خیلی ذی ثروت و گشاده دست اند مائده را با انواع اغذیه
لطیفه از قسم شیرینی و نمکین کشیدند با اتفاق چیز خورده در میان نزدیکی به وقت

مغرب رسید باد ای نماز و بعد یک ساعت از نماز عشا فراغ یافتم ملا صاحب موصوف
که دیگر جا مدعو بودند همراه ما نخورده از اینجانب بوقت رفتن در دعوت گفتند که جلسه
بخوانند تا از هیچ سفر آسودگی بدست آید و سوای این اگر در خواب بیخوابید نموده
محاذی این بنگاه بنگلهٔ دیگر که بوده است در آن طلبا بیان نمایند و تا قریب یک پاس
شب وعظ و مولود خوانی شروع نمایند و از قرأت آنها که زبان ثقیل لهجه دارند آواز گر
بیدار شده خواب نخواهد آمد دانسته گفتند و در دعوت روانه شدند ما همه‌ها بر بستر خود با
غلطیدیم بعد ربع ساعت مولوی حاجی نور محمد صاحب تشریف آورده فرمودند
که علی الصباح بدریاچه می‌آیم شما هم تنفر رنگی سواری تیار باشند که باتفاق بکشتی
خواهیم رفت قبول نمودم مولوی صاحب رخصت شدند ما همه‌ها از متوجه خواب شدیم همین که
خواب نیامده بود که آوازهای مولودیان بلند شده بود و زبانی که ذکر شد قرأت
لهجه با آنجا شروع نمودند بی اختیار بر زبان سامعین جاری شده که گر تو
مولد بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی پس در خواندن شان سوای
درود شریف لفظی بفهم نمیرسید در نوبت خواب حکم خیال پیدا نمود قریب نصف
شب حافظ عبد الصمد خان صاحب سلمه الله الواهب بعضی از مطلوبات حضرت
شاه صاحب و اینجانب از قسم پارچه وغیره خرید نموده در اینجا آورده حواله فرمودند و رخصت
داشتند و بعد یک ساعت از آن ملا صاحب موصوف نیز از دعوت فراغ یافته آمدند
و گفتند که آنچه من حین رفتن بدعوت گفته بودم که از صدای آنها بیخوابی شما خواهد شد

نخواهد آمد تصدیق کلام من یافته قبول کردم و گفتم که آنچه گفته بودند بجا آن
پیش آمد غرض بعد ساعت دو از شب مولود و غیره اختتام یافت چونکه وقت
خواب متجاوز شده و علاوه آن خیالات مرحوم در نظر بود باز تا یکساعت
خواب آشنای چشم نشده من بعد شاید که تا یکساعت خواب آمده و باز بیدار شده
از حوایج ضروریه فارغ شدم و حضرت شاه صاحب قبله و غیره نیز بیدار شده بوقت
نماز مشغول ادای نماز صبح نموده خواستیم که بفرودگاه سرکار روانه شویم درین
عرصه حاجی ملا ضیا علی صاحب که اطعمه متنوعه با وصف تعلق خاطر از طرف علالت
مزاج والده ماجده خود در تمام شب تیار کنانیده بود و خبر تکلیف خوردن آن
داده هر چند ابا کرده شد که این وقت خوردن طعام نیست فاما اصرار ایشان
که متجاوز از الحد شده ناچار دعوت قبول نموده و دسترخوان گسترده شده اغذیه
متنوعه از نان و نان خورش و اچارهای خوشمزه چیده شده که همدرین عرصه
حاجی الحرمین مولوی محمد نور الحسنین صاحب و مولوی محمد نور الصدیق صاحب
و مولوی محمد افضل حسین صاحب و حاجی محمد سبحانی و در رسیده با آنها دعوت اکل
طعام داده شد چونکه صاحبان موصوف نماز فجر نخوانده بودند بادای آن وقت
پرداخته شریک غذا شدند و من بعد همه ها در بگی سوار شده روانه شدیم انوقت
سپیده صبح صاف نمودار شده در اثنای راه معلوم گردید که نواب صاحب فیاض زمان
از فرودگاه خود بسمت اسٹیشن تشریف فرما شده اند ما همه ها پشت کوب روانه

بستیشن شدیم چون در اینجا رسیدیم دیدیم که سرکار با همراهیان منتظر آمادگی
ڈبهای ریل بوده اند مولویصاحب درباره تقریب ملازمت مطلع شدند
نامه‌نگار در دیدن سرکار رفته هنوز زبان بعرض تمنای ملاقات مولویصاحب
موصوف نگشوده بود که نوابصاحب خداوند نعمت دام اقباله بآواز بلند
فرمودند که کیفیت قضیه نامرضیه خویش شما که رسیده و سانحه عرض کردم که
با اظهار شاهصاحب قبله معلوم شد کلمات تعزیت و تأسف ادا فرمودند عرض
کردم که شاهصاحب دعا میفرمایند و مولویصاحب درخواست ملاقات دارند فرمودند
که طلب سازند حسب الحکم آنحضرت را حاضر کرده شد و ملاقات حاصل گردید و بعد [illegible]
نزدیکی ڈبهای ریل مهیا و آماده شدند سرکار مع همراهیان سوار شدند و
چون ریل روان شده از شاه صاحب و نوابصاحب السلام علیکم گردیده شد و سه شنبه
سوم ماه حال بخیر فرود از جهاز باران بارید با وصف اینکه موسم بارش سپری
شده بود از سکنه بمبئی شنیده شد که از ابتدای موسم بارش تا آن وقت باران
رحمت نه باریده بود در نظر همه اقاصی و ادانی این بارش از جمله برکات
قدوم نوابصاحب مستغنی عن الالقاب متصور گردید شب جمعه هم نسبت روز
زیاده تر بارش شده و چگونه نخواهد شد که ذات مجمع الصفات نوابصاحب
عالی و ستوده آیه رحمت الهی بوده است چنانکه مشفقی سید عبد الله صاحب مصرعی یافته
که این ماده تاریخ دیوانی نوابصاحب در فکر خود بوده است دقتی دارد

ماده خوب حسب حال ما فیه اند چنانچه تصدیق این معنی بوجه احسن شده تمام روز جمعه
چهارم ماه حال ریل روان مانده اتفاق غذای روز و شب در ریل شده و به نصف
اللیل بگلبرگه شریف رسیدم آن وقت باران رحمت خوب بارید تعلقدار و صدر تعلقدار
وغیره اهل کاران آنجا شرف ملازمت سرکار مشرف شدند و تا نیم ساعت در آنجا
اتفاق توقف گردید بعد نهایت شدند نعمت دوام اقباله از ریل فرود دنیا مدند باز ریل روان
شده تا اینکه روز شنبه بساعت سه به اسٹیشن بلده فرخنده بنیاد صانها الله عن
الفتن والفساد رسیدم در اینجا عجب مجمع اهل بلده از امرا و اعزا و عوام الناس بود
که گاهی چنان اتفاق نشده همه مردم اینجا که از عرصه پنجاه از ملازمت نواب
صاحب مشرف نشده بودند خیلی متمنی شرف ملازمت بودند و علاوه وان بسبب
شنیدن صدمه پای مبارک زیاده تر آرزوی دیدن جمال با کمال آن معدن
جود و نوال و جهانگیر حال آنها بود نواب صاحب ممدوح با وصف مرض ناخفه آنقدر
بیماری قوت و اری از ریل فرود آمده بملاقات نواب وقار الامرا بهادر و
خورشید جاه بهادر و اقبال الدوله بهادر و محتشم الدوله بهادر و پیشکار و جمیع
امرا وغیره و پرداختند که در نظر مردم هیچ ناخفه کمتر ظاهر شده بعد فراغ از ملاقات
همه سوار بوجه رنگا رنگی به دولتخانه شدند و نامه نگار هم همراهی بعضی احباب وغیره
مثل اهل دار الانشاء و نور چشم غلام صادق و غلام طاهر طال عمرهما وغیره سواری
میانه که به اسٹیشن رسیده بود داخل مکان شده در مکان دیوانخانه چیزی توقف نمودم

آنوقت بسبب صدمه سید محمود عاقبت محمود آنچنان اثری بر قلب داد که
هرگز نمی توانستم که اندرون خانه داخل شوم و حالت نورچشمی جلال محمد را که
نصیب کسی مباد معاینه کنم فاما جذب محبت او نگذاشت که صبر کنم ناچار رفتم
و حال بیچگی و حالت یتیمی اطفال او دیده از خود رفتم تا دیر هنگامه محشر بپا ماند و صد
شور و شغب گریه و بکا تا زمان دراز بود و آخر الامر بر مرضیات الهی صبر نمودم
و بنهایش نورچشمی جلال عمر پدر خجسته کلمه ترجیع بر زبان جاری کردم پدر نشستند و هزاران
روزگار کالشمس فی وسط النهار ظاهر و آشکار است که این رنج و الم و این مصیبت
و غم مندفع شدنی نیست و تمام عمر داغ آن بر دل خواهد ماند و چگونه نماند که سید مرحوم
در حقیقت آثار سیادت بر جبین خود ظاهر میداشت چنانچه از ادنی حالات او است
که از اجله خود بلکه از همسران عندالملاقات بهمچشمی گفتگو نمینمود و با وصف قلت دخل
خیرات سریه میکرد چنانچه بعد فوت اینحال ظاهر شد و عجب تر در غربا ماهوار رتب
سید او و غیور بمرتبه بود که در خانه اینجانب بی اذن و طعام خوردن را هم جائز
نمیداشت در اوایل ماه ربیع الاول سنه بود آن برادر عالی مسمی سید فیض الدین
بیمار بود تیمارداری و تجلیات برادران حقیقی نمانند که خصم یکدیگر حیات شد چنانکه علاج
آنقدر در معالجه و استمداد از ارواح طیبه بزرگان دین سعی بکار برد که خود
بمرض موت گرفتار شده هر چند مردم گفتند که در بیماری برادر که جواب به جیب
اینقدر رنج می برد ار خدا شافی مطلق است شفا عطا خواهد نمود جواب داد

که وجود برادر خود غنیمت میدانم زیرا که چه دمی زنده نخواهد شد تا دیگر برادر پیدا
شود درینجا شعر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه بیاد می آید ؎
شخصی همه شب بر سر بیمار گریست ؛ چون روز شد او بمرد و بیمار بزیست ؛ اولا
مرض تپ و متعاقب آن ورم رو نمود و چون بسبب بعد مسافت اکثر اطبا
از کهدرکی بوده که مکان مرحوم در آنجا وقت معالجه متعذر بود نور چشم در یاب
فرود شدن بمکان خود جهت سهولت تیمار اصرار نمود گفت که بیک شرط می آیم
که هر قدر اخراجات ادویه و خوراک ذات مع صفات باشد از خود گرفته شود
نور چشم گفت که هیچ مقام جدائی نیست آنچه اخراجات خواهد شد از ان خود
متصور نماید جواب داده که اگر مدیر شما درینجا میبود هم اختیار میشد لیکن
شما در بال هر هیچگونه اختیار خود دست بازی نیست پس از قبول شروط مذکوره بخانه
آمدند ابتدا معالجه حکیم محمد علی ساکن محله اردو شروع شد چون اثری از ان ظاهر نشد
معالجه حکیم محمد اشرف صاحب که در ذاکران ... هسپتال بوده اند و از قدیم محبت
خالص از خاندان نامه نگار میدارند عمل آمده المقبول حضرت مولانای روم
قدس سره العزیز ؏ از قضا سرکنگبین صفرا فزود ؛ روغن بادام خشکی می نمود ؛
از هلیله قبض شد اطلاق رفت ؛ آب آتش را مدد شد همچو نفت ؛ مرض روز بروز ترقی
نمود و خود حکیم صاحب موصوف بلطائف الحیل از معالجه علیحدگی نمودند آخر الامر جناب حضرت
عبدالله شاه صاحب قبله دام فیضانهم و محمدی حکیم جعفر حسین صاحب و حکیم حبیب الله صاحب

تجویز برگی که مدرّ و مفید رفع ورم و مجرب حضرت ممدوح است نموده باستعمال
آورند اثر دوا چنان ظاهر شده که بسیاری از ورم دفع شده اما ضعف و نقاهت
آن قدر بازو و پا رسید که حرکت دست و پا باختیار نمانده و وقت ظهور آیهٔ کریمه
اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ رسیده
آخر الامر تاریخ سوم ماه رجب المرجب سنه روان روز سه شنبه از وقت دو پاس
روز نور چشم را طلبیده حساب با موارات خود آنچه که مبادله شده بود صفیکه نور چشم
در هیچ وقت نازک بسیار اعتذار نمود فاما امر ارشش نگذاشت حساب دام دام نموده
آنچه که قرض بود ما وابی آن پرداخته رقمیکه باقی بر آمده برای اخراجات روز مره
تفویض نور چشم نمود خود از محاسبه دنیوی و حقوق عباد تا مغرب فراغ حاصل
نموده بعد از مغرب متوجه درگاه کریم کارساز شده حضرت شاه صاحب ممدوح
و حکیم جعفر حسین صاحب را طلب نموده شهادت آنها کلمه شهادت چند بار بر زبان
جاری نموده شب پنجشنبه پنجم ماه رجب فی عالم داعی اجل را لبیک اجابت گفت
هر یکی از حضار بلا اختیار نالان و مضطرب و گریسته جزع و فزع سفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ نور چشم با وصف علالت مزاج چه در تیمار مرحوم و چه در امور
تجهیز و تکفین خود داری را از دست نداده طریقه مصابرت اختیار کرده
ذات مع حضرت ممدوح که درین وقت وجود باجود شان زیاده از بودن
نامه نگار بود بنفس نفیس نور چشم و عزیز ما پرداخته روز پنجشنبه در درگاه شریف اقدس

قادری کار زدو فی قدس سره العزیز و ترتیب مزار سید احمد مرحوم پدر سید محمود رحیم

زمین بیچاره رحمت حق سپرد شد مرحوم مزبور به عالم حیات مستعار تا قبض روح

خفیه متمنی دیدن این گنهگار ماند مگر هزار افسوس که این امر بحصول نه انجامید

وداع مفارقت به صد درد پسماندگان نهاده و رخت هستی به عالم جاودانی کشیده بالفضل

قادر توانا همچنان نام خود عاقبت محمود گردید اگرچه در این سفر و در مکافات سعادت خداوند

نعمت دام اقباله به همه وجه آسایش و آرام عنداو سکنه انگلستان ماند که زبان از

سپاس آن قاصر است و لسان تشریح و تفصیل آن عاجز مگر از روز مفارقت

آدم از حیات تا رسیدن ملیندن و وصول او آن در اینجا که عرض مدت دو ماه بود

بسبب نه بودن خادم هیچ ظاهری لاحق نامزد من بعد رسیدن خطوط متواتره بیماری

مرحوم اگرچه هیچ صوری رسیدن آن رفع شده اما تردد و تفکر معنوی در زیر شد

تا آنکه روزها به بی آرامی و شبها در فکر و اضطراب و بیخوابی گذشت شبی به همین

تردد ناسازی مزاج مرحوم بخواب بودم دیدم که از سفر معاودت نموده به مکان

خود داخل شدم و پلنگ خوابگاه خود را دیدم که نور چشمی زیر پلنگ بکناره اش ملحق

شده نشسته و حالش متغیر و در هر دست او یک چوڑی است متفکر شدم که حال

سید محمود چه بوده با خیال کردم که سید مزبور زنده است زیرا که یک چوڑی

در دست موجود است باز تصور کردم که سانحه ناگزیر سید بیچاره شده باشد که اکثر

چوڑیها شکستش نموده است شاید مردم بالائی برای تسکین و تنهائیش او یک چوڑی

در دست گذاشته باشند و منتظر نشستم که از وی بپرسم که حال شوهر تو چگونه است آنجا
در تردد دریافت این امر نور چشمی دامن گرفته مستعد که ای سید رهبران من
اگر کلمه شاید سید که دوخته سید هم بجوابش متوجه نشده متفکر ماندم که از دیگر کدام کس
حال خیریت سید مرحوم پرسید را که نام ماکن کسی را آنوقت بنظر نیامد لهذا دامن از
نور چشمی رها کنانیده چهار قدم بیشتر نرفته باشم کسی که از و تفحص حال شوهرم روانه شدم
ناگاه دیدم که جناب والده ماجده اسکنها الله فی الجنة نشسته اند قبل از آنکه از عقیقه مفرح
لب بسوال امر شنیده ام بکشایم خود فرمودند که ای جگر گوشه من آیا تو نشنیدی که سید محمود
برای هواخوری خیابان رفته در ینحالت سید عبد الرزاق عرف میر بادشاه جد عزیزش که
برای مرحوم مسطور ما گور روانه نموده اند این چه محل بود بسماع آن چنین متوحش تمام
بیدار شدم و چون بلده رسیده دریافت نمودم تاریخیکه این رؤیا مصادفه دیدم
همون روز وفات سید مرحوم بود از اینجا دریافت کردنیست که توجه والدین بعد وفات
هم بچه قدر نسبت اولاد خود میباشد سه ماده تاریخ آن عاقبت محمود که بخیال ناقص
آنرا در مقام ضبط نموده میشود : وهو هذا ماده اولی کرد محمود جان
درون بهشت : ۱۲۹۳ : ماده ثانی بجنت رفت محمود جوان : ۱۲۹۳ :
ماده ثالث عاقبت محمود شد محمود از عون بدیع : ۱۲۹۳ : عون بدیع در ینجا
احتمال ترکیب اضافی دارد و درینصورت بدیع مراد از نام باریتعالی خواهد بود
بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالأَرْضِ واقع هست وهم ترکیب وصفی که آن ظاهر است

خوش بمقصد آمده نواب سپه سالار جنگ
امتحان کرد او بآب و تاب گرم و سرد را
حق جیان بهر نظام ملک شاه کام جهد
کرد او در طاعت شه طاعت یزدان یقین
سیر فرموده جهان کار نمایان کرده خود
در ربیع الاول اپریل خوش بعزم جزیل
پنجاه کامل آن مه از فتوحات کرد سیر
مصر دیده هم عدن پیرس اٹلی دیده خوب
التقای شاه هر ملک بصد بهجت بره
جابجا تعظیم وی هم میهمانی هر کجا
برگزین کشور سیه شاه شهان برده نیاز
اختلاط و لطف آن شهزاده نیکو سیر
کرده شاهنشاه زبس روی کرم مهمانش
شد جهان مهمانی شایسته بس مقبول شاه
شه لقب گردش نکو نیک اشتغاف بهر گر
شد ز آن روشن گهر کار یکه از آب و تاب
از ازل تقدیر و تدبیر شهان باهم حبیب

وا نشد گوی گل مقصود دل یک مستمند
بحر و بر بیچون صبا پیمود لیکن پس بلند
تحفه‌ئی کرده گوارا پاک طبع حق پسند
آیه حکم فسیروا در نشد او کاربند
هر کجا همکرده او نام وسے نعمت بلند
ماه شعبان گشت آمد هم آن طالع بلند
بس عجائبها از اشیا دید با خاصان خود
مدعوم دید و دیده صدر لندن هم سکاٹلنڈ
دید سائر مرزبانان را بهم دلبند
هر کسے شائک سلامی از وی کارمند
صد جهان آمد از الطاف شهنشاه بهره مند
اتحاد از جمله سرداران کرمانوس هم [illegible]
بهر شاهنشاه نمود او میهمانی سازمند
خاصه سنهدی مرکب اطعمه با نمج و قند
از مزید الطاف آن شاهنشاه آمد بسیر
دائما انسوی دریا هم نامش سربلند
مرحبا راحت چنین رای سیاسی او کمند

بنداز ای ساقی ز می خورد لعل
کر شنیدات عزم عیش نشست پریزاد
مست پیش پیمانه حکمت بزد زبس
شد دو رشید دوش شغلش کسی کار نبود
اس ده کها دو جانب نیک شده تسخیر دی
ور ثلاثه از منه چو رسید زانصاف اگر
از پی عین الکمال سخت بیدارش مدام
میکند تمکین دعا و شکر وی شام و سحر
عید مقدم گو فراحس گشته قدر نشکل
شد مقدم عید شعبان در صحت عید فطر
با رفیقان نیک شاد آمد باد شاد تر

مرحبا جاه و جلال حشمت و عزم بلند
کو نصیب دشمنان از زینه بر باشند گزند
تا که هم بوده بپا سامی سرزنت گرد نخست
زین بهای مقصد محمود افتادش عجب
رانده از پس همچو اسکندر ببحر و بر سمند
حق چنین بوده همانش زیباین نیلی هر بند
مردمان چشم مهر و ماه اقسام سپند
جاودان از عنصر او دور باشد هر گزند
شد با لطاف از جناب حق عطا صحت پسند
عید بر عید این همایون جا عیدش ساز مند
شاد از لطفش همه احباب عید اش ترند

۱۸۶۷ شاد انجا سنین مقدمش از سحر عسم
عیسوی اول و دوم هجری مقصد شمرند ۱۲۹۳

تمت

اطلاع

ہمارے یہان ایک کتاب مسمے جذب القلوب الی

المحبوب حصہ اول زیر طبع ہے اسمین ہر

قسم کے طلسمات حُب کے مندرج ہین

اشتہار سے بخوبی ظاہر ہوگا

۳ ، ۲